

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228522

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم *
 ۱۹۱۵
 ۱۲ - ۱۳

تقریظ: منبع بفضل و کمالات مجمع احادیث و آیات مقدسه ائمه اصحاب علم و هنر پیشوای طهای
 شجر کاشف العلوم عقیده و ائمه فنون فقهیه محرم اسرار لاهوتی مرجع افروز جبروتی کفایت
 الحاج کفایت المحتاج کفیل امور کافه انام معتمد کارهای خاص و عام و دستگیر ضعیف و کبر و نوازنده
 عرب و فزیرا عی جناب مولانا مولوی حافظ حاجی احمد کبیر ابد الله برکاته و ادام افصاله
 علی رؤس الغی و البقیرة * الدر و الدری خافاجوده * فتحصنا بالبحر و الافلاک * لا زلت
 یاصدر الهدایه و النقی * مدیر اعلی افق الکرامه و الهدی * که برین شعر مرقوم گشته

سراسر بقیاس مرقوم در بر اگر مثلاً قد و تش عروس معنی بگردان و در جمله فکر جلوه ظهور
 و صانع کشش سواد لفظ و از فروغ همون چون مردم چشم سبب چشمه نور گردانید
 و زبان نطق پر داز از افاضه نیسان بکر تشش گوهر بمان و فکر معنی طراز از از فیض
 بار سوبتش گل در گریان و صلوة طبات و تحیات زاکیات بر سر و رکائات امام الانبیا
 تاج الاعیان محمد مصطفی و بر آل اطهار و اصحاب کبار او باد اما بعد بر ضمایر مهر ظاهر صفت کریمان
 صفای کش و انشا آرایان معانی اندیش منقح فاند که چون به کتاب ابو الفصیل که در بناهت
 معانی و لافک معانی علم نقد و افراجه در قم تعقل و اندر اس بر صفحه کتب قاسیه کشیده از
 وقت مضامین عایش شانه عقول بوشکافش چون دل سوداز دکان ذلت موشان صد جا که
 و بداهت و نازکی عرائس نکاتش کنار مفهوم از تمت هم آغوشی پاک نظر بران مجمع کمالات

انسانی و مورد فیوضات سبحانی سر و قدر انشا پر دازان جهان و سرور ق سخی سنجای
 بلاغت نشان و حیدر انصاف زید الدهر مولوی محمد عالم حفظه الله تعالی و سلم سلامت ذهنی و
 ذکاوت فطری و یکمال مساعی نمیده و تردادات جزایه شری در تسهیل مشربکات نشر بنایت
 توضیح و تشریح در حل متلفات نشر بنایت تفریح که طالبان فن انشا را را این سوی مطلب
 نماید و منشیان فصاحت شمار را بلاغت افزاید بجز تخریر در آورده اند الله اعلم به شری
 است که اگر کش شرح صد و ده خوانم رواست و مگر مست قلوب و اعظم کمالی اگر
 نعمت خاق عالمی باینکه شان متعالی می بود بنیاده ساده نگاریش و مگر بر روی شکیست و
 امان اند حسینی با همه جاد و شرف مکانی از مشهوره رنگینی الفاظش از شش وجود
 ساده می گشت و خاقانی با وجود همه دانی از بس غم و غصه چین بر چین می آورد و صاحب
 طغرا با آن قسبات و انشا از خجالت خط عبودیت بر ناصیه سدا فکده گی ثبت می کرد هر کیفیت
 چون زبان فصاحت بیان از تقریر توصیفش بقصود و معیلات و کلک منافی سبک در بیان
 صفاتش بریده زبان همان بهتر که بدای شایع ختم کلام بنایم الهی ملائک کونین قرین عالش کند
 بحسب امت النبی و آله الامجاد

تقریظ امجاز رقم هزار و نهم فصاحت شمار بلاغت و آثار عالم بیکه فاضل بی همتا
 قانون تخریر و تفسیر فزون تر بر کثافت خواض عالم مقبول و مقبول و صفات فروع و اصول
 و تفسیر شانس مضامین کمر رس و ادب شاعرانی بدل صاحب قصاید و غزل محب صادق دوست
 و اثنی مرتب امور انام جمع مهمات خامر و عام نصف کیش انصاف از شش برگزیده آذوق
 کریم الاخلاق خلاصه خاندان نبوی شاد و دودمان مصرعوی جناب مولوی امدادی عظیم آبادی
 ادا هم الله تعالی و صانه عی آقا ت الامادی * زحل ش مگرداو در کمره دانی *
 عطار د پیکر شش در خانه رانی * فلا زلت بیاعد در الاغالی * و بالتفضل برهان اهل المعالی *
 که برین کتاب صورت ارقم پذیرفته

سبحان المدظفر شرح مکاتبات ملائی که تا این زمان عرابس معاین و بخشش کثوره مقصوده
 فی الخیام و کتبات نکات و نشینش کسب مسوره فی انظار و مستور و بخشش
 برداری طبع از جمله و جلوه طرازی نکر مشکل بسند فکله مدینه تحقیق مهر سپردن کشف
 شریکات حقایق مناجات و قاین غازه میرای چیده است بد ان معانی رنگین بهره آرای
 نازنین استعارات متین از نفاخ لطف طبعش بوی گل بر دماغ صباگران و از طراوت
 گلشن نمیشمار خفش و اسن خزان و شک گریبان بهارستان اصل اصول فروغ و اصول
 عالم مقبول و مقبول نکرده اس و نه بر و صاحب فضل و هنر المصلحی ملامه به بلاغده سبحان
 و نظایر به فصاحت حسان بل قد استصغی به مناهل الفصاحه و استعلی به
 مشارب ارباب البلاغه فریده دهره و حیدر عصره الامعی الادبیت اللوذعی الاریب
 المبالغ البارع الافخم المروئی محمد اعلم لا زالت شمس علمه طالع
 بحیث لا یعتبر بها الکسوف واقمار کماله لامعة بحیث لا یعرضها الخسوف
 جمال نظام گرفت و حسن اختتام پذیرفت المی شرحیست دلپذیری و نظیری من بدایع
 معانی را جامع ثابان فن بلاغت و اناج هر فقه اشش شرح کتاب معانی مشکل و
 هر کجاش و قدر تمیز طالب مجمل هر حرفش نامر کتباتی و هر کجاش ظفرای مشهور سخندهانی
 سوادش سرکش ویده بینی باضش آینه دار و لایزال و انانی هر تشریحش خورشید
 مطلع تحقیق و هر توضیحش دریای منبع مدقی مشیان فصاحت آفرین و الجار نامر انشا پر دازی
 و سخنوری مشرسلان بلاغت امین را دستور الملک عبادت آرائی و بادلت محسری
 * نظم * * تعالی المهر خرم و سنان است * * بهار ثریت باغ خان است * * و مد گلشن
 معنی شکر * * چمن و گل از چهار نفس گرفته * * بر یک کل رواج تازه اس * * و او از تبار تشا از دشت باد

تقریظ افضل العلماء اکمل الاعمال المی قوانین علم و ادب مبتنی مناسبتین سان عرب کاشف

مشکلات لغت را نافع مناجات بلاغت موفت قواعد خود و صرفت موضح خواص کتب و مصنف
موشح قانون عدالت شرح آئین نصفت معتقد ای خلافتش جهان و جهانیان مقرر اشتغالش
وزریانان فرید امیر و حیدر اله بر سر دغایات کریم جناب مولوی عبد الرحیم مد ظله العالی •
۱۰۱۱ م الله العالمین جلالة . و صد علی اهل العلم ظلالة کبرین شرح صورت تحریر یافته

* بعد حمد خدائی که شرح صد و رومسان به معرفت خود نمود و صلوة و سلام بر رسول ادا *
که کوی سبقت از خاتمان خویش و در بود و بر آل کرام و اصحاب کلام ادا که هادی طریق
زهر و حامی مات یضانه کوشش لطافت نبوش را مرده یاد که فاضل عامل و ادیب کامل
وانده روموز خفی و جلی کشایند هفت ملوی و معنوی پیشوای ره روان انشا پر دازی
مقدمه ای سالکان سالک کنی طرازی گره کشای منجلاست نظمی و نثری و بهای طرق مشیگری
ماهر علوم معقول و واقف ذنون معقول مجمع فضائل منبع نواصل مکره و شش ملویات علامی
علامه نامی اعنی مولوی محمد اعظم شرحی که شرح صد در طایبان این فن از و تواند کرد و دل
شادمان ساخت بخون از و توان زد مشتمل بر تحقیقات مقام مسئله و لغات عربیه و فارسیه و ایضاح
تعریضات مستوره و انکشاف نکات پوشیده به صد خوبی و دل فریبی تألیف کرده اند اگر
آزادزیگ دانش وینش گویند بجا ست بلکه اگر دستور الامل ابوالفضل و اخیش
خواند روا * بیت * * درین کتاب نظر کن به چشم عبرت بین * که نقش صورت
مانی و اجبت چینی است * کتاب نیست نگه میکنم که دریابیت * که دست حسن ز اطراف
ادگر چنین است * الحق که با وجود دجیم صیر جامع کبیر است ولی بدل و نظیر و کنز دایم است
بابط و تفسیر اگر بکول منبایان جهان دانم بجا ست و اگر شش باعث شرح صد و روانم سزا به
و در من قابل * قطعه * * کین نسخه کز عهد کهن ش تازه * افتاده بهر مقام زو آرد *
جله شش بادا ابدیم فیروزه هر رخ * و از نامه رشتنهای خورشید از

تقریظ علامه عمر فهمانه دهر جبار کبر پروران و عالمیان میار آزمائی دانشوران و
فاضلان هر زمان عقیل دوران معلم قوانین فصاحت مروج مضامین بلاغت قاصد میدان
سخنی پر دازی که نامشمار گاه طرازی سلاک خاتم انامی خلاصه دودمان خاتمی فضائل اکتاه
فواصل دستگاه جناب مولوی سید قدرت الله دامت برکاته علی العالمین الی یوم الدین
* کلام ملک من حسن القبول من روح * * بقول باقسام المطلب سا معه *

* که برین کتاب مثبت شده *

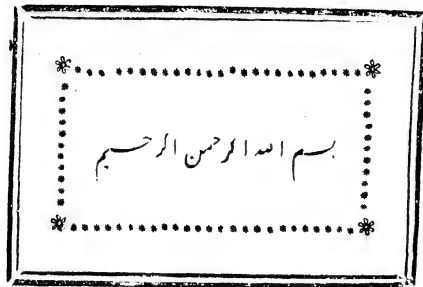
* مرسلمان بلاغت نشان و نشیان سحر بیان را مرده باد از انجا که مکتوبات و مراسلات
ابوالفضل ابن المبارک ماکوری که با اسم علامی اشتهار دارد با وصف فصاحت عبارات
وسلاست کلمات و ممانعت اشارات جایگزین کلمات ایگار افکار و غرائس
مضامین ابدادش همچنان دهر حق حجاب و جلایب اختیاب جلوه آرد و تا این زمان
آلایش دست کثرت نامحرمان و اخبار تحلیلات بیکارگان ذامان عصمتش بنا لوده اینک خواص
بحر معانی شاد شود گاه دانی عالم با عمل فاضل بی بدل صاحب طبع سلیم و ذوق مستقیم محرم اسرار
سخنی واقف رموز و کهن عقده کشای شریکات علوم کاشت و قایق و مصلحات فهو مخلص
گلستان معانی گلده سده پیوند بوستان سخنی دانی بگانه آفاق و عالم مولوی محمد اعلم ادا الله تعالی
و غلم آن پرو کبان ستور سلو زر الکنار طبع مشکیل بسند و باغوش فکر بلند خود را آورده
برایش شرحی پاکیزه و لطیف و تشریحی برگزیده و نظمت تابعت نموده اند و بترتیب اینی و
تنظیم و تنسیب آرازیب تازه و زینت بی اندازه بخشیده سبحان الله بهی شرحی و عجب
تالیفی که ناود کشف مفردات لغات و رموزات کتاب و توضیح کلام و تفریح مرام
و حل عقده های سر بسته و تبیین نکته های نهفته و ترمیم اصل عبارات و تهذیب متن
مکاتبات که باعث نارسائی ناقصان و کمبایی منتهمان از لباس صحت هاری و از زیور و سستی خالی
بودیم بر احوال اسلاف کبار و سیر سلاطین نامدار و اخبار امیران بااقدار و بزرگان ذی

هستار که نام نامی و اسم ساهی او ایشان در اصل کتاب بتقریبی مرقوم بود که در بدو دشمیل
 و محتوی احسن الحسنى شرحی بدین نحوئی و تالیفی باین نحو بود و در فن انشا که مبتدیان را
 یار آید و منتهمان را ابلاغت افزاید مرست گشته و بوجو دیده اگر آنرا نظر الفاظ آید از ادب
 کلمات جوهر نکات و شش نقایس الزاماً گویند مرست است یا لحاظ صفائی معانی و روشنی بیانی
 مرآة الصائرين نامند و است اللهم اجعله مقبولاً في العالمين کما جعلت مودعه من
 الاکبر عین والاعظمین قطعات متضمن تاریخ اتمام طبع و دم شمل تاریخ تالیف کتاب هذا طریق تفسیر
 از انجا نظر از شاهر مجرّه پرداز نظیر فصاحت شمار لطیف بلاغت و ثار بدلا صراطیفة آرا که پسند
 توانی بند رئیس الرؤسا شریف اشرف اکرم الاطلاق عظیم الاشفاق صاحب رای
 و فریبک جناب میرزا بهر جنگ دایم لطفه و زاد فضله قطعات مذکوره بمعنی مشکلات علامی
 * و تا این زمان بکنم عدم * مولوی اعلمش شرح کرد * از برای فواید عالم * بهر تاریخ
 سال او آزاد * کمر بی بست مستحکم * بسرزد و ز فکر ت روشنی * که داین سرور البتد قلم
 * هدی طالبان علم و فن * شرح علامی آمد از اعلم * ۱۲۰۹ * تاریخ تالیف * کتبی حسان محمد اعلم *
 گایام جواد و علم کم زاد * علامی را بشرح آورد * زان عقده مشکلات بکشد * نشد دفتر فیض سال تالیف
 می گاهش حان ز فکر آزاد * ۱۲۰۸ * دو قلمه تاریخ شمل اتمام طبع شرح هذا یکی * و ن
 تعمیم و دیگری با تعمیم از صاحب فکر و طبع و بسا مالک ذهن و ذکا معنی بی نظیر انشا پرداز
 دل پذیر عمد و خصال پسندیده شاکل مرجع محاسن اطلاق مجمع حسنات و وفاق جناب
 منشی ادا حسین ساد الله تعالی بحسنة الحسنین * قطعات مذبوره قلمه بدون تعمیم * ز ذهن
 تألیف و طبع بنده مولوی اعلم * نظامی یا نصرت خوشتر شرح علامی محمد امجد * بدوم در فکر
 تاریخش که هفت بر ملا گشت * بود کاش عالم منور زمین چراغ غم * ۱۲۰۹ * تاریخ دیگر بطور تعمیم
 چون ز اعلم من و زیائی * نسخه شرح دل فریب آمد * در دستان روان کهن * شرح علامینش
 عجیب آمد * گفت هفت کوشش من بولا * سال تاریخ آن غریب آمد * ۱۲۰۹

باید دانست که هر سنی شرح علای که بی مورد است بخواهد علم باشد مال و زودبخت کسی بخریداری آن جرات نماید
 * فهرس سنی مرآة انصار شرح علای *

۵۸	شرح نامه ای خواجه آه	۳	شرح عرضداشت سوم	۱۲	شرح مکتوب اول
۵۹	شرح نامه عربیت آه	۴	شرح عرضداشت چهارم	۲۲	شرح مکتوب دوم
۶۰	شرح نامه ای لقای آه	۵	شرح عرضداشت پنجم	۳۰	شرح مکتوب سوم
۶۱	شرح نامه اله تعالی آه	۶	شرح نامه اول انفات آه	۳۵	شرح مکتوب چهارم
۶۲	شرح نامه چاره آه	۷	شرح نامه بوقت آه	۳۸	شرح نامه اول
۶۳	شرح نامه بی آه	۸	شرح نامه بوقت آه	۴۲	شرح مفاد و غده
۶۴	شرح نامه بحق آنکه آه	۱۰	شرح نامه بوقت آه	۴۵	شرح فرمان اول
۶۵	شرح نامه منت آه	۱۱	شرح نامه سلامی آه	۴۷	شرح فرمان دوم
۶۶	شرح نامه امید آه	۱۱	شرح نامه بشری آه	۵۱	شرح منشور اول
۶۷	شرح نامه ابوالفضل آه	۱۲	شرح نامه ابن خرف آه	۵۵	شرح منشور دوم
۶۸	شرح نامه عاشق آه	۱۳	شرح نامه الا آه	۵۷	شرح فرمان سوم
۶۹	شرح نامه از دجهان آه	۱۴	شرح نامه در گردش آه	۶۰	شرح منشور الملک
۷۰	شرح نامه چاه و سم آه	۱۵	شرح نامه اندر آه	۶۲	شرح فرمان چهارم
۷۱	شرح نامه اله تعالی آه	۱۶	شرح نامه رقیبه و الا	۶۴	شرح فرمان پنجم
۷۲	شرح نامه کردل آه	۱۷	شرح نامه آه	۶۵	شرح فرمان ششم
۷۳	شرح نامه خاطر حقیقت آه	۱۸	شرح نامه اگر آه	۶۸	شرح فرمان هفتم
۷۴	شرح نامه خاطر بوش آه	۱۹	شرح نامه اگر نمی آه	۶۹	شرح فرمان هشتم
۷۵	شرح نامه سانی آه	۲۰	شرح نامه دل آه		* فهرس دقیر دوم *
۷۶	شرح نامه از بگوگی آه	۲۱	شرح نامه ذات من آه	۲	شرح عرضداشت اول
۷۷	شرح نامه امید با شما آه	۲۲	شرح نامه دل آه	۳	شرح عرضداشت دوم

۱۳۰	تشریح نامه شرایف آه ^{۸۵}	۱۱۰	تشریح نامه اصد آه ^{۵۹}	۷۹	تشریح نامه ای مشتاق آه ^{۳۸}
۱۳۰	تشریح نامه اصد آه ^{۸۱}	۱۱۰	تشریح نامه جنگلی آه ^{۶۱}	۸۰	تشریح نامه ویروز آه ^{۳۹}
۱۳۱	تشریح نامه این درد نامه آه ^{۸۳}	۱۱۱	تشریح نامه برادر آه ^{۶۲}	۸۰	تشریح نامه توغری آه ^{۴۰}
۱۳۲	تشریح نامه مگر اعی نامه آه ^{۸۳}	۱۱۱	تشریح نامه ای آه ^{۶۳}	۸۱	تشریح نامه الله تعالی آه ^{۴۱}
۱۳۲	تشریح نامه خاطر آه ^{۸۵}	۱۱۱	تشریح نامه خاطر آه ^{۶۴}	۸۱	تشریح نامه الله تعالی قرین آه ^{۴۱}
۱۳۳	تشریح نامه دل دانا آه ^{۸۶}	۱۱۲	تشریح نامه ایزد آه ^{۶۵}	۸۳	تشریح نامه نامه دوستی آه ^{۴۳}
۱۳۳	تشریح نامه الحمد الله آه ^{۸۷}	۱۱۲	تشریح نامه ایزد آه ^{۶۶}	۸۷	تشریح نامه ایزد توانا آه ^{۴۵}
۱۳۶	تشریح نامه الله بس آه ^{۸۸}	۱۱۳	تشریح نامه همواره آه ^{۶۷}	۸۷	تشریح نامه الله آه ^{۴۶}
۱۳۷	تشریح نامه خاطر آه ^{۸۹}	۱۱۵	تشریح نامه ایزد توانا آه ^{۶۸}	۸۹	تشریح نامه والا رقیه آه ^{۴۷}
۱۳۷	تشریح نامه مجادی آه ^{۹۰}	۱۱۶	تشریح نامه صد اتمت آه ^{۶۹}	۹۶	تشریح نامه مفاوضه آه ^{۴۸}
۱۳۸	تشریح نامه الله تعالی آه ^{۹۱}	۱۱۷	تشریح نامه در تضایب آه ^{۷۰}	۹۷	تشریح نامه ایزد آه ^{۴۹}
۱۳۹	تشریح نامه الله تعالی آه ^{۹۲}	۱۱۸	تشریح نامه ایزد تعالی آه ^{۷۱}	۹۹	تشریح نامه مفاوضه آه ^{۵۰}
۱۳۹	تشریح نامه برادر آه ^{۹۳}	۱۱۹	تشریح نامه دور بینی آه ^{۷۲}	۱۰۰	تشریح نامه سیوم آبان آه ^{۵۱}
۱۴۳	تشریح نامه اصد آه ^{۹۴}	۱۲۱	تشریح نامه جلایل آه ^{۷۳}	۱۰۰	تشریح نامه صحت آه ^{۵۲}
۱۴۳	تشریح نامه شیخ حس آه ^{۹۵}	۱۲۱	تشریح نامه مفاوضه آه ^{۷۴}	۱۰۱	تشریح نامه مکه آه ^{۵۳}
۱۴۳	تشریح نامه شیخ آه ^{۹۶}	۱۲۲	تشریح نامه آنجا که آه ^{۷۵}	۱۰۲	تشریح نامه مگر اعی نامه آه ^{۵۴}
۱۴۳	تشریح نامه ایزد توانا آه ^{۹۷}	۱۲۳	تشریح نامه الله آه ^{۷۶}	۱۰۳	تشریح نامه این نامه آه ^{۵۵}
۱۴۵	تشریح نامه ایزد تعالی آه ^{۹۸}	۱۲۵	تشریح نامه محبت آه ^{۷۷}	۱۰۶	تشریح نامه مفاوضه آه ^{۵۶}
۱۴۶	تشریح نامه حقیقت آه ^{۹۹}	۱۲۶	تشریح نامه از و رود آه ^{۷۸}	۱۰۷	تشریح نامه الله تعالی آه ^{۵۷}
۱۴۶	تشریح نامه سیادت آه ^{۱۰۰}	۱۲۷	تشریح نامه در حمایت آه ^{۷۹}	۱۰۷	تشریح نامه هشتم آه ^{۵۸}
	فقط	۱۲۸	تشریح نامه صاحبان آه ^{۸۰}	۱۰۸	تشریح نامه شب گنجهها آه ^{۵۹}



الحمد لله الذي جعل آياتها نورا للإنسان موضحة للأسرار وعلم الفهم الانس تشرائح الخفايا والاستار
والصلوة والسلام على نبيه الكاشف عن رموز العلم والدين وعلو آله واصحابه الموضحين
للمستعجلين الغوامض واليقين * اما بعد اكثر از دوستان بنی تکیه و مجانب بنی تکیه که دشمن
یکتاگی و دوست یکتاگی بودند خصوصاً صاحب عربی بدل صاحب قضا و نزل و اقامت مضامین
خفی و جلی و جواب غیبی زاد اسم علمه و فضل باعث بران شده که این کتاب خلاق و عالم مبداء عالم
کعبوی و لا قاض فیلس علی و لا قاض سیت اسم انار اسم بر آنها و جعل لجهته مشواهما در
تشریح مشکلات مکاتبات علامه العظمی و توضیح غلطات فهارس الیه صاحب العلم و الدل
شیخ ابو الفضل نور اسم مرتبه پرداز که جمهور عوام و بعضی از خواص را در رس و در ریس
آن کاتبی عظیم و زحمتی فحیم بهم میرسد بنده هر چند بنظر من صنف فقید استیفاء خود را در زیدم
و خواستم که بابت ام چنین امر خود را میسر کرد و بزرگ نگرداغم و جان ناتوان را بیدار
سهم شهن و ملاکت سازم لیکن آنرا باین گریز اجمال بر انکار نموده عرصه مرین تک نمود

نمود و گوی اسرار از میدان مبالغه دور بود و ناچار حسب خواست آن محب هر چه شمع ناقص
 نور و بتیام و تربیت مدرس مدرسه فقه و عقل صاحب العلم و الفضل و انای رموز فروع و اصول
 شناسای خواص علوم و عقول و اندیشه کلمات نظم و نثر انشا شد و از و نثار عمر مهندس کامل
 ادیب و فضل ذوالورافه و نکورم برادر ممولوی علی اعظم اللهم نور و قد و عطر مضجعه بهم رسانیده و
 آنچه علی لغات منقحه و کشت کلمات منطوقه از استادنا و مولانا مفتی موسی علم لغت مروج فصاحت و
 بلاغت مرجع علم و عالم مستخرج منبع نظم و نثر و اتم اسرار مقبول کاشت استاد مشغول ادیب
 یکم نوی و عرفانی بی همتا مصد و مکارم اخلاق منظر کرم و وفاق مورد عنایات کریم جناب مولوی
 عبدالرحیم صفی پوری دامنه غله العالی تحقیق نموده به تحریرش بیاض کافه را به پیوسته و باطن خویش
 سیر می نمایم و به تسلیمش صفحه قرطاس و چون ظاهرش غمزدگان و دریش خیره می سازم
 و به مصداق «من انصف فقد استظف» مرجوا از منصفان راست کیش و سخی شناسان
 دور اندیش که اغراض را شمار نمود ساخته و ایصال را و نثار خود شناخته اند آنگاه اگر
 به قضای بشریت درین امر خطائی و زنی که لازم ذات انسان و جلی ایشان است رو نماید
 و یا علفانی و اختلافی که از این گزیر نیست راه یابد بدین عنو و کرم پیشنده آنرا به پیوسته
 سرنگان بی باک و دور محافل و مجامع بزرگان عیب شنو و سیله گرانندی خود سازند
 * نظم * ویده انصاف چه بیناید و در شردگر چه که بیناید * من نعلم از عمل خام
 خویش * تو به ملاست کنم سیر و نیش * و من الله التوفیق و بیده العنة التحیق و التلذذ قیق
 و باید دانست که رانم از و نثار و نثار عبارت متعرض به ذکر هر کلمات لغات ناشه
 صرفت هر کلمات خطی انسانی نماید و از یک نشد به لغتی می کند باز اگر همان لغت به بعضی دیگر
 می آید در صورت غیر متعارف و نثار آن لغت که از توضیح آن در آن صفح بنابر سهولت
 قری مناسب می دانند و این تشریح از نسخه که در دفتر تمام طبع شده و مع تعرض از آن
 می کند و هر به تتبع و استقرا احوال اکثری از امرایان محمد اکبر بادشاه و خج گردیده منتخب

و خلاصه آنرا نیز قبل از ششم دفع توضیح بموجب مجری تحریر درمی آوردم و نیز دانسی است که
 از اینجا که اکثر ذکر آباء اجداد و اولاد و احفاد اکبر در مکاتبات به کنایات و اشارات به معرض
 تحریر در آمده بنا بر علی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانید که * فرد و سس مکانی *
 اشاره بطرف ظهیر الدین بابر جد محمد اکبر پادشاه است * و جنت آشیانی * کنایه از
 فیروز الدین همایون پدر محمد اکبر پادشاه * و عرش آشیانی * کنایه از جلال الدین محمد
 اکبر پادشاه * و جنت مکانی * کنایه از نور الدین محمد جهانگیر پسر اکبر پادشاه
 * و فرد و سس آشیانی * اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان
 بیره اکبر * و غده مکانی * اشاره بطرف محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازیست
 * و غده منزل * کنایه از قطب الدین محمد مغلوم شاه عالم مغلوب به بهادر شاه فقط و نیز بنده اولاد
 بد که بنده از حال مصنف که لازمه طریقه شاد رحیم است روادار ستمه خراشی می شوم پوشیده
 مباد که علامه عمری الیه پسر دومی شیخ مبارک ناگواریست در ستمه نهصد و پنجاه و هشت باخری
 متدکس از عالم عدم لباس هستی پوشیده بطلاقت سانی و لطافت بیانی و از جودت
 طبیعت و ذکاوت فطرت در اندک زمانی بکثای عمر و بگناه دهر گردید و از عاوم مقتول و مقتول دوم
 پانزده سالگی فراخ بهم میرساند و بعد از آن تجرد و عزلت را سخت دوست میدارد و بتکلیف
 و اصرار مجبان صادق و دوستان و ائق در سال نوزده از جلوس عرش آشیانی
 باسلام آستان دولت نشان پادشاه سمادت حاصل می کند و اولادش تفسیر آیه الکرسی
 مرقوم نموده بیشکش بندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیت فضل و کمال و طغیه لطف
 مثال اوسع همایون میرساند ملازمان عالی بالاطاف خمر وانی و اعطاف سلطانی او را
 مخصوص می فرمایند و زمان رنجیدگی خاطر بندگان از فضلی متمتعین علامه سابق الذکر و برادرش
 فیضی که با وجود ترقی علم و فضل هم از مزاجدانی و روشنی بیانی بهره وانی و سرمایه گانی
 داشتند با شیخ عبدالهی و منه و مالهک که در آن عهد بدانش و عقل و علم و فضل

فیض مشهور بودند مناظره و مباحثه بر ابر پادشاه مصطفی که عیار گیر هر لیاست و قابلیت مردمان
 بود می کنند و به پشت گرمی سلطان روز و آن چند بار با کرام قاش آنها را خجل و سبک می نمایند
 و از آن روز رتبه گرم بلوخی در مصاحبت و مناوشت بهم میرسانند و از آنجا که شیخ نسبت
 برادر گلان خویش شیخ فینسی مدخلت تمام ده مزاج خاقانی پیدا کرده بود بنا بر آن در
 امارت ساجت فرموده در سال سی ام به منصب هزارگی میبایست و عزت می اندوزد
 و در سال سی و چهارم که در شیخ ازین جهان رخت رحلت می بندد و خود دولت بقعه دوم
 میمنت لزوم گاشته شیخ و اسنور فرموده تسلی و تعزیت می فرمایند و جوهر کلمات
 تشفی و اندرز از معن زبان فیض نشان بعالم ظهوری آمده و در سال سی و هفتم به منصب
 دو هزارگی سرمایه افتخار می اندوزد و پایه اعتبار می یابد و شیخ ده وعده چند روز بخاطر
 والای بنده گان آن قدر جا گرفت که محسوس شد شاهزادگان شد پس بوزر او امراچی رسد
 و دائم هم چو سایه مهر کباب پادشاه مانده کاری بی صلاح و مشورت او ببل نمی آمد بعضی
 اهل عداوت و بغض مزاج سلطان یا نظرت مائل نموده که شیخ را روانه دکن نمایند و مشغول
 است که سلطان سلیم شاهزاده روزی بخانه شیخ تشریف آورده دید که چهل نویسنده
 قرآن و تفسیر نو که شیخ بشرکت و مشورت برادر گلان خود فینسی تصنیف می نمودار قام می کنند
 شاهزاده همه را با اوراق حضور پادشاه برده بدگان نمود و عرض کرد که بر ملا مار احوال
 و نصائح می کند و خود بخاوت مرتکب چنین فعل شنیع می شود و از آن تاریخ در بازار گرمی
 او سردی راه یافته و در قرب و نزدیکی او فوری رونموده در سال چهل و سیوم ماه
 الهی جهت آوردن شاهزاده سلطان مراد در حصت دکن می یابد و در مهم دکن کارهای
 نمایان بطهوری رساند و خدمات بی پایان و جان فشانی های شایان بولفت بر و می آر و چنانچه
 در سنه یک هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم ماه الهی هنگامیکه به مقام بیجا گشته
 شرفت اند و ملازمت بنده گان سلطان گردید بر زبان الامام نرجهان گزشت * بیت *

* فرخنده مشی باید و خوش مهتابی * تا با تو حکایت کنم از بهر بابی * و بزم طهار چنان خدمات
 در همان زمان به منصب چهارم از وی علم عزت و قمر مفرق مسران و اقران بر افراخت
 و در سال پس و پنجم که مزاج عرش آشیانی ظهور بدگانی از طرف شاهزاده سلطان
 سلیم منتفی گردید از آنجا که شیخ موصوف مقصد درگاه و محرم بارگاه بود و در راستی و درستی
 و تزیین حضرت و علو منزلت کمی را عدیل و سیم داشت ظل سبحانی او را از دکن طلب
 فرمودند و امر عالی برین مظهرت صد دریافت که فوج خود را در آنجا گزاشته جریده
 مشرف ملازمت شود و شیخ عبد الرحمن به خود رابع لشکر نعت پیک و امرای کمکی در دکن
 داشته بر سم و واسطه حاضر حضور رگردد و شاهزاده سابق الذکر که بعزت فرط اخلاص
 و عقیدت شیخ بامری و ولی نعمی خویش مکرر خاطر بود آمدن او را درین زمان مضر و مفل
 مقصد خویش تصور نموده و تنها آندش را قحوج عظیم و فوج فحیم انگاشته و قتل شیخ اول
 پایه سلطنت خود پنداشته بر سنگد یوننده را که از سر حد او گزر شیخ ناگزیر بود با مقام
 الطاف و انواع عنایات امیدوار گردیده بخویشش ترغیب فرموده و بر سر راه انتظار
 فرصتی کشیده که در فتنه آیین خبر و شست اثر به شیخ رسید مردمان همراهی شیخ نظر بر حفظ جان که از
 ضروریات توان شمرده بهای کفالتی جاذبه شده شیخ با سماع این سخن برسم شده بر زبان
 آورد که دزدی را پندار که هم بدو سنگ راه رسد نزدان گردد و ز آئینه چهارم
 ربیع الاول سنه یک هزار و پانزده ز سنگ و یو در آشنای را در بنم کرد و بی سرای بر که
 از بر و زشش کرده است با فوج کثیر و جم غفیر بموم آورد و در آن بنجم دو لشکر از شیخ بنا بر
 مصلحت و وقت تحریص از معرکه جنگ و جدال کردند و ذو که ای افغان که از رفتن آن
 قدیم او بد عرض نمود که در قصه ابتدی که نزدیک است را می و ایان و راه سورج سنگ
 با سه هزار سوار فروکش هسته آنها را با کمک خود گرفته تا در سببی او بان باید فرود شیخ
 از سنگ گریز بر جان خود در هم فرو نموده بهادرانه شد جان در باخت زما یک خبر این حال به مال

ویر ملائی بگو شش اکبر پادشاه رسید جامه صبر در دیده و گریبان شبیهائی چاک زده بر فوت جهر
 یکتا و فتنه ان گوهری بهمتا سنها خور و در زبان مبارک آورد که اگر خواهش پادشاه
 از سویدای خاطرش هزاره سرب زده بود مرا بقتل رسانیدی و شیخ را نگاهداشتی
 و فی البدیهه این شعر بر خواند * میت * شیخ ما از سیمه تن چون سوی ما آمد * ز اشتیاق
 پای بومی بی سرو پا آمد * اعظم خان تاراج فوت شیخ بطریق تعمیه یافته * تاراج مصرع * تبع
 اعجاز سیم الله سر باغی برید * سر لفظ باغی که حرف باست دور کرده و دلفظانی که بحساب
 ایند یکبار و یازده بجز می شود باید گرفت و نیز نقل کنند که شیخ در خواب آمده گفت که
 تاراج فوت من بنده ابوالفضل است از شاه ابوالعالی قادری که از مشایخ لاهور
 است مقبول شده که فرمود من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم شیخ بخواب دیدم که
 در مجلس جانب رسالت مآب صلوٰه الله و سلامه علیه ابوالفضل را حاضر کرده حضرت
 جبهه مبارک را بر روی شیخ انداخته در مجلس نشاندند و فرمودند که این مرد در حیات چندین
 مرتب افعال شایسته بود اما مناجات او که آغازش این است الی یگان را بوسیده
 یکی سرفرازی می بخشی و بداند را به مفتنای کرم و کوازی موجب نجات او گردید و کفیر شیخ
 زبان زد خاص و عام است بعضی به کیش بر تن او را منسوب کنند و برخی شمس پرست
 خوانند و جوقی دیگر به داند و الله اعلم بالصواب پس ازین تذکره برخی از حقیقت جلال الدین
 محمد اکبر بن نصیر الدین همایون بن ظهیر الدین بابر نیکف قاریان و تصدیع سنان جائز سیمه ارم
 محفی سنامه که داشت * نخست بخت و فرزند طالع فرزند همایون شاه بوده است هنگام دروغی
 بر سریر خلافت میردادار سلطنت دهن رونق افزای شود و پنجاه و دو سال بر سر
 کمرانی و پادشاهی شادمانی جلوه و بر میگردد و در عهد خود بر جانب که القات می فرماید
 رنگ گردون دوا سپید انجانب خان اغیار خود بدست اقدار اومی دهد و بر
 ناحیه که رومی آرد فتح و نصرت و بخت و دولت عجله عاشره امثال او برود و شش

گرفته هر گاه او مید و دو چاکرانش دعوی پادشاهان می کنند و ملازمانش خیال
سلطنت و ایالت دوسد دارند مردمان این هنر خنجرش را امپ گاه دانسته جمعی می گردند
و حرکت حسن پرورش و پرداخت او یادگارهای عجیب و غریب در زمانه میگذاردند
مقبول است که چون پادشاه کهن پناه مادره دهر و اجوبه عمر شیرش که یکی از قوم
اقا غه بوده است و در هندوستان تامت پانزده سال به حکومت و ملازمت پادشاهان
هندوستان سرگرم بود و در عهد سلطنت ایلیون با قاق اقا غه ایلیون را شکست بر
شست داده بعد از آن تامت پنج سال در هندوستان سلطنت رانی نمود ازین حاکمان به حکم جادوان
شناخت و را اقلیم هندوستان فتوری بسیار و طلی یشمار راه یافت و مامو که لوانف و
حاکمان فواح لوای استیبار در میدان نام آوری می افزارند و در هر بلد سلطانی و در هر طرف
والی کوس استقلال و شاره استیبار می زند تا آنکه شمشیر اکبری سلول شده هوای تکر و
تجبر که در دماغ آن هوساگان و سرکشان پیچیده بود بدست اتمام و طمعه ملکات
بر آورد و در زمان اند که همه هندوستان را با اکثری از مضائق صوبه بنگال و دکن
بقصه تصرف و اختیار خود دینی آورد اما ابو الفضل و قیسی که سرآمد ملکان و سرغنه مردمان
بودند به حضرت پادشاهی بار یافتند به تابستان و تزویرات طبیعت حق تعالی را
از شرع دین متین انحراف میدهند و بطرف نکال و وبال عاقبت مائل می نمایند چنانچه شاه
بقیام بعضی از رمومات هندو میلان می فرمود و این و و شعر فنی که از قصیده هاجیه سلطان
است برین معنی بر مانی روش و وللی مبرهن است * نیت * قسمت مگر که
در خور هر جوهری حلاست * آئینه با سکر و با اکبر آفتاب * اوجی که ممانه خود و آینه *
این می که مشاهده می در آفتاب * داین اشعار را بسیار هندوان سندر آفتاب پرستی پادشاه
نموده به تحسین فنی گمراه سرگرم اند و به اندک خان اوزبک حاکم ولایت توران چند نامحبات
منلوی تشیع و طعن با کبر ارقام می نماید و عذر بهتراز گناه که ابو الفضل بزور و تزویر کشته

نگاشته همه در مکاتبات و مراسلات محمد اکبر یافته می شود و اسم مبارک والدۀ مابده پادشاه
حمیده بانو بیگم ملقب بر یم مگانی است

* تشریح دیباچه *

* گوناگون * نوع نوع و الف درین هر دو کلمه برای اتصال است چنانچه شبشب * سیایش *
و عا و آفرین * رکوت * لباس * قول حیات * پوشیده همانند که این جامعنی
مشهور حیات که زیست است ظاهر مناسب بنظر نمی آید زیرا که این معنی مخصوص بشر
نیست پس بنا بر مناسبت مقام معنی آن علم و معرفت بهتر و انسب و موت که ضد آن است
کنایه از بطل حسب فرموده مولوی جامی * مصرع * که نادان مرده و داناست زنده .

* صلوات * گمراهی * پندایت * راه راست نمودن * قول نامش بزبان آه *
این جامه را از نام اراده ذکر مایهت و حقیقت باری تعالی است و الا ذکر نام پاکش موافق آیه
کریمه فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ یاد کنید مرا یاد کنم شمارا فرض است یعنی ذکر حقیقت او تعالی و
قدس به نیت ادای حمد و ثناء بر زبان خود گفتنی نفس الامر در تعریفش گنگ و لال است
گفتن بی فردی است * قول و صفتش آه * ازین مصرع اشاره بدیث لَا اُحْصِي ثَنَاءَ

عَلَيْكَ كَمَا اَثْنَيْتَ اَنْتَ عَلَى نَفْسِكَ است پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام در شان شای حق تعالی
می فرماید که شای تو کردن نمی توانم چنانچه تو شای خود کردی و ثنایات است از ذکر جمیل
بهمان پس قائل می گوید که جای که خیر باشد از وصف دمانی و ذکر جمیل مسالی اقرار به تصور
خود می فرماید من نالائق را بکجا یار اگر زبان عاجز بیان در وصف پاکش کشایم * قول
فی الجمله آه * باید دانست که چون از تفسیر کلام عاجزی شوند آنوقت لفظ فی الجمله می آرند
بنا بر آن قائل جهت احتصار مطلب این لفظ را آورده یعنی قصه مختصر از بیت اول مرسوم
ست که حمد او چنان است که گفتن میدانم و لاکن فقط آنرا بر زبان آوردن میسر نمی آید اندک
ازین توهم به مصرع اخیر گریزی فرماید و می گوید که آنصاف چنان گفتیم که از بیت اول مفهوم

می شود و آن اثبات علم خداست در خود حقیقت او تعالی این هم از سخنم می است زیرا که در
 حقیقت نه بدل حد یا کش تصور کردن می توانم و نه بر زبان آوردن لایق می بندارم و توجیه دیگر
 آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش و نیایش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عقلی است
 و بعد از اتمام بیت اول قائل دفع تو می دیگر که پیدا شوند از بیت اول است به بیت
 ثانی می کند و آن تو هم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدین کردن از
 بیخودی بودنی حکم شایع حکم موجب آیه مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در آن
 باب وارد نشده و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب
 به بیخودی کرده غرض از آن آنست که اراده تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن
 بی خودیت فاما آن فی الجملة و اجمالاً آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر صحت
 امر حکم مطلق ثابت و متحقق شده و تو هم ناشی دفع گردید و لیکن چون در جای حمد که مقام اقرار
 عجز است اثبات قدرت خود بر تذکره زبانی و وصف دهانی اگر چه اجمالی باشد ثابت شد
 لاجرم به سطر اع رابع از ادعای قدرت خود بر شای اجمالی او تعالی نیز انگار می کند
 * سیفاته * میانجی نمودن شمع سننات مراد از آن ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم
 * قوله دست بر * معنی آن حیران و متعجب یعنی جرئ این از غایت قرب و نهایت
 تقرب بنمبر صلوٰه الله علیه و سلم بدرگاه او تعالی و تقدس تسبیح و حیران است * نجم *
 پادشاه بزرگ * علامه القاهر * بسیار بسیار دانای روزگار و نابرای ناکید مبالغه
 * قیاس * سخت سنجی و جوامد * کاللون و آفانون * نام حکیمی است که وزیر
 سلطان سنده و اسرار سلطه بوده است * طاقان * در اصل خطاب پادشاهان
 عین است و مجزا بر پادشاهان هر جا اطلاق می کنند * آنفس * جمع نفس ذات
 هر چیزی و مراد این طاقان آنفس بیکه ای انسانی * آفاق * جمع افق کناره عالم * قوله
 شهنشاه جهان آه * شش شاهان شاه بود و ترکیب مقابوب برای تحفیف و التواضع

حدت کردند و مراد از آن این جاذبات اکبر پادشاه پس این جا اکبر پادشاه را بمنزل
 کند و قرائت او شیخ مرحوم را بر تبه افلاکون و در بیت ثانی شده معنی و لغت است
 * تولد چون از بوقلمونی بالغ گشت * شرط و جزای آن عالم در چشم جانان نیره نمود
 * مناد صفت * مکاتبات * چار باش * سند * کار نامه * بترکیب مقلوب
 یعنی نامه کار و آن کنایه است که در آن توان سلطنت و غیره می نویسند * دایرج * جمع مدرج
 جای رفتن و گذشتن * تولد سکه عهد الصمد افضل محمد ام * یعنی عهد الصمد بن افضل محمد ام
 * والا وید * بترکیب مقلوب یعنی دید والا و نظر بلند * تولست فرزندی داشتم *
 یعنی داماد و همشیره زاده علامه مروح بودم * فرهنگ * ادب * شگفت * ناده
 * تولد مفاضات آن آه * این قول مبته را است و تولد و فرام آوردن آن که
 سنی برستم خبر آن * جرم * تن * کنان * نام پاره ریشی باریک و می گویند که از
 پر تو فروریده می شود * گل خر زهره * خر زهره را در بندی گیر گویند و گل آن بسیار
 پیچیده است * آینه * پر و گیان خیال * مضامین مفاضات * ابکار * جمع یک
زن نارسیده * آفکار * جمع کدر و ابکار همان مضامین * صباح و ملاح *
هر دو به معنی خوبی و جمال * مسوری * پوشیده ماندن و بای محمد ر بست در آن
عروس * زن و مرد نو که خدا * خریده * زن و دوشیزه * رخا * خرانده عروس
زیاد و خریده رخا همان مضامین * مشاطگی * آر استگی مفر کلام آنکه من عهد الصمد ام
مفاضات آن علامه عصر و اجمع نمودم * عنوان * اول هر چیزی و دیباچه کتاب
فرامین * جمع فرمان * خطب * جمع خطبه و آن حمد و خیره است که در آغاز کتاب
 می نویسند * جز * کرا هر چیز * کتمام * بسیار بسیار و انام و ابای ناید مباله است
 در آن * تولد تاریخ مکاتبات علامی آه * معنی و ترکیب علامی بد سو و فهای و تاریخ
 انعام این کتاب مکاتبات علامی است بدین حساب ایچیم ک | ت | ب | ا

ت ب ج د ه ز ح ط ی یک هزار و پانزده سال هجری لایحه س د
 * مستند * پسری بلند که عروس را بر ان نشاند و جلوه دهند * نمایدان * روشن دان
 * نوباد * درخت نوفاد ای گلشن دانش و نونهالان چمن نیش مضامین مکاتبات
 * تشریح مکتوب اول *

که عبدالمه خان او ز یک سپید ار میک توران تخریر یافته ماید دانست که این مکتوبیت
مشیر بر اظهار مقدمت آشتی در جواب نامه عبدالمه خان که متضمن است عای صلح و دوستی
و تقریر نست فرزند خود ماد خرا اکبر فر ساده بود * خطاب * مکتوب * گیهان *
حان * طریق * صاحب گیهان ع یون ترکیب مقار ب طریق گیهان * بیر * روشن
کنده و این جام ار اذان آفتاب * آوزیک * قومی است از تر کمانان که معنی
ترک ماندگان است و این لفظ بحر ذال مجموعه در نحو مقبول ع غلط طبع ث بحر زای
مجموعه باید نوشت * آساس * بنیاد * مربع * و آرمه * شون * جمع شان کار و
حال و این جام ار اذان افواع واقف اشیا ست * فون * جمع فن حال و نه
صوت * جمع صوت و صوت علمیه در اصطلاح صوفیه این همه صور موجودات را گویند زیر اکه
این همه صور عکس صور نهاست که در علم قدیم خداست * ابداع * آوردن و یای
نسبت است در ان * قهرمان * اگرچه معنی این لفظ حاکم غالب است لیکن این جا
بسبب ذکر لفظ فرار و ایان که بعد آن واقع است بنابر وضع یکبار معنی علمیه که حاصل مصدر است
مناسب * نقوس * جمع نفس ذات * آینا * جمع نبی خبر دهنده * و سل *
جمع رسول قاصد * توله علی نبی و علیهم الصلوة و السلام * بر سب و بر انبیای دیگر
و رحمت خدا و سلام خدا ب داد دوستو مسلمانان است که اگر جائی حاجت ذکر پیغمبری می شود
اول پیغمبر خود را در انجام مقدم کرده و دومی فرستند * دوره ارادی * اتحاد دلی و
قلبی * منظم * سقوط * مخت مگر فمن * آب شین * جمع اسطوانات

اسطوانه ستون و این جا کبابه ازان کلان و بزرگ اساطین سلاطین به ترکیب مقلوب
 یعنی سلاطین بزرگ و عانی شان یا بر حال ظاهر این قول که ترکیب اخلاص است بیانی است
 باید گد است اگر به امانت اساطین بطرف سلاطین غیر مستعار است و برین تقدیر هم
 تکلف غرض ازان سلاطین باشد مرتب باید فهمید * انسلاک * انتظام * وحدت قمری *
 وحدتی که بزور و قهر بر آن آید * قول سناش قدسی اساس مآلفه آرایش داد *
 و در جمده واقعه است * قافله سالاران شاه راه مقصود * مانیای * سالکان * جمع ساکات
 رومده * مراصل * جمع مرحله منزل * نامرگان * جمع نامک عابد * مشاعر * جمع
 مشعر جای عبادت * ماسون * دشت * اهدا * راه راست یافتن * ایالات *
 با هم الفت کردن * خلوت خانه بقا * بهشت * قول پس جهان جهان تالظاماد *
 در نعمت واقع است * مآیدات * جمع مآید مد * توقیات * جمع توقین مد * فتن *
 جمع فتنه * حوادث * جمع حادثه بلائی که نوبره * زسن * روزگار * علیا * بر
 * عالم صورت * دنیا * قول می گوشتند * این جامعنی گوشتند است زیرا که اگر
 به معنی حال جل ماند ظاهر معنی عبارت درست نظری آید یعنی بهشت علیا معرفت آندارد
 که جمهور انام را درست نموده در مهوری دنیا گوشتند * و نور * بسیار * مشاهده *
 دیدن * منموت * برگزیده * اصطفا * برگزیده گی حاصل مصدر * شمام *
 جمع شمیم بوی خوش * نورانی * بفتح نون منسوب بطرف نور که معنی شکوه دارد
 و لفظ آبی برای نسبت * حات * دوستی * ولا * دوستی * رواج * جمع راجح
 بوی خوش * روحانی * بفتح و اسنوب بطرف روح که به معنی نسیم است * بسطت *
 فراخ شدن * ضیا * روشنایی و انبهارا از بسط و ضیا خوشی و مهرت * شقایق *
 جمع شقایق لاله * حدائق * جمع حدیقه باغ * ربانی * جمع بنیاد * و یاجهن * جمع ربان و آن
 گیاه است خوشبو * شام * دماغ * انعام * نرم خندیدن ظاهرا این لغت

و در سخن منطوقه غلط طبع شده اگر بگشایست نسبت لفظ شام اسپهشام نوشته شود اسباب
 می نماید در بعضی معنی جمله باین ترکیب می شود شام فیض شنیده مصدر بمعنی فاضل
 * استقام * بوی خوشین گرفتن و ماغ فردوس اشام دایمیکه بوی خوش گیرنده از
 فردوس است * تضاروت * نازگی حاصل مصدر * ریاض * جمع روضه
 مرغزار * خلوص * دوستی صاف * وفاق * موافقت * تسکیم * خالص و در
 صمیمی بای نسبت است و باین مقام آنکه اکبر بنده الله خان ارقام می فرماید که مکتوب شما در خوشترین
 اوقات رسیده موجب استقام محبت قدیم گردید * تسجیه * خوی * رضیه *
 پسندیده * بدلی عدم الیدل * بدل بی مثل * مواخات * با هم برادری کردن
 نامه مواخات شماره نامه که بودنده برادری است * تکیه * استوار کردن
 * منایل * جمع منهل چشمه آبخوار * ایتام * غم خواری کردن و این جامه ادا از آن
 کوشش * بند و کوه * نام جایی * منظر * جای نظر * استخوان * نیک خلاصه این مقام
 آنکه اکبر بنده الله خان می نویسد که خط شما منضم صلیح پسند خاطر ام * عالم کون و فساد
 و نشاء علی * مرد و بر معنی دنیا * بود * دوستی * فوق * موافقت * منوط *
 در آویخته * مربوط * یخیزی بسته شده * تجروت * در اصطلاح سالکان نام عالم
 اسمای صفات الهی است * ثمر برکات * پیداکننده برکات * منتهج حسات *
 آورنده حسات * اولوت * جمع اهل هزار * صورت * جمع صفت قسم و گونه
 * مهاده * بستر * امرار * بیرون آوردن * بادی * آغاز کننده و تلفظ
 که بعد لفظ باد است بمعنی شدن است * حی لوبت * پیچیده بقی مصدر بمعنی مغبول
 * بادی * جمع مهاده آغاز * اصناف * جمع صفت قسم * منتهج * راه
 راست * وادی * جای کشاده میان کوهستان و این جامه ادا از آن بی نام صلیح
 مراقبه * نگهداشتن * سوابق * جمع سابق * سوائف * جمع سالف گذشته

گفته شد * یادگار * اینها معنی پسند * سواد * اطراف * بیخورد و سیراه * هر دو نام جانی * خوار *
 هسایگی * شاه رنج میرزا * فرزند میرزا ابراهیم ابن میرزا سلیمان حاکم بدخشان است
 بعد قتل پدر در بکنه تربیت جد و الا پدرش یافت و قتیله پاید عقل و ادراک و سبب
 آنکه در میان والد و مسماة محترم خانم و جد و مظلمة و مسماة خرم بیگم که میرزا سلیمان بنهضه
 اطاعت و اختیار او بود منازعت و مناقضاتی روی نماید میرزای سابق الذکر همراه جد بزرگوار
 خود بطرف هندوستان غنان عزیمت می نماید و در سرکار بادشاه ملازم گردیده و در عمر حمل
 سار سه یک هزار و یک بھری اولاً هم رکاب شاهزاده سلطان مراد بهم دکن متعین
 می شود پس از آن در سال چهل و یکم میرزا او خان خانان به سرداری لشکر ظفر پیکر
 شاهن شایه مقرر شده مقابلہ با نوج بهریت موج وکن می نمایند و قتیاب میگردد و در سال
 چهل و سیوم سه یک هزار و چهارم بھری میرزا اخضر طلب گشته بوالا درگاه رسید و در
 همین سال شایع ابو الفضل بدکن رخصت یافت و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده حکم شد
 که بمالوهر رفته سامان سپاه در سرف نماید غرض که میرزا به منصب پنج هزاری مشرف شده
 در تقدیم خدمات همواره در مکرر و مستعد می ماند و به شجاعت و یک طبعی موصوف بوده است و اینکه
 مشهور است که میرزا یکی از اقارب اکبر پادشاه است ظاهراً غلط است بگره بینیکه در اولاد
 امیر تیمور است مگر بنام آنکه اکبر پادشاه این جای خواهد که در پاداش سلوک عبد الله خان که
 به پنج واسطه تابه امیر صاحب قران امیر تیمور کورگان میرزا حقوق و دوسی خود و ثبات
 کند نظر بر آن در خط خود لفظ لند امی نویسد یعنی بنا بر رعایت حقوق دوسی شما اعانت
 و مدد حاکم ایران که حالا با شما مقابلہ داده و منظور ندا شستم و نیز آرزوی شاه رخ میرزا که
 بطرف کشمیر و جمره داشت بطاعت مخالفت او با ایشان بموقت قبول نرسید و همین طور از
 فقرات آینده نیز مرعات خود ثابت می فرماید و می گویند که شاه رخ میرزا اصلاح وید اکبر را
 از اکبر باغی شده چند بار با عبد الله خان به مقابلہ و مجادله پیش آمد و بهریت بر بهریت خود

* ممنوبات ایران * الطاف و دود ایران * خط * آمیزش * آودباش * جمع
پوش مرد در دلی پاک * ادبار * بشت دادن * حرف صلح * نقش صلح * سخت *
پیزی نو ظاهر شده * قول صورت این سخت * ای صورت این سختی صلح * مودت که
به تحریر در آمده * قولش یان بزرگ کرده ای ایزدی * یعنی لائق قول و قرار است و ادلیا
که در و ده آنها هرگز و هر آینه مخالفت و اراه نیست * قوله اگر تحقیق آن سخنان آه * یعنی
اگر حقیقت سخن صلح و غیره بپایه ثبوت رسیده و الاجائی مقرر شود که کمالش فیه گفته گوئی این معنی
به ظهور در آید * تقیق * تحقیق * طراز * نقش * قوله دست آویز سخن آه *
یعنی وسیله ای و گفتگوی اتمام ساخته آئین مخالفت میانی دوستی که عبارات از مجادله و مقابله است
مذکور میگردد خلاصه اینکه مردمان سکونت اکبر را بعد و پنجاب حمل بر اراده چنگ او با
عبد الله خان نموده مذکره این معنی باسم خود می نموده اکبر این حال دریافته بلفظ حاشا از آن اراده
احتراز و اجتناب می فرماید * صوب * طوت * نقصت * بر خاسر * راثر خایان *
میو ده گویان * قوله نسبت شاه رخ میرزا همان غبار و در خاطر است * باید دانست
که عبد الله خان با کبر نوشته بود که از طرف شاه رخ میرزا بعلت مقابله او رنج سابق از
خاطرم زنده پس اکبر در جواب آن با وقام فقرات هرگاه در باطن الی آخره رفع و دفع
آن که در دست عبد الله خان می فرماید * مطالع * جمع مطالع جای بر آمدن * آنگاه * جمع مکوه
هسر * الطباع * نقش پذیر شدن * قوله از سایر طبقات * یعنی از عوام الناس و شاه رخ
میرزا نیز از انجمله است * صقح * در گنگشتن از گناه * مکافات * عوض و بدل
بیاوید * صحرا * ناصه * پیشانی * التج * پناه آوردن * مجه * بزرگی * اعتلا *
برتری * محمد حکیم میرزا * داماد میرزا سلیمان والی کابل * بوده است بعد از شایعات چند
در چند بملازمت اکبر سر فرار شده بود * قوله و آنکه ایبارفته بود آه * دانستی
است که عبد الله خان بطور علنی به اکبر نوشته بود که التی نمودن شاه رخ می را و غیره

و غیره باستان سماکی از آثار محبت ایشان با ما است پس اکبر بنا بر دفع آن طعن
 به عبد الله خان ارقام فرماید که چگونه ورود این مستجاب خاص را باین آسانه دولت
 نشانه ما که بخیر این جناب آثار الهی نیست اگر چه اولاً بحکات ناشیست بپایه عجب بود
 حمل بر عدوت خود نمود اید * تسبیح * جمع نسیم زائیده و پیداشه * قول تفصیل فتوحات *
 یعنی تفصیل فتوحات شما * قول رقم پذیر * دومین قول پذیر معنی پذیرنده است زیرا که در قاضی
 هر حکام صیغه امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم فاعل حاصل میکند مثل چنان آفرین و غیره
 * قول از تسبیح عمر نیست * درین اشاره است باین معنی که این فتوحات اتفاق از مدد طالع و از تسبیح
 حسن نیست شما واقع شده نه بزور و قوت شما * استغاده * عذر خواستن * قول و آئیم مصحوب
 مولانا آه * باید دانست که عبد الله خان مصحوب مولانا حسینی قاصد خود بر مراد بسیار و خلا خود با کبر
 نوشته بود که پسر من خواستگاری دختر شما می کند ازین معنی دل شیدا نهادم که مبادا به ظهور این
 امر که در تاتی ناظر ماطر شمارا یافته باشد فقط پس اکبر این مضمون از خارج دریافت قبل از
 رسیدن نوشته عبد الله خان قاصد را در آشنای راه غرق گردانید و بعد از آن از روی کبر
 عبد الله خان می نویسد که حیف صد حیف که قاصد شما غرق گردید و مضمون محبت نامه مفهوم نشد
 و در جواب استغاده عبد الله خان در امره کور می نویسد که محبت قدیمی چنان نیست که به ظهور
 این چنین امر ذمیم و حرانیات نقصانی پذیرد * تسبیح * ظهور * آفت * افسوس خوردن
 * روابط * جمع رابطه آنچه بآن یخزی را به یخزی بسته باشند * صواب * جمع ضابط
 نگاهداری و به نرم و آگاهایی * نظام و انعام * پیوند * قول با لغزش اگر یخزی می بود *
 یعنی اگر فرما از طرف شما قصوری و بی پروائی به ظهور می رسید * بد و ان مجازی *
 بد و ان غیر حقیقی مثل علم و حال و غیرها * وجه * طرت * جلالت * جمع جلیل بزرگ
 * نمود * جمع عهد بهمان * موافق * جمع مشایق عهد * ذریع * وسیله * مره * بعد از خری *
 یکمرتبه بعد مرتبه دیگر * مژگن * نشان کرده شده * نقش * نقش کرده شده *

* گرام * جمع کریم بزرگ * ایشا * باقی داشتن * آریکن * جمع رکن ستون
 * موت * جو اندازی * عشره * ده یک عشره * دهم دهه اشر عشره صدم
 * وانی وکانی * مرد و بعضی پس شونده * پوشش * کوچیدن * احمد علی * نام ایلی اکبر
 * آتاین * ادب و پند * پند رود * رخصت کردن * سمع * گوش * امر
 * ناگزیر * اینها را دازان مرگ احمدی الی مذکور * آماره * جمع میراز * مصداقت * دوستی
 * با اخلاص کردن * خواص * جمع غایض کلام پوشیده دور از فهم * کنون *
 * پوشیده * ضمیر * دل * نگارین * جمع نگارن جای پنهان شدن * قول از قوه بفعل آرند *
 یعنی از بلون به ظهور آرند * مینا و نبت * دو * نشاء * حال * طراز * این جا
 معنی حقیقت و مرست * سابی * جمع سنی کوشش * مشکور * پسندیده * انواع * جمع
 لایع روشن شونده * آورنگ * تخت * عاشره * دهم * قرن * مدت سی سال
 یا صد سال و این درست تر است اگر چه در تعیین مدت آن اختلاف بسیار است به سبب غم
 طنبلی و افزود که عیش و تنهایی بزی یک قرن و آن طفل صد سال بزیست * ایشاف *
 نهر شدن * اغراض * جمع غرض * میابین * جمع میمه برکت * وسیع *
 کشاده * انعام * قسمت یافتن * حله و اعط * گردگر فتر * اقدار *
 قدمت و توانائی حاصل مصدر * نهرت * اغیار * جبال * جمع جبل کوه
 * منزله * پیچیده * قلاع * جمع قلعه * حصه * سنگم * تارک * سر * اسبهار
 و اسبهار * گلانی و بزرگی * سیردن * قطع کردن راه * تباین * اختلاف
 * آوضاع * جمع وضع حال * انوار * جمع نور * پیوند * دو به دو * برنجی *
 اندکی * نیم * جمع نعت * آمود * پر * مرأت * آید * اشتراقات *
 جمع اشتراک در خشین * عالم قدس * عالم پاک که مراد از آن عالم بالا است * غنی *
 و محجب * پوشیده * مویکب * گروه سواران * قول مویکب والا * این جا

این جا است ره بطرف موکب اکبر پادشاه . نسخه . گرفتن . ولایت .
پادشاهی * استخوان * استحکام * سهم * شریک * عدل * هم سنگ
نزاهت * پاکی و یقینی * مرکوز * پوشیده * تکام * جمع حاکم * سایه *
جمع کسب * غازی * نبرد کیش * شاهت * چست و توانا شدن * بدل *
جنگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * سپرده * نو * گذاشت * سیر * مانوس *
الفت گرفته * آفتاب * جمع قصه عطر * نواذر * جمع مادر نایاب * صنع *
پیدایش * عجرت * بند گرفتن * دلی و دمو * برد و نام جانی * تصادف *
اتصال * تراکم * گرد آمدن * گریه * پشته خاک * ادام * جمع و م
عُور * گذشتن * طریق * جمع طریق * ماله * خون ناگ * خریده * تبا
تهه * نام جانی * توله غربی ملکوت روز افزون * یعنی بجانب مغرب ملکوت اکبر
و ظاهرا این جمله صفت حاکم تهه واقع شده * توله برزیر وستان آن مرز بوم را مدلت
نمی سپرد * . این جمله صفت حاکم تهه واقع شده و معلوف است بر جمله که غربی ملکوت روز
 افزون بر سائل دریای شور است و این جمله صفت تهه است پس در مجموع و ت لازم
 می آید که همچو معلوف خود این جمله هم صفت حاکم باشد نه صفت تهه تا که معلوف و معلوف علیه
 هر دو بیاید گیر درست باشد و ظاهرا جمله غربی ملکوت را صفت حاکم گفتن دور از عقل می نماید
 بر سائل در ایازات حاکم خود واقع نیست لهذا توجیه آن باین طور می کنم که هر چند جمله غربی
 ملکوت الی آخره صفت تهه ظاهراست اما من حیث المال صفت حاکم تهه است باعتبار
 متعلقش و تقریر توجیه باین عبارت حاکم تهه که تهه وی غربی ملکوت روز افزون بر سائل
 دریای شور است می تواند شد و دیگر توجیه وجه در امثال این مقام بدل ظهور می کند
 و آن این است که چون مرکب اضافی معلوف باشد و به وی صفتی مذکور گردد گوئیم که آن
 صفت صفت مرکب است نه صفت یک جزو آن لیکن این قدر است که در تقریر عبارت

تفاوت است گاه تعین آن صفت بخرو اول باشد که مضات بود و گاه بخرو ثانی که مضات
 الیه است چنانچه بگوئی تحت باد شاه که فاکد ربه است وقت بادته که نوشیروان
 معالت است پس مرد و فقره صفت ترکیب اضافی است ز صفت یک جز و از آن پس
 در تصویر است جمله غریب ملک الی آخره صفت مجموع فقره عالم تسمیه واقع شده صفت یک
 خرو و از آن ساعت * یاری کردن * نظرت * شکافتن و غور کردن و مراد
 اینجا غور و تأمل است و در نسخه مطبوع این لفظ بحرف قاف ظاهر غلط طبع شده بحرف فاباید
 نوشت رفایت * تن آسانی * زهار * امان * آویا * جمع و آن دوست * قاهره *
عالیه * مُردسه * نگاه داشته * ملویات * جمع ملوی پیچیده * تادیب *
 ادب دادن * دوخش * جمع و خش رنده * هایم * جمع بهیسه جار پایه * سهرت *
 سرشت * سواد * مگردید دشر * مساکین * جمع سکن جانی ماندن * معرض *
 پیش آینه و مراد از آن اینجا ایذا دهنده * تواضل * جمع قافله * قولی شد * بعد
 این قول لفظ بود که خبر قول از ملویات ضمیر الی آخره تواند شد متد و است * راشید *
 رام شدن * قطاع انگریق * رهبران * تهیب * ترس دیم * جبال *
 جمع جبل رس * توله بفرخت رفتند * دستور سابق بود که چون مردمان را در جنگ
 اسیر کرده می آورد دند می فروختند * بلوچ * قومی باشند صحرائی و کم عقل و شجاع * رجاء *
امید * انحراف * روگردانیدن * توله راه می گرفتند * بنی رهرانی می کردند *
بنما * تاراج * بنما * زیریکه دایه ازان از سوداگران ستانده برگ * سامان * زبات *
 جمع رایت نشان * تخت * غور * مچا هیدان * کوشش کنندگان * غاشیه *
زین پوشش * بدائع * جمع بدیع نادر * سواج * جمع ساج ظاهر شونده * بندم *
 ویران کردن * مبارزان * جنگ کنندگان * بیچاره * جنگ * سومات * نام
 بنده است مشهور * ساحل * کناره دریا * خوزه * کناره * معلم * بزرگ

بزرگ و اعلائی نیریز * مادام * تا آن وقت * بلاده * جمع بلده شهر * شمال * میل و
رخت کرده * طیخان * از طردرگز شستن * مالوه و خاندیس * مرد و نام جانی
قول بران الملک را حکومت آن آه * باید دانست که اول نظام الملک برادر
بران الملک حاکم دکن بوده است اکبر بعلت ظلم او ملک از قبضه اختیار او بر آورده سپرد
بران الملک فرمود و بعد چندی بران الملک سبب شک طرفی و کوتاه حوصلگی خود از جاده
اطاعت اکبر انحرافت و رزیده دم استئصال زد * مناووت * بازگشتن
خصله * سنگ دان مرغ و این جامه ادا از ان هست * استقلال * تنبه بکاری
ایستادن * سبک * راه * استیصال * از بیخ برکدن * عساکر * جمع
فرستاده * ظفر * پیر و زنده شدن * سرکردگی * مزد داری * غزه * سپیدی
پیشینی * قره * خکی چشم * قول بسیاری آن ملک آه * فاخر آنست که لفظ
بسیار منصف بسوی آن ملک است یعنی اگر آن ملک و در مصورت و شستن بای تخمائی
بالفظ بسیار غلط باشد چه علامت اصانت فقط کسره است و حاجت و شستن باینست
اما در بعضی نسخ بعد لفظ بسیاری لفظ نرفته بنظر در آمده پس برین تقدیر معنیش آن تواند
بود که زمان بسیاری برین سر نیامده بود که تمام آن ملک و وسیع را در حوزه تصرف در
آورده * او دیر * نام جانی * تعداد * شمار کردن * تعداد * نعت * ابسط
کشاده روشن * بند * کافی * اعلان * آشکارا کردن * استعداد
نیک بختی یافتن * آشنال * جمع شغل کار * ارزانی * سزاوار و مسلم
دولت داداد * مراد ازین دولت اکبر پادشاه است * آشا * میان هر چیز
واژگونی * شومی * عرصه * کشاده * منازعت * دشمنی * مفاهیر * جمع
نظم جای ظهور * مترتب * از رویک کرده شد * بسط * بستر * سموع * شیده
اینانار * شالی * قول بحسب غرض و موت آه * یعنی بحسب مصالت و وقت

شریک منصفان بودند * طوقان بی تمیزی * قه و فساد * لاسلدا * لذت
گرفتن * تعویق * دیری * تولد فرسایدن ایلمی در تعویق آه * مخفی سنا که در ابتدا ای
کلام ذکره خصلت مولانا حسینی که تولدنا و رومی خواستیم که رخصت کنم بشهر آنت بود و این جا
دو سینه مکتوب می گوید که فرسایدن ایلمی در تعویق مانده پس این عبارت را با آن عبارت چه
ربط باشد لهذا و جواب این می توان گفت که از آنجا که دستور صلاطین کبار است که
چون ایلمی بادشاهی را رخصت می کنند و جواب نماند که مصحوبش می آید می نویسد آنوقت
ایلمی را از جانب خود نیز روان می سازند پس گویار و انگلی این ایلمی از مستعانت رخصت
آن ایلمی است بنابراین درین جا تعویق روانگی ایلمی خود را حقیقه تعویق و رخصت ایلمی
دیگری قرار داده چنین نوشته باشد * واقعه * بلانی که تازه برسد * لاسلدا * بلا
* لاسلدا * پر شدن و این جا مواد از آن بدیهی است * سَلَاةُ الْأَوْلِيَاءِ الْعِظَامِ
وَحَلَاةُ الْأَصْفِيَاءِ الْكِرَامِ * عمده دوستان بزرگ و خلاصه برگزیدگان بزرگ * دودمان *
خادمان * مبین * ظاهر کننده * دسائل * جمع وسیله * رسائل * جمع
رساله خلا * ترخیص * ظاهر کردن * ترخیص * استوار کردن فقط

تشریح مکتوب دوم که بعبد الله اوزبک تصور یافته

این مکتوب است مشتمل بر ثلث استحكام محبت و صفای باطن و اظهار عدالت و دین داری
و در جواب مکتوب عبد الله خان که مترجم بر ظاهر داری و ممانعت ارسال رسال و رسائل
به جهت شنیدن خرامه اکر بادشاه فرستاده بود * لاسام * خویش را به
نشانی مخصوص کردن کلام مصداقت لاسام کلامی که به مصداقت نشان کرده شده
است مصداق معنی مغفول * موالات * یابم دوستی کردن * ملاوی * جمع
ملوی نورد * فحواوی * جمع فحوا معنی و مضمون * تمیقه * نوشته * ایتمه *
خوب * منالی * جمع مناله باند * صفت * پسر * اُبهت * بزرگی

بزرگی * فارس * سوار اسپ * مضار * حیدان * ایلالت *
 سیاست کردن * مرتقی * بالادیده * شاهه * خطاصه * خضاده *
 بازویی در * ثمات * دوسی (یا یکدگر نمودن * واکت * ششم * حصه هر خیز
 * مخرج * جای انداختن * آشته * جمع شجاع روشنی * یواریق * جمع یاریق
 روشنی شونده و مراد از آن روشنی * مجبی * جای ظهور * شوارق * جمع شارق
 روشنی شونده * شید * بلندکننده * بجعت * بنادوی و دویری حاصل مصداق * جشت
 بزرگی * مؤسس * استوارکننده * جالت * ایزدی نمودن * العائز
 مِنْ مَّيَادِي الْفِطْرِ بِمَعَالِي الْهِمَمِ الْمُخْتَصِ بِمَعَالِي الْقُوَى بِعِلَالِ النِّعَمِ * آن کس
 که رسیده است از آغاز خلقت خود به امتهای بلند آن کس که خاص کرده شده است *
 برکت های رسیدگی نتمهای بزرگ * قوله آنکه بخش برده از آیه امید رنگ * بینی
 عبدالله خان آموزی هر یک که که در پنج خود آن را بر کرت * آشتب * انشیه
 رنگ سیاه و سفید داشته باشد * نور * مرداگی * آدم * اسب سیاه * لا
 زَالَتْ أَرْكَانُ مَحْمِدَةٍ مَشِيَّةً بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ * همیشه ماموستوهای محبت او بلند * وقوانیم
 دولته مؤسسه بحسن الانظام * و همیشه ماموستوهای دولت او استوار کرده شده
 به یک انظام * مدرج * شامل * شامل * شید * بلند کردن
 * قوله رابطه حلت آه * میندازد و قوله بطهور پیوست خبر آن یعنی از رسیدن خط شمار رابطه
 محبت ظاهر گردید * قوله مورث صفای باطن آه * ای بیدارکننده صفای باطن شما گردید و قوله
 مخرجاتی باطن و ظاهر مراد آن * الهامات * جمع الهام در ذل انکدن * سنالم *
 جمع مالم نشانی که بر راه بند * انس * خو گرفتن بچیزی و این جا یعنی خو گرفتن مصداق و معنی
 مفعول * سنالم انس * آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا بهم میرسد * توفی * قدرت
 دادن کس را بکاری * اول * زمانیکه آن را آبادانی باشد و یای نسبت است

در آن توفیق از لی توفیق الهی * مُعَاوَدَت * د * ششانی * گنجانی * منال * صنعت
 * خطوط * جمع خط خوشی و لذت * قانی * کربست شونده * مسئلہ است * جمع مسئلہ
 لذت * قول یا زنده نگاه الهی * مراد از این این جا کبر پادشاه * مدارات *
 آتشی کردن * مواسات * بنامی کرده * مخاطفت * مهربانی با هم کردن
 * ظرفی * آسایش دادن * آرجمه * این لفظ مرکب است از ارج و بند
 ارج یعنی قدر و منزلت و منیع معنی صاحب * جل * بر درگ * علا * برتر * و کفی
 با الله شهادت * و حد اگاهی است بر ای شهادت * تقیم * کشودن * ستان *
 جمع سیاح پانده زمین * رنج سکون * پناهمی همه دنیا که زمین خارج و بیای محیط است
 * سیاحان * جمع سیاح بسیار سیر کرده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * چهار دانگ *
 دانگ ششم همه مریخ و سیاحان و محاسن زمین را سوا ی دریاشش دانگ گفته اند و
 هند و سیان از آن چار دانگ است * تشخیص * خویش * دریای محیط * سمندر
 * طوقان * مظلومان * مخلور * مرکوز * قول مخلور رنگ آه * پوشیده مانند که
 جہادت بالایش نهاد و پوشید و این جالفظ مخلور پس ظاهر آنرا لازم می آید اند اجست رفع
 که ارتقا بر جہادت باین نحو از جنس امور یک پیش نهاد همت می تواند شد غیر از این امر
 خطیر امری دیگر مخلور خاطر مانع مناسب می نماید * استسجال * پیش رفتن برای آوردن
 چیزی * معلوت * باز گردانیده * استسجال * ششانی * ششیه * خو * تویمه *
 درست * ضمیمه * آستخه * نسبت لاحقه * دوستی و محبت با فضل
 * و داعی * جمع داعی باعث باید دانست که عهد الله خان بحاجت خط اکبر که مشعر بر ضعف
 دوستی و عهد و پیمان اکبر بوده است نوشته بود پس شاه اکبر در خط هذا ابتیارت
 ابتدای عاوض و غیره دفع در آن می کند و تمهیدات مقتضای مصلحت و دوستی با اختصاص
 خود نمی فرماید و می نویسد که هرگاه ششیه تویمه ما با سر بند بجان تنین باش پس باشما که

که این قدر و این است و در میان اینست نیز از یک جهت منقول باشد تا خواهد شد ۱۰ اینها
 است که * جوان * جمع مانع * زین * فضیلت * انعام * چشم پوشیدن و
 کمال گرفتن در نگاه * قول را در رنگ طولی * و این قول لفظ در زمانه و رنگ بعضی
 و تمام است و استی است و دامن بگوش عید امه خان رسیده و و در که اکبر
 و عیسی مداحی و پیغامبری در سر و عید امه خان با صفای این حال بر مداحی حلی منطوی اظهار
 قطع رشته محبت کو نمانت در باب حال رسن و رسا با که داشته و بد پس انبر
 برای دفع شبهه عید امه خان در جواب خطا و می ویسد که اگر در دامن بیاب کنی ماکردن
 فضیلت بر کنی کردن داشت اما با کن چشم پوشی از ان امر نیز مثل در از ی کلام کنی الحقیقت
 نزد همه زشتی و قبح آن ظاهر است نالایق پیدا شده آکتنا باین قطع نمود شعر * قیل این الاله
 ذو ول * قیل ان الرسول قل کھنا * گفته شد که خدا صاحب فرزند است * گفته شد که
 رسول جاد و گراست و عیسی مخره رسول صلوات الله علیه و سلام دیند * ما بین الله و الرسول
 معا * من لسان التوراة کلیم آنا * خدا و رسول تجارت نیافته از زبان خلافت * پس
 چگونه من تجارت یابم * بدو * ابتدا * گویس * هست کردن * ششم * پروا قیاب
 * مکتوم * جای نظر * قوله صبح ای و گویس * ای از ابتدا ای پیدا اشش خود * تویم *
 راست * یات * دین * سک * راه * الصک والیدین توامان * ملک و دین هر دو
 امر از اندیشنی تا و فیه آن بر باست آن دیگری بر باست و قاعده اکثره این است که اگر
 یکی هر ادبی میرد آن دیگری هم راه هم بگیرد قائل بر همین معنی نظر کرده ملک و دین را
 توامان قرار داده زیرا که ظاهر است که بنای ملک بر دین موقوف است و ثبات دین
 منحصر بر تیسر معاش خردی به دین مفلس بیات و قرار و انشاید پس اکبر بر ابطال شبهه
 عید امه خان این قول را استد آورده باین طور که اگر در دین ماضی راه می یافت بگو
 ملک ما زاید و ترقی می پذیرفت * قوله ایلی قاطع و جمعی ساطع * باید دانست که کسره

بلام انحراف و دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قاطع که است بلام و در لفظ جهت
 اما از اینجا که بعضی فصحاء امثال چنین ترکیب است یا بجهت نظم و تعظیم زائد می کنند که این نیز
 نظر بر آن در بر مقام آورده * راسخ * المنوار * جوامع * جمع جامع گرد آورده *
 جمع است جوامع بهم برکیب مقلوب یعنی بهم جوامع * هم موصوف جوامع صفت *
 نسبت یا فن مدالت * انما منسوب بطرف عدالت * بعضی مفعول * در ایک *
 جمع او یک تحت * کاف * به * بدائع * جمع بدیع مادر و حبیب * و بدائع * جمع
 و دیر امانت * حضرت * درگاه * صدیق * بی نیاز شدن * بدائع * بسیار
 * وسید * کشاده * فسیح * کشاده * متر * جای قرار * آئینه * جمع مکان
 * محال * جمع محل * خواف * جمع خافضه * قبول * جمع خیل اسپان * کمالات *
 جمع لیه و وضعی * سیوت * جمع سیف شمشیر * خواقین * جمع خاقان * گنایس *
 جمع کسبه عبادت گاه ترسیان که در هند با هم گرجا شهرت دارد * بخذلان * خدای
 * ایشان * بی گمان شدن * الحسنه لله تعالی و تقدیر * احسان برای خدای بر زود
 پاک * جود * جمع جودشکر * هود * باشد * نامک هند و بعضی گفته جمع بندی * انضباط *
 درست شدن * تصدق * تصدیق کننده چیزی * قوله احسن کما احسن الله الیک *
 یکی کن چنانکه یکی کرد خدای تعالی بسوی تو * تمجید * گسردن * رامت * مهربانی کردن
 * تاسیس * بنیاد کردن * اشاعت * پراکنده کردن * آمانی * جمع اُمید آرزو
 * رشکات * جمع رشو آنکه از جائی بکند * کتاب * ابر * مطرات * جمع مطر
 باران * ایشان * نعمت دادن و منت نهادن * بدروق * رابر * گنار * جمع گار
 منکر * جزائر * جمع جزیره تاپو * تنیدی * ظلم کردن * زائران * زیادت کنندگان
 * حرمین الشرفین * که در نزد بزرگ * زاد محمدا لله شرفا * زیاده کنه اند بزرگی آن
 برود را * بسبک راه * مانع و مزاحم * قول پیش نهاد خاطر آه * ای چن ازین

دشمن جان را در آن تشیع و واضح * نهادن * یکدیگر را * که * بهمه * تا * بهم * خود *
دوست * شود * دشمن * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم *
بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم * بهم *
تو * از * فرغانه * آه * باید * دانست * که * در * زیر * لفظ * از * کبر * فرغانه * واقع * است * دو * مصد * و * مک * کور *
است * یک * طلب * داشتن * در * کفر * فرستان * و * لفظ * از * کبر * فرغانه * ما * لهم * است * برای * انتزاع * و * بر * آوردن *
بخری * از * طی * آوردن * یعنی * چون * ان * غالب * نمودم * و * دیگر * لفظ * از * کبر * فرستان * دن * می * باید * و * به * جهت * کنده *
صفت * کرده * از * سبیر * است * یعنی * از * فرغانه * طلب * داشتن * و * سبب * فرستان * کبوتران * و * آدن *
حبیب * عشق * باز * طریق * باز * شوق * در * انتشاش * آمده * است * و * اگر * لفظ * آدن * نمی * بود * اگرچه * ظاهر * عبادت *
درست * می * شد * زیر * اگر * در * زیر * فرستان * داخل * می * گردید * اما * چون * خیال * آن * می * شد * که * شاید * حبیب *
عشق * باز * را * ایم * عبد * الله * جان * از * فرغانه * طلب * داشته * فرستاد * باشد * آوردن * لفظ * آدن * مناسب *
نمود * تو * را * استشمام * نمود * قال * نمود * اکبر * است * کفو * و * کلب * بازی * کردن * ارباب *
و * حدا * حاجان * عشق * و * عارفان * و * سالکان * مبداء * آغاز * و * مراد * از * ان * این * جاده * ای * تعالی *
مصارف * جمع * مهر * بره * آنچه * پنهان * کرده * شود * آجیانا * جمع * حین * گاه * جلباب * چادر *
مسلسل * جمع * مسلسله * زنجیر * تولد * و * گر * آه * یعنی * اگر * چرخ * و * بازی * آنها * با * از * نسبت *
شوق * مدهد * و * موجب * توجه * بهمه * آن * شود * دیس * حضرت * واجب * تعالی * بر * سرایر * آگاه * است * که * اشتهال *
صوری * نگاه * با * مثال * این * امور * بر * کمال * توجه * من * که * بهمه * آن * است * به * هیچ * نوع * مانی * نیست * یعنی *
اگر * این * چرخ * کبوتران * موجب * از * و * یاد * توجه * نمی * شود * در * توجه * کمال * من * سبب * مضرت * سم * نمی * شود *
تشریح * مکتوب * بیستم *

که بعد از آن مرحوم گشته این مکتوب است مشتمل بر اظهار آشتی و صلاح کل و انقیاد و محبت کل
و ابراز برهنگاری و دینداری خود مع دلائل آن در جواب مکتوب عبد الله خان که مشتمل بر غیب
و تحریص اکبر بطرات اتحاد و یگانگی و دشمنی طعن و تشنیع بعلت ظهور ضعف در دین اکبر

و لبر بود * تسلط * آگاهی * آیدان * خار * بند * گیلی * کیان * جمع کی
 یافت * بزرگ * دور * گیلی * بای * ت * اسط * چاپ * پاش * سند * ابر * آوری *
 ابر * باری * قولا * استشام * مکله * ت * مید * اود * توله * بزاره * خوشه * لو * بغیر * خرآن *
 یعنی درو * دخا * ایشان * موجب * خوش * کی * دش * دانی * شد * و * بسم * ناج * توله *
نخنان * دلاویز * دوستی * آه * یعنی هر * چه * بخار * عزیز * شماره * در * بار * ما * کیده * مبانی * سجست * و *
تسید * ارکان * موت * نخنان * دلاویز * مرقوم * فرموده * بود * و * ت * لج * یوست * و * بنایت * پسند *
خاطرم * اماده * از * ان * جا * که * این * نیاز * مند * در * گاه * الهی * از * ایده * ای * سلطنت * رانی * اموار * ه * بیا * کس *
و * ناکس * غیر * از * دوستی * و * آشتی * منور * ند * ار * پس * با * آن * بر * گزیده * علاقه * ای * حزای * دو * و * داد *
چه * مر * کو * خاطر * و * د * مطرا * خواهد * شد * توله * و * آنکه * در * دیر * خزستان * نامهای * گرای * آه * باید *
دانست * که * عبد * الله * خان * از * خارج * دعوی * خدائی * اکبر * در * یافته * مدتی * ارسال * رستن * و * رسائل *
موقوف * نموده * بود * و * اکثر * خلو * از * ظرف * اکبر * شمر * استفاده * و * عدم * ابلاغ * الچنان * و * مکاتیب *
نزد * عبد * الله * خان * روان * می * شد * عبد * الله * خان * پس * از * مدتی * در * جواب * خط * فوت * که * نگوش * نارسیده *
بود * که * شما * سودای * دعوی * خدائی * و * پیشری * در * سردار * ید * از * ین * مرد * در * ارسال * قاصد * فا * اظهار *
دوستی * قصود * می * راه * یافت * اکبر * این * معنی * در * یافته * و * بار * اجتناب * و * اتحاد * از * ان * دعوی *
عبد * الله * خان * می * فوسد * که * هر * چند * در * ماده * در * یانت * و * عدم * اظهار * لوازم * دوستی * که * در * کتوب *
شمار * گشته * بود * و * خوض * نمودم * لیکن * اصلاً * مفهوم * و * معلوم * نشده * به * آن * و * مضی * بی * معنی * است *
توله * ساخته * بودند * یعنی * گفتگوی * ساخته * بودند * که * بالا * ذکر * شده * توله * که * و * هی * از * ماده *
ولان * مراد * از * ان * عبد * اللهی * و * نمودم * ایک * و * مقصوم * خان * و * غیر * م * از * امرای * یا * نخنان * که *
در * نگار * بودند * فراک * شکریه * سالموس * که * و * غریب * توله * اگر * چندی * از * راه * می *
در * گاه * آه * شرط * و * توله * سزاوار * دوستی * الی * آخره * جرای * آن * خرم * تازه *
سیرین * آفتاب * و * مهتاب * است * ساز * یافته * یعنی * مقر * رشته * میل * جمع * یافت *

مذہب * کل * جمع نکات مذہب * آمثال * جمع مثال که معنی فراخی است در نسخ
 مطبوعه غلط طبع شده بخش آینه یاس باید نوشت * توقیع * سر نامه * وقیع *
 برتر و بلند * فضلنا هم من کمین من خلقنا * فضیلت و بزرگی دادیم انسان را بر اکثر
 آن که پیدا کردیم * کوهر شب چراغ * گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنایی
 دهد * اصحاب عقل * المن شرع * ذکا * عقل * ارباب عقل * حکما * قوله
 و اکنون که دانش پناه پیش دسگاه مولانا میرزا جان * باید دانست که میرزا جان باشد
 نوران شخصی فاضل فیرمقید بدین مذہب بوده است اولاد رسک ملازمان عبد الله خان
 مسک بودند چون عبد الله خان ضحی دین او دریافت از بارگاه خود او ابد ساخت پسر
 بجناب دولت نصاب و به بارگاه غریب آباد محمد اکبر بادشاه مشرف می گردود و به ملاقت
 و زیارت خود در مصاحبت از دیگران گوی سبقت و در بوده بهر طریق که می خواست اکبر را
 بدان مآل می نمود گاهی معجزات اکبر را لائل ثابت می کرد و گاهی بر این الوهیت او بابت
 می آورد و رفته رفته این خبر عبد الله خان رسید عبد الله خان بدو یافت این معنی برسم شده
 ایامی و باب ممانعت او سال و سال در سائل با کبر فوخته بود پس اکبر بامر دفع شبهه
 عبد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولانا میرزا جان که چندین صفات موصوف است
 هر چند بادشاهان دانشور و اسم نشینی باین نوع مردم می باید امید است که جائیکه خرد و در بین
 شما خواهد رسید فهم میرزا جان مذکور بآن نخواهد رسید ازین جهت شما از ملازمت خود او را
 بهر طرف فرمودید بشرط ملازمت ما مشرف گردید و عبارت ازین جهت تا لفظ گردید
 در نسخ مطبوعه فرو گذاشته و چون بر فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که درین
 وقت عقل را معطل نگذاشته همواره استمدا از عقل طلبند خصوصاً در وقت صحبت
 با خواندنی سیه دل که از برای خوانش جاه خود از آیات قرآنی تغییری نکند ازین رهگذر
 دل دانش گزین من همواره بهر دیرزای موصوف و در تحصیل مرصعات الهی و بهره می باشد

باشد نه آنکه از جام شراب بخت محمدی انحراف و رزیده ایم چنانچه طبعان بصورت نموده شهرت
 داده اند * مناشس * در ده گانی کردن و آنچه بان زندگانی کنند * میک * عالم آخرت
 * تجملات * معن * محل * محل است که مراد و غرض از آن بیان و استنباط محتاج باشد
 مثل فقط مناشس که بعضی خر و شنبه است در قوله تعالی إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذْ أَمْسَهُ الشَّرُّ
جَزُؤًا إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ محل است و مراد آن معلوم نبود پس بیان کرد آن را قوله تعالی إِذَا
مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا که آیه بر تحقیق انسان پیدا کرده شده است خر و شنبه و مراد از
 خر و شنبه مفهوم نشه پس بیان کرد آن را قوله تعالی إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا و بقیه بر و شنبه بلا
 می رسد تا بکینه می شود پس مراد از خر و شنبه واضح گردید * تخص * جمع نص آیه
 فرقانی و حدیث صحیح و غیره با کلام واضح که معنی آن روشن و واضح باشد مثل قوله تعالی جَاءَ
الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ آمد حق و نیست شد باطل پس در معنی این آیه جای تأمل و توقف نیست
 * مجملات نصوص * آیات مجملات * تاویلات * جمع تاویل گردانیدن کلام از
 ظاهر مجملات ظاهر * تاویلات * جمع تاویل آراء استن کاری * سائل * جمع سائل سؤال
 * تجهت ین * جمع مجتبه راه صواب جوینده * تسلیات * جمع سیر بیرون آورده
 شده و تقین کرده * تأمل * جمع عقیده آنچه در دل متر شده * تأمل * پیشین * ماخذ *
جای گرفتن * آقاویل * جمع قول * حافظ * بسن * تقص * جست و چو کردن
 * توارد * جمع توارد جای فرو آمدن * تسمیع * صفت صفو تد بسن * مواقع * جمع
موقع بای * منش * سبب * علما * جمع عالم داننده * تسارع فیه * خصوصیت نموده
 شده در ان * کتب * جمع کتاب * مده اول * دست به دست گرفته شده * تسلیات *
بزرگ و کلان * تفصیل * جمع تفصیل * تأمل * تأمل * تأمل * تأمل * تأمل *
سرشت * فطرت * بدان * تأمل * تأمل * تأمل * تأمل * تأمل *
عنا * رج * تأمل * تأمل * تأمل * تأمل * تأمل *

بهایش حاصل مصدر . جناب . درگاه . کمر یا . بزرگ . ایمان . مخلوقات
 . عقال . رس . انجمن . مجمع مجلس . اجمال . کشیده . بی مصرف گو . بیو ده گو
 * مشرب * برای آشامیدن * کذب * شیرین * واجب الوجود * هر چه در داند و در
 خود محتاج غیر نباشد مانند ذات باری تعالی که در وجود خود محتاج غیر نیست * کوه دسان *
 کسانیکه بسبب بی سماواتی و ولایت ایشان بمقاصد دینی و دنیوی می رسد * مراسم *
 جمع رسم دستور * قارغ ابلال * خاطر جمع * بر ایا جمع بینه حلی * خاشاک * خانه
 عبادت خان معنی خانه و قه به معنی عبادت * ناقوس * چوبکه ترسیان و نغمه ساز خویش
 می نوازند * قولنامه ساز آه * ای چون این مردمان بمانچنین اطاعت کردند ما نیز سر
 نیاز بر زمین خاکساری و تاداک امید بردرگاه خداوند گاری نهاده آرزوی آنها را بداد و
 دامن بر آوردیم * قولان کار و بار سراجم یابد * ای هندوستان از بخاها و دخترا
 و غیره پاک شود * قرل باش * در ترکی معنی سرخ سرقرل معنی سرخ و باش معنی سرود
 آن قومی است که گلابی سرخی پوشند ازین جهت آنها را قرل باش می گویند * قول
والی خود * مراد از آن شاه عباس والی ایران * قول حقوق اسلاف سابقه * حقوق
 مضات اسلاف مضات الیه سابقه صفت اسلاف است * قول سلطان روم آه *
 باید دانست که در میان پدر و جد سلطان روم و اجداد والی عراق عهد و موافق این معنی
 بود که همیشه میان خود اتفاق و در نزد و با یکدیگر معاود و دگوار باشند * قول دورین
و ت سموع آه * دورین قول و احوالیه است ای حال اینکه دورین و نغمه سموع می شود
 * قول دور دل چنان می گذرد آه * اول نوشته در دلی چنان می گذرد و باز می نویسد
 می خواهم ظاهر این محض نگار نظر می آید بنا دفع آن باید گفت که دل چنان می گذرد و که
 شرح آن می کند و آن اینکه از آنجا که آئین یگانگی و یکدلی که بان و الا و دمان سالهاست
 که هست و به تجدید چنین و چنان شده می خواهیم که چون نزدیک خراسان رسیده شود والی آخره * قول

تو را می آید * ای حقیقت آنست * حکیم بهام * بر او را الفخ کبلائی است بهایون
 نام داشت و قیامت سلطان بهشت می گردید اول جهت لطا و ادب بهایون قلی مخاطب
 می شود و از این بهام عزت می یابد در خطوط شناسی و شعر فہمی بکنای از او بدست
 و نقل و اشعار به او افتاد است هر چند اول به منصب تشددی و خدمت بکا و لی مخصوص
 بود لیکن در سلاطین و در پادشاهی مرتبہ بلند حاصل نموده و در سال سی و یکم از جلوس
 از آنجا که بهوشیاری و عقیدت او در نگاه حقیقت استباه ثابت شده بود با بلخی مگری رود
 عہد امیر خان رحمت می یابد و از فرط لطف در حق حکیم مذکور این فخرات چند در نامه که بعد امیر خان
 مرقوم شده بود صورت تحریر یافت و آن اینست اقامت و حکمت پناه و بزرگوار مقربان
 به او خواه عہد محرابان کار آگاه حکیم بهام و سوا ای این القاب مثل مخلص و است گفتار و غیره
 در نامه مسطور است و در زمان غیبت او عرش آشیانی بکر در خود و مذکور از آن روز که
 حکیم بهام از خدمت مایه اش در طعمان لذت نمی یابم و در سال چہلم سنہ یکم از و پستار باجری
 بهار ضہ تب مرغ و خوش پرواز نمود و دوسری حکیم صادق و دیگری حکیم خوشحال گزاشت
 به مواجید * جمع موجد شیفه شن * قولہ موند اشتغال صوری آہ * یعنی این بازی خواه
 یا د از اہ باب ذوق دید یاد مید بر علو و این اشتغال صوری نوعی مانع شایہ و ایزدی که
 مرا حاصل است نیست

✽ تشریح مکتوب پنجم ✽

این مکتوب است متضمن اظهار دوحی و اتحاد و تہ اذنی و نصائح و اندرز و منظوم
 معذرت ارسال مدد کمک و جواب مکتوب شایہ عباس کہ شہنشاہ اظہار و دوستی و وفای
 و درخواست کمک و مناوشت بود * آمد نیست * خدا * جلی جلال قدسہ * بزرگ است
 بزرگی پاک او * سناہ * مانند * نفاذ * جمع نقط * حقول * جمع عقل * بد اول * جمع
 بد اول جوی خرد و این جا مراد از آن خطوط است کہ بر گرد کتاب می کشند * قنوم * جمع
 فہم دانستی حاصل مصدر * مذرات * جمع مذکر و مذکر * کلمات * موجودات

* تسکینه * گرم و بعد این زبان لفظ مفرد که در نسخه مطبوعه مناسب نیست بجای آن زبان
 که جمع است باید نوشت * قوله که از زبان بی زبان بر آید آه * یعنی از زبان حال شنیده
 گویائی شده و نباتات است درین * پیدا * صراحت در آن در تحت و گیه بلام حقه
 * کلمه * بر محراب شکی که بر سر حصه راست کند * قوله اگر جمیع غلّه آه * یعنی اگر همه
 حقول و موقوفات با معلومات خود بار آید حمد یا کش جمع شوند یک حرفت همه زبان ادا
 توانند کرد اگر چه در حقیقت جمیع ذرات در حمد ایزدی سر و صدا اند که از زبان حال خود
 بنده که حمد مقدس او تعالی سرگرم شده ستاقان ثنای پاکش را آرزو مند و مشتاق حمد و ثنای
 او تعالی دادند اما از عجز اندکی از آن بیرون آمدن نتواند * قوله هل یغنینا و علیهم
 السّلام * بر پینا مبرا و بر پینا مبران و بید رحمت و سلام خدا آباد این حمد و غنیمت است
 * سائل * جمع بیس بزرگ * خطبات * جمع خطبه * بخشش * مبارک * جمع زینب جای آمد
 که از جوب و گل سازند * بیان * بیان * ذروه * بالای هر چیز * قوله رحمت آید آه *
 تا اینجا مطلب قوله همان بهتر تمام می شود پوشیده نماید که نظر بقوله پس همان بهتر مناسب آن
 بود که در اینجا می گفت اسد غای رحمت تازه بکنم و بجای ادا نموده نیز ادا کنم می آور دهم
 بدستی و توجیه این تمام اظهار می کنم که غرض قائل از آوردن عین مبارک است که
 اطلاع بر آن معنی شود که این عجز و قصور در حمد او تعالی زحمت در حق من بهتر است بلکه در حق
 همه کسان بهتر است که در حمد او تعالی مغفرت بقبول و خود شوند * گویی * دیوی * الهی *
 اخروی * آسمانی * ذاتی * آفاقی * کسی * شهباز * نیست شونده * ثنای مطهر * ذات
 باری عزاسمه * نقل * سایه * بید * جمع نعمت سنایش * داعیه * خواهش
 * مقاصد متعارف ذراباب دانش * نصائح و مواجّه * حکمت عملی * علم باحوال نفس
 باطنه انسان ازین رو که افعال محمود و مذموم را ادا و صادر شود و بعضی از آن
 بر استم گشاده می و درست کرداری هم تعبیر کرده اند و آن بر سه قسم است بدنیب

نه سبب کون فهر مدر کسیاست من * سبب کافی * سبب را دالت
سبب سبب * آه ز جری در سار و دیبا هم درست است * قوله چون بریده اصوات
آه * بنی چون بیده سنان نظر لاطمی و د اظهار بیان نیت هم میل هم و شوار و
کمال است * که در سبب کافی دین * باد شاهان و بند ار و سبب است که دلان سبب
تسین براد ت آن * ار و آه * سبب کافی کردن * دست آو زیاد * و سبب درست
قوله روان گرم و دلان آه * مندا * قوله سبب سبب دست آه * جر آن * قوله
المنه نه قد سبب ها ازین حاجت یکه چند است که ذکر آن مقصود دست * محبوب
همراه * آو سبب * جمع و سط میان * لیل * سبب * سبب * روز * لا عبدال
میار شدن * نکبت * بوی خوش * سطح * فوشن * سبب * جمع مقابل
در نحو مطوبه عاط طبع شده * بیش آید یا شیل باید نوشت * قوله آید در نویشت آه *
شاه عباس در خط خود شکوه عم ار سنان و نیل و رسائل یا کیم نشته بود اگر درا جواب
ان می نویسد کفی الواقع روابط معنوی چنان اقتضای یکه ذکر این بده و بر نکست ان آخره القول
دوست و نکست * فراخی * دایان * جمع رای معنی راح و غیره * تکرار بده
کشی کردن * تجبر * کردن کشی کردن * قوله شمو لا و است لا آه * بنی همه لا و اسلا
و بیر واسطه در فل اطاعت ما در آه * قالب * جمع قلب و ل * سبب سبب
جمع مساعه کوشش * میز ول شده * بسی میل آه * مسرت جای فرار در ایت *
نشان * طرز دانان * واقف کار ان * یکه * جمع ساکن * آبادی * جمع آبادی
آیدی جمع دست * نیه * گروه * مساط * عالبه * است اد * نکست شدن
ار نگار * موا شدن بر جری * مصاحب * جمع مصعب کار شده در نیت
است شیاق * است را گرفتن * طیر * پاک * آیه * جمع امام بنشوا * مصوب چین *
ی گمان * مرد ر * گذشتن * قطع * بر کندن * قطع * بریدن * بطولی

دست و پا توسیع * خواج نمودن * آلود * جمع واشستن * استئصال *
 پناه جسارت * گل از بین * توین گل بزرگب مکتوب * تبت * نام شهریت
 منصل کسب * قرین * نام شهریت باز غزل گل * سیاح * جمع سبع دیده *
موت * الحی قناع الطریق که بعضی دندان است * مزدان * آینه گلان دور گلان *
تکاب * جمع تکاب روان * بطریق استرا * بطریق زیب * بطریق * جمع عطر
عزیز بخت شاه عباس مکان مرا از ان شاه عباس مشت * عباس مشت * مهر مهر مهر *
در مهر * اطمینان * آرام مهر * دیار * جمع دار شهر خانه * باطل مقتت
ناس * باطل مقتت سدر * فوت * جوان مردی * تولد درین بگام * بخی
درین مهر * تولد مهر قده آه * باید داشت که از فوی کلام علوم می شود که درین
وقت قده دار در قده شاه عباس است و نه بدخل میر زایان قده دار و نه بصرف اکبر
لیکن والی قده دار باش عباس نکره قال می افروز دو میر زایان قده دار مظفر داری والی خود
می کنند و منا دست شاه عباس بی نماید و عزم اکبر است که نوج ظفر موج بسوی قده دار روان
سازد و قده دار اشعه خود دارد دو میر زایان قده دار ابرا دب دهد * تکامل *
سستی نمودن * تکامل * سستی * کار * جمع مکره مختی و مهر * استللاع * اللاع
عباد * آزمودن * تکامل * تکامل * کائن * جای ماه * آلود * باند نه * بیم *
نت * تولد مخلوط جوانی آه * ظاهر از بین عبادت چنان بود ای گرد که در میان
انواع اکبر و میر زایان قده دار شبه شکل است و میر زایان هم منا قت باش *
عباس دارد بند اکبر شاه عباس چنین می نماید که مخلوط باطل ماه که اول قده دار دارد
از میر زایان قده دار بدخل خود دارد میر زایان اگر میر زایان از نا فرمانی مانند مشت
اطاعت شمال زام شمر درین صورت نوج ما میر زایان مقتی شاه هر گونه امداد ایشان
نماید لیکن بس از توج اطاعت میر زایان بازی نماید که چون میر زایان اول از

[illegible]

قدان گفته اند عرض • حس و شرف • مالوس و پنهانی • مشت و آتش و گرفتن
 • قول که مهری ز افزودن کار دنیا آید • یعنی آدمی در کار دنیا که نباید ادا است و دیده و دانسته
 نقصان خود نگزیند و کار دین که باید ادا و قائم است چگونه حسنی و خصلت نماید پس هرگز و نه
 از دو حال بیرون نیست یا حی بجنب اوست و دین صورت داده اند است • و چنانکه
 و باید که پیروی او کند و یا حی بظرف او نیست پس و دین صورت آن بیاید و خود بیمار
 نادانی و جعل است لایق رحم و شفقت است نه سزاوار عداوت و ملامت پس بر قدم
 شدت این مقدمه باید که دشمنی و بغض با مردمان بسبب اختلاف • اهل باطن نیاید • شبیه
 خصالت • قول که از نتائج این شبیه • یعنی از فوائد این خصلت فراخ و صفاگ آشت که
 وقت غلبه غضب و ستاها با مشتابه دشمنان پایمال می شوند و دشمنان دوست ندارد
 و دل که در غیب نمی ماند • قول که نشست • ای باید نشست • قول که دایند • ای
 باید گرد آید • ممنوعی • مجدد • حریم • گرداگر و خانه • جریده • تپا • مطرمان • لازم
گیرندگان • انصام • چنگل و زردن در کاب سعادت اعصام و کاب چنگل زنده
 سعادت مصدر و معنی قاعل • لمس • خرد و دهد غیب • قول که هنوز از ایات آید
 یعنی هنوز به کشمیر نرسیده بودیم که بهادران فوج ما که کشمیر معین بودند و بحسب
 مصلحت وقت شریک باغیان شده بودند سر آن مایه فساد را بدو نگاه ما آوردند
 • مهرط • جای فرود آمدن • استعداد • سعادت حاصل مصدر • ایمن • املا و آمین
 بی خوف شوند • بسبب کسر املا یک الف بیابدل گشت ایمن شد • ملا • خلاصه
 • اقتباس • قلم و گرفتن و آتش فرا گرفتن کلمات خیریت اقتباس کلمات خیریت
 آمیخته مصدر و معنی منقول • تقویض • سپردن • جلوت و انس • جلوت و مالوس مصدر
 معنی منقول • مروج • امید کرده • شمال • جمع شمال عادت • مکاید • جمع
 مکیده بدستگاهیدن • نایم و ات غیب النیب • نایم و ات حایمان و پوشیده • مکاید

* تشریح نامه اول *

* مؤید * مذکور شده

این نامه ایست که بعد از فتح کشمیر مشتمل بر اسمه های ارسال و رسل و رسائل و اظهار مقدمات تحریص
و ترغیب آن والی کاشغر مردم شده . * کاشغر * شهریت متصل کشمیر * شیرکت انجمن *
و ساز * اشکوه * مهابت * زمین * گلان * داور * پادشاه عادل * همال *
همتا و مشی * انگلیس * تاج * تور * سرا * کارهای شایسته * آه * اکبر * والی * کاشغری * نوبه *
که هرگاه عظیم ترا از کارهای لایق آن ست که قد و منزلت هر کس مشایخته موافق آن
دوستی با آن کس بیاورد نه لیند امید از ان فاو دو دگان آنست که هم چنان که بادش ان
روزگار نظیر و تور عبایت ایزدی که د باده ماست ساله چنان دوستی شده همیشه
بفرستادن قائدان و ناجیات سهرت بیرای خاطرهای شوند آن گوهر اجل سم الطاف چندین
و ابطال قدیم زیاده تر از نامه طریق مراسلات کشاده چهره معاد تمندی و نیک کرداری را
زیب وزین عشند * صفوت که * خانه بر گریز بهر کتب مقلوب * بی حیانه *
لای ناکانه و بی تکفانه * استظهار * قوت و پشتی حاصل مصدر * سیر ک * بزد گتر
و ایان * این لفظ در نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن رایات باید نوشت * قول
دورین انگام آه * یعنی دورین انگام که کشمیر رسیدیم معلوم نمودیم که سابق ازین شکاشه
محمد مادر بر سم رسالت فرستاده بودید این معنی باعث فرید عاطفت شکیر باشد * قول
چون درین لا او حوادث زده آه * یعنی چون بالفصل شاه مراد ایلی شما از دست مردم و
عدی تر اقان تجاه شده در رنگاه ما رسید بر حال او بنا ش کرده روانه بطرف شما مردم دیم
* مواظبت * جمع مواظبت جای گاه * قول بر تومید ید * یعنی ظاهر می شود * قول یکی از طرز
دانان آه * یعنی یکی از همان خود را * دوره * درخت بزرگ * دید وری *
دانانی * سوانح * جمع سوانح * مستخرج * تحقیق کرده شده * قول با ک آویزش دارد *
یعنی با ک دوستی دارد * دو دفنون * صاحب دفنون * فاز * نگار است که زمان

بر روی مانده . تشویح نامه دوم که بشر فای مکه معظمه بحر نوافقه .

این نامه ایست منقسم : الحمد عزم ارسال ادوار ات مذرت وقوع توقف در اسا دل
آن بخت موانع چند دیو چند و بع از ان فرستادن آن برای مشغول تغیبات که مطلبه براه شیخ
عبد الحی * شرفا * جمع مشرف بخت مرد بزرگ شرقی یکه اعلی سادات که * مغفرت * بزرگ داشته
مؤثره روشنی . ما نھا الله تعالی عن ذمائم الأنفس والآفاق . نکاید ار و آن که را
خدا ای تعالی از بسی بسی مردمان و از حوادث جهان . الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَلْفٌ وَالسَّلَامُ مِنَ مُحَمَّدٍ
الْمُجْتَبَى وَالْمُصْطَفَى وَمِنَ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى سَيِّدًا مِّنْ مُعْشَرِ الشُّرَفَاءِ . جمع چند ثابت است
برای خدا و کافی است آن ند ای برای جمع امور و سلام ند ای بر محمد بر گیده و بر بنده گان او آنان
که مقبول در محاکمه او بند خصم صابر گروه سادات باد * برایا * جمع بریه حق * منیم * نیت
و بند * ثابت بند * بزرگ است نیت او * مَرَوَاتِقُ و اَقْوَالُ * خوشحال * مُشْرِحُ
الْبَالِ * خوشدل * مَوَاحِشُ * بیشکی * بهر من الوجود * بطوری از اطوار
تجربه * جمع عاجز * مُفَرَّجُ جمع فقر * بند میسور * باندازه آسان دسمل
موالد * جمع ماده خوان * مخلوط * بهره مند * مُتَنَبِّذُ * لذت یابنده
خزائلا * بهرین شهر * أَحْسَنُ الْبِقَاعِ * نیک ترین جای * زُتْرَه * گروه
نَکَبَتَيْنِ فِيهَا مَنْ لَّا رَأَى * یکه زند گانه بر تختها در جنت و این آیه در شان کنان
بست نازل شده * حاج * جمع حاجی * میر حاج * سردار حاجیان * ادوار ات *
جمع ادوار بخشش * بیع و شمارین و شیع مایه * صد و هشاد دونه * جاوه * راه
بزرگ * بارغی * سرسش * آشدار * جمع شیر بر * نیم سدا قات اجال * جای
در و بزرگنی * کتم * پوشیدگی حاصل مصدر * جید * ذایه * جرایم * جمع جربه
گناه و جنازه کرده * جیمه * بزرگ * ترقیه * آسایش در ون * و جده * کوشش
مکوبت * در شبی بوسه کش * شمت * خوشنودن ن رو نچ کسی * خیرات مبرات

مهرات • مال نیک و پاکیزه • حیران • نو میدی • طومار • نادر • قوله پند اجد اسوای مبلغانی آه •
 یعنی مصوب هر کس مذکورید اجد از روی سوای مبلغانی که جهت تعمیر یک در طومار مرثوم شده رسول
 نمود بشرقای و غیرم رسانیده شود • یا سر و الکمان • پوشیده • قضات • جمع قاضی
 حاکم • غریبه • نادر • ایستاد • خریدن • قوله و مبلغ و فائده آه • ای مبلغانی که جهت خرید
 اشیاء فرستاده شده • اگر در خرید و فائده منعی از مبلغانی که جهت شرفای یک و غیرم فرستاده
 شده در آن صورت باید نمود ایند تعیین آن مبلغ که جدا جدا جهت مردمان مسکون وین محصل گشته
 واقع شده • * قیصر • * جمع فاجر کار بد کننده • * کمالات اکتساب • * کمالات کسب
 کنند • * مبدع بعضی قائل • * طاعت • * خوار کردن • * اطهر • * پاکیزه • * آذین • * روشن تر
 * انفراد • * دروغ بر کسی گفتن • * قوله نسبت فضائل آه • * باید دانست
 که شیخ معین الدین رساله بنام شاه اکبر تصنیف کرده بود و در آن جای ضمیمه ذکر نامه ها و
 و اثبات بیامیری شاه محمود و ساجده پس مردمان بدو ایستاد این معنی در پی
 آزار و اذیت شیخ شارالیه بنابر آن اکبر بشرقای که عظمی می نویسد که آن سخن انفراد
 و نسبت است هیچ حقیقی ندارد • نَعَزُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِهِمْ * پناه به خدا می جویم
 از بدی های ذات آن مقریان • * حرفی • * ای سخنی • * مقول • * پسندیده • * عقل
 * مقول • * شرع و عزت • * ایستاد • * پیروی • * صبیان • * جمع صبی طفل • * صد و
 نزدیک • * بجام • * جمع شعله باره • * زمینی که از زمین دیگر جدا و متمایز باشد • * آوریده •
 جمع دعا • * مأثور • * نقل کرده شده • * ادعیه • * ثوره آن را گویند که از حضرت رسول صلی الله
 علیه و سلم نقل کرده شده است

* مفاوضه اول که بدو انا بان فرنگ قیصر بافته *

این مفاوضه است منتهی بر اظهار الیام و ارتباط و اسناد عای ارسال و ارسال
 * صدر • * آسب • * زوال • * فنا • * مومن • * آمان داده شده • * نظم • * شایع

و دواعی * جمع دواعی خواہش * جزئیہ * جزئیہ * آنہا * جمع عمر * مقاصد صوریہ *
 ملخصہ دیوہ * مسئلہات سریع الزوال * لذات زود نیست نموده * تشہیات قویہ
 الزوال * خواہشهای زود ناپذیر نموده * مضمحل * نیست و محو شود * منہک * کوشش
 کز آن * ایت لم یزل * ہدایت الہی * شریک * محمد بن شہرک * جاہ راضی *
 آن جزو کاف است * سرانہ مطالب * مقدم بر ہمہ مطالب * فایہ * شروع * آثار *
 جمع آثار * حاجت * رتبہ * حلقہ از رتبہ * تقلید * حایل و جران در گردن کردن
 و ا * تمہ تقلید اند یعنی گردنازدیب و دین آوار و خود را اند * آثار * جمع
 اقرب * نزدیک * مابین * جمع معرفت مریض نامہ ظرف است بمعنی مغلول چنانچہ
 مقصد بعضی مقصود * دلائل * جمع دلیل * براہین * جمع بران حجت * قولہ علت غائی
 باید دانست کہ علت چاہ اند * علت غائی * علت قاعی * علت مادی * علت صوری *
 علت غائی اگر گویند کہ سبب ایجاد چیز باشد و آن در تصور متہم باشد و کلام و موخر چنانچہ
 نشستن بر تخت کہ علت غائی است و قبل از نیامی آن تصور می شود و علت قاعی نیار کنندہ
 تخت را گویند مثل نجار و علت مادی مادہ تخت را گویند مثل چوب و علت صوری صورت
 و بہائت تخت را گویند * مستقیم * قاعہ مند * مستقیم * شع گبرندہ * باین *
 غیرت و معاشرت * قولہ بزبان عربی و فارسی در آورده اند * یعنی ترجمہ آن بزبان
 عربی و فارسی نموده اند * صادق العقیدت والایخلاص * راست بحیثیت * والسلام
 علی من اتبع الهدی * و سلام بر آنکس کہ پیروی کرد در راه درست را با خود

* تشریح فرمان اول شاہنشاهی *

بشاہ زادہ مراد در وقت مراجعت از کشمیر این فرمانیت مشتمل بر اطہار کیفیت و حقیقت
 وقوع فتح کشمیر بخ تہادینم و عنایت ہی الہی و منعمین است بر غریص شاہزادہ مسوی
 ادای شک این چنین غم عظیم * شاہ مراد * پسر اکبر بودہ است * قلا و نری *

در بیان این لفظ ترکی است * قوله از آغاز او رنگ آرائی آه * یعنی هر شمه آن برهائی
 است و در بیان آن خواهند نمود که از آغاز سلطت دادار جان بخش بسیار لطف و عنایت
 چشم بست مار حمایت فرموده * یورش * کوچ کردن * بدگان خدا * مراد از آن
 ایما یا زمان * موافقت * شاهی * شاه راه * راه کشاده * قوله از این همه آه *
 یعنی از همه که تا این حد شکر را به دوستان و هدایت دشمنان و کرمی کند آنگاه * مراد الهی *
 مراد او نام ما نیست از ماهی قارچی الهی منسوب بطرف اکبر زیرا که اکبر بعد طلوس خود خود را
 الیگو یانده پس از جلوس خود ماهیها منسوب بذات خود می نمود * باشد از *
 * رخصت سنی * اجازت سنی * آغلا * بلند تر * قوله آنها که لایزال عیالات آه * یعنی آلمان که
 مقرب در نگاه ما بودند بطور شایسته نامایی بود و غیره ما بعضی رسانیدند به سمع قبول مایند * قوله
 در همان نامه * سابق گفته که در همان روز دولت افزود و بازی گوید در همان تاریخ
 ظاهرا این محفل نیز از معلوم میشود لکن تاویل آن باین طوری کنم و می گویم که چون اول فرموده
 است همان روز دین شبیه آن بود که ازین روز که ام روز مقصود است زیرا که در
 هر ماه یک روز پنج باری آید پس بنا بر تعین روز ذکر همان تاریخ نمود و الله اعلم بالصواب
 * کل * کسی که سوی سرند است و آن اشاره بطرف قاضی علی خان حاکم کسیر که در جنگ
 کشمیر با تمام میرزا یوسف خان سردار توج عرش آشیانی بانه که اخذ و جرد گیرنده از توج
 شاهی بقتل رسیده بود و از آنجا که سلاطین بالهام ربانی و انقادی سبحانی بهره می داشته او را
 عرش آشیانی که از راهور کشمیر متوجه می شوند ده آثاری راه بر زبان الهام ترجمان
 خود می آورند که این بیت از کیست و در حق که ام کل بی منراست بعد از آن یادگار او بخیاں
 خود صری سر بر آورده مقابله با پادشاهی نماید پس چونکه مادمش نقره نام بر ناگاری در زمره
 ولایان نام بر آورده بود و در حق سبحانی این شعر و حق ادا از زبان غیب بیان می فرماید * شعر *
 * و لا اله الا انت حاسد منم آنکه طالع من آه * * حُبُّو * گزشتن از آب * حاشا و کلا *

* دور باد و پاک باد این برود و کجاست را برای آخر از آن خبری است نهال می کند * مشت * * *
 و این جابجی خواست حاصل مصدر * * * آهام * * * غم حواری کردن * * * مُتَعَدِّلٌ وَلِأَلَانِت *
 زشت انجام * * * شهر * * * نام سناره است سهیل بیانی منسوب به طرفت این زیرا که او
 جانب بین برمی آید * * * تولد ولد المرنا * * * زناجماع غیر طلال نکردن معنی ولد المرنا دولت
 غیر زنده خراسی و در اصطلاح شعر اگرها که در بخود پیدا می شوند و یکی از خواص سناره بیانی است
 که در سناره برمی آید آن وقت به کرمهای میرزا لند اقل طالع خود را هم چون سناره بیانی قرار
 داد و ولد المرنا شهر * * * تولد در اصل * * * خطای رقه است * * * یعنی در اصل همان
 کل بنت برگشته * * * سبک * * * رسته * * * مست * * * در آید * * * مکان * * * لقب
 طایفه است از ترکان که دیگر ترکان را بنایت نامزد و زشت و نازدست می دانند
 * * * کند ول * * * خواه و ذلیل * * * گو * * * خار و مناک * * * شهر ور * * * نام ماهی است از ماهیهای قادی
 * * * ام * * * دو زخ * * * زستان * * * سدا * * * یکلی * * * نام جایی است شکرگاه
 * * * تولد بنام لفظ پروردگار خود را * * * یعنی فخری کم واسطه لفظ پروردگار خود * * * تولد
 اهل خواب * * * لفظ خواب * * * در نحو مطابق ع غلط طبع شده بجای آن خوابت بنام قوانی که
 معنی گر اینست باید نوشت * * * دی ماه الهی * * * دی نام ماه ست از ماه های قاری * * * ماکن *
 جایی بهمان شدن * * * تشریح فرمان دوم شاهنشاهی به خان خانان در واقع ایرویر *
 خاتمان اسم بزرگ ادمیرا عبد الرحیم پسر پیرام خان که در این مایون پاوشه بوده
 است مولد میرزا الیه است در عمر شش سالگی سده نهم و شخصیت و نه وقت آغاز
 شش سال از جلوس اکبری خدمت حضرت اکبر مشرف شد و هنگام عفو آن جوانی
 خطاب میرزا طاهر سرفراز گردید و وقت بیست و یک سالگی حکومت گجرات بنام میرزا
 نام زد شد دوران چهل و پنج سال از ظهور جهان فشان و دولت خواهی او و بعد فتحبالی او بر سلطان
 مظفر که حاکم گجرات بود بمنسوب پنج هزار ری و خطاب خاتمان ممتاز و معزز گردید * * * میر *

نام او سید و اسس بوده است در اصل برهنی بود و یاد خوان که آثار در بندی بجات گویند
 یعنی سراج امرا و فیکه قائم اقبال کسان کسان او را بهلازمت حضرت اکبر و سائید بسبب
 سرائی و لطیفه گوئی و در سببی و رساک مصاحبان انعام یافت و بند رج گوی سبقت
 از همه نمایان در رتبه و مرتب درگاه و خاص الخاص گردید و اکثر خطاب بادشاهی در حق
 او بدین عبارت می شد صاحب دانش و راجه پیر بر و چون شعر باندی خوبی گفت اول
 خطاب کب رای که قریب معنی نایب اشعار است خطاب گردیده و و فیکه مزاج بادشاه
 بر راجه چینه که راجه نگر کویت بود بر هم شده و او را عقید فرموده و پیر بر را خطاب می کرد که من این
 لغت بهادریست سرخراز فرموده به سراج راجه نگر که در مختار کرده بجانب لاهور و دانه فرموده
 و در سینه نهصد و نود و چهار بجزی همراه زمین خان کواکب جانب سوادجور و دودال و قنار بکار
 آمد و راجه سابق الذکر اخیر به منصب دوازده ساله شده و بسیار مردستی بوده
 است و در علم موسیقی و لطیفه گوئی و نکته سخنی مهارتی کامل داشت چنانچه دهره های او در زبان
 باندی مشهور و معروف است * اعترناد * این پنج معنی قوت است که حاصل مصدر است * احتماد *
 دوین جاب معنی نیمه کرده شده مصدر و معنی مقبول * قص * نگین * خاتم * انگشتری * سکول *
 برهنه * رُنج * نیزه * مقصول * صیتل * کرده شده * نخن * جای پنهان * داشتم
 * منادک * جمع مکرر * چنگ * نگاه * مقلد * مه العیش * سردار * شکر * مقلد * مه العیش *
مقلد * مه العیش * موسس * مقدم * آرام * دنده * محرّم * آگاه * سرایر * جمع
سریرت * راژ * خریف * هم صحبت * رحیب * شراب خالص * بیت * الصحمور *
 خانه آباد و مراد از آن این جا کعبه ایست که بر بنتم آسمان برای ملائک است یا می که که آثار
 هم خانه آبا گفته اند * حاف * الصدق * قائم * مقام درست * آخاظم * جمع * اعظم * بزرگ *
 * آمالی * جمع * اعلی * برتر * و اسط * التمه * دانه * بزرگ * عقد * منافخ * جمع * منفوخ * بزرگی
 * مفرح * جای انداختن * سرایت * در گذشتن * از بجزی * بجزی * الطاف * قدمی * سرایت

سهرایت لطافت پاکتی اثر وای نسبت است در قدس و این صفت جز برای
 لطافت الهی یا لطافت شایان که علی اله اند برای لطافت دیگری نیست * رقه و * شوا
 * خواص * جمع خان لقب پادشاهان ترکستان * قوله بر خور دار * این در اصل
 سه لفظ اند بر خور و دار یعنی دولت مند شو و از آن منبع باش و ذخیره کن برای عاقبت
 * رزالدین * ویر در ترویج امور دین * خانخان * سه و از آن سه داران
 * چشم زخم * آسیب * آغ * چمن افغان * خوسیت * شور * آغ * یکه * بگر * را * از * رحمت
 * داد * و * کرون * و این جابجایی از رحمت دور کرده شده معصوم یعنی مفعول * خلال *
 در میان * سواری * پوشیده * رؤف * جمع نفس * سردار * توب * عادت
 کردن * شباب * جمع شب * راه کوه و دره آن * صواب * جمع صف * سخت
 * قوله * گران * بار * شده * یعنی بسیار بار بر خود بار کرده روان می شوند * توزک *
 بند و بست * کفل * راه کوه که دشواری بران توان رفت * قوله * آغ * آغ *
 قبل این قول واد علف و در نسخه مطبوعه سهوشده و بعد این قول کاف علف جمع کرده
 واد علف باید نوشت و کاف باید که و ز را که ترکیب عبارت برین سوال است
 ای باد جود آنکه ولایت مذکور در حوزه تصرف در آمده بود و آغ از غایت ترس و هراس
 و در خلال جبال پوشیده بودند و رؤسای شکر بی ملاحظه حرم بخاطر جمع نقایص می آید و متوجه
 آستانه یوسی می شوند چون امر از برده غیب ظاهر شد بی بود چنین و چنان فساد و حادثه ظهور
 می رسد * عمران * سمرانه * رنگ * آمیز * سوز * عشق * لذت * و در اینجا و بعد از سوز عشق
 * نمانی * تاریک * وای نسبت است در آن * قلب * عصری * جسم * جلباب *
 چادر * شاکلی * مانده * مستحق * ناخوش گردانیده * یکه * تیره * کرده شده و مراد
 از آن اینها ناخوش * خاطر * در یا مناظر * خاطر * در یا آمد و رفت کنده یعنی مثل و در با وجو زن
 یا مناظر * بالق * جمع مقطر * که معنی جای بیکه ن آب است باید خواهد آوردن لفظ جمع حمل بر رعایت

و نه خاخوران کرد * مراج * نزد ایان و این جامه از آن بلند می * پله * نور
نیت قائل که علاج بدی در پاش * سوراب * زمین شور که چون آب می نهد * نحوه *
سختی سستی که در سهی نام داده ان رنج حاصل می شود * تولد این سودا * ای این خیال و نیادی
نحوه * گرمی و حرارت * تولد که آمدن الهی و مردم یگانه باشد * ای آن موافق
آمدن الهی و مردم یگانه است * نقص * جنازه یا مرده * تولد خلو قت آه *
بنی و انعام تجیز و تفصیل میر بر آن خلوات و اگر طراود حق او بود ظاهر می فرمودیم * تولد
نکستی آه * دوین قول لفظ ناجست شدت اکثر آمر در بسان و امرو جست تر تب امر
ثانی است بر اول جای گوئی نابز از خانه بر آمده کرگ آز آورد بنی از خانه بر آمده
بزمین و خوردن گرگ همان * تولد ما و اچ تدی خواهم * اگر چه ظاهر مناسب آن بود
کرمی گفت کما و اچ تدی خواسته ایم ناطقت آن بامینه فته که فعل مانی است و بالا لا که
شده بطور دی بیست اما چک مقصود قائل اظهار خفا یت خود در طریق استمرار بود
منا بر ان صفت مانی را تا که گفته می فهم حال آه رو * تولد اگر چه بدیده بصیرت آه * بنی
اگر چه در حقیقت سبب نوبه دلی مای این علا ب نزد او باب معنی ثابت و متحقق گشته لیکن
چون بوام کار داو یم این تبد در دل مانه * خاطر نشان * بنی خاطر نشین * تولد
که ام دل گر از ین واقعه بگر خون نیت * که ام دیده گزن حادثه بگر گون نیت * ای
که ام ولی است که به نهارت فهم از یوناقه بگر خون یعنی خون بگر جمع اند و همین است نیت و
که ام دیده است که از غایت اشک باری از ین حادثه بر نگ بگر صرخ و تیر نیت * مجدور *
ساکن * کالیه خاکی * جسم * ضج سبایی * کالیه لی قرار اخی جسم نمایدار * تر بک
غناصر * اختلا عناصر و عناصر جمع غضیر ست و آن چار اند خاک و آب و آتش و
جسم ان ین چار جز عرب است * موا به * جمع مود و آن سه است بنات
وجو انانت و جودات چون در خنان و جافور ان و سگ و غیره * تولد اگر چه همیشه

همیشه خیالی آید * یعنی اگر چه همیشه صورت خیالی و در حقیقت حاضر و بیک
 تفاوت در نظر دو بین من ازین عجب شنیدن او نیست لیکن نظر عالم بشریت
 یعنی باقیضای بشریت از جدائی ظاهری او در باطنی مآبختن غم دالم و نهوده که جهاد است از
 یزید آن کامر * کیم * پوشیده گی حاصل مسد * ملا * مرا * میقتل نظام کل *
 خاص نظام همه اعیان خدا * تسبیح مستقیم * راه درست * قولا از اراده خود آید *
 یعنی از گریه و زاری * قولا خود میداد جسمی که آید * یعنی تو خود میدانی که مردمان مقتی
 هر وقت بسیار کمتر اند پس فرض وقت آنکه باو ای شکر این معنی که تو از تحقیق هستی
 اشتغال نموده و اوقات را غنیمت بزرگ شکاری * قولا خیال کند آید * اعیان معلوم کند که
 در وقت زندگی میر بر ترانه قیمت های بزرگ خدای دانستیم الحال یعنی بعد از مردن او چه
 خود کند که غنیمت بودن او در چه خواهد بود * و قولا بر آمدن * مجرم ملک و خود *
 شکر یک برکت آمدن آن مثل برکت آمدن ملک است * تهر * آمدن دو چیزی یعنی یکی
 * مشورت * پریشان * اصفا * شنیدن * استغنا * طلب شکر کردن * چرایم *
 جمع جرم گناه * قولا اسد عای فرمان آید * یعنی در خواست فرمان شاهی بنام کنکار و غیره
 برای شویض میده * بطور سؤالی * ای بطور سوال * قولا درجه اجابت ملتگی کرد *
 یعنی درجه قبولیت در آمد * شایسته * جمع مشورت فرمان * تمییز * جاوی کردن
 * قولا زمینداران آن حوالی * ای زمینداران گورات * قولا این طاعت را
 معطل آید * این طاعت تمییز مهلت زمینداران گورات را با آمدن خود داران الهامه
 معطل نموده داشت * قولا و آنکه از فرزندان خود نوشته بود آید * این تقریر سوال
 است و جواب آن نسبت او فرزندان او * شوق * جمع شش نیمه چری
 * تشریح مشور اول شاهنشاهی به خانان *

باید دانست که این مشوریت بشر بر اظهار صحت و بهجت بسبب درود الهی عبداله جان

با شانس و هدايت و كودرتان خوش و مشعل است بر مهانت در خواست خان خانان ازان
 كبرتران * اختصاص الحمايك العظمى اعتماد الخلافة الكبرى ركن السلطنة القاهره
 مؤيد الدين الدائم ذوالعطاء بل الرضيه والشفا ذل الصرضيه * قوت سلطنت هاى بزرگ
 معتمد عليه سلطنت بزرگ سون سلطنت غاير امين دولت غالب صاحب خوابى پندیده و عاداتهاى سواد
 * شمول * فراگرفتن * تواضع * جمع عظمه مهربانى * وقور * زيادتى * مراحم * جمع
 مرحمت شفقت حاصل مصدر * تسبیح * خوشنود * آوان * مکام * آداب * جمع آخر
 * خوت * ماه چیت * اوائل بهار * يعنى اوائل ماه بهارگن * توگمى * بايد * بايد دانست
 فاعلى مى يابد شخص نويسته است * ابر آذرى * ابرهارى * آنگار * جمع نظر * آبای طوی *
 مراد از هفت سازه آفتاب مهناب زحل مشرى مرج عطارد زهره * امهات سفلى
 ارمه عالم اجنى آبت خاک باد آتش * انساق * انظام لکين ظاهر باب افعال از لفظ نسق
 در لنت يافته شده * توای ناميه * توای جمع تویت ناميه بر آينه * لورس * نور سیده
 * صومعه * عبادت خانه ترساين که آن دادر مدي کراگرند * زرق * مکر * ربا * نمان
مکر * افشوده * پای حکم کرده دوربين * توای خوشبید * ابن لفظ در نسخه مطلوبه بخای
تجمل عاطع شده بخای آن خوشبید جیم باید نوشت * افشوده * بسین مطلوبه شده
تب * رج * اعوان * جمع عصن شاخ * آتش ملى ذود * حرارت شمس
مُشهود * ظاهر کرده شده * محوس * دیده شده * نهر اعظم * آفتاب * ربیع *
بهار دور زمین یای نست است * مقدسان عالم بالا * ملک و غیر هم * خط *
زمین کرده شده * غبار آلودگان خط خاک * انسان و غیره * مضمر عاق * گریه
کیان * سبزه * سازناقه * خضوع * فروتنی کردن * فواج * جمع فوج خوشبو
درگاه آسمان جاه * اشاره بطرف درگاه پادشاه * دیوان بگی * قسم است از
اقام کبوترن که تک سبز و هر دو باز و دم و هر سفيد دارند * سلطان حسن * نام

نام کبوتر بازیت * همراه و شامل * عشق باز * این جامع کبوتر باز * مهر خیل *
سرداه * چرخ * قلع بازی * مربی * پرورنده * مربی طبیعت * طبیعت * روح
جوانی * جان * کالیوس * نام کبوتر * بشاخ کبوتر * باید دانست که کم چنانکه برای دیگر
جاوهران لفظ قطعی آورده اند کبوتران گاهی لفظ شاخ نیز می نویسند * شیب خان * شمس
بوده است که در شناخت ذات مردم مهارت کامل داشت * آنسب * جمع
نسب ذات * قلی علی * نام کبوتر بازیت که در اوقات بند وستان سه آمد کبوتر
بازان بود * بوعلی * بوعلی بن سیانام کبکی است مشهور * اند جان * نام شهریت از
ترکسان که آنجا کبوتران خوب پیدا می شوند * ماورالنهر * نام ولایتی است
بر نایان * جمع بر نایان و بای فاصله میان الف اصلی و الف جمع در آورده اند زیرا که
دروزی روح قاهره است که هر فعلی که آخر آن الف باشد و نسبت جمع آن میان الف اصلی
و الف جمع بای فاصله در آورده چون دانا و دانایان و نهره * بروین * شش ستاره
اندیک جا در برج ثور جمع شده * گوی بردن در بازی * سبقت بردن * ادلی
آخچه * صاحب باز و آخچه جمع جناح باز و این آیه است که در قرآن نوصیف طیران
ملاک نازل شده * مقلبان * سزیر و پای بالا کنان بازی کردن * سواست * برابری
تولد در جلان این حال آه * یعنی کبوتران در میان بازی گری توهم خواش شد و رخی خود
بخاطر خود رسانیده بزیان بی زبانی گذاردش پیغام می خود نمودند * ایحیا یا ایلمتعا قییم *
از جهت قبول کردن عرض آنها شافیه می شود که اولاهمه گروه کبوتران سلام خود بشما می رسانند و
ثانیاً عرض می کنند که چون اقبال بسبب خلوص عقیدت که نسبت پادشاه داریم و جلالت دعا می
سوی ما رحم بر حال مانوده بند و آسمانی ما را درگاه حضرت اکبر رسانیده از محروم دهگی بخشیده است
بنابران عرض ما از این احوالمان درگاه خصوصاً از خاتمان آنست که بدریافت خبر رسیدن ما ماثه هم
بچکان ما طلب نه نمایند * تولد هر که منظور شده آه * این شعر مثیلاً بنابر اثبات فهم خود زبان کبوتران

آورده یعنی ناکه سنبله و سلیمان هجرت چگونگی زبان مرغان را تفهیم و چون کم حضرت سلیمان علی نبی و علیه
 السلام زبان همه جانوران و پریای می دانسته لهذا القطر السبلان آورده * قائد *
 بجز سبلان کشنده ستور * عَلَمَه * شور و غوغا * رغز * اشاده * ایما * کنایه باید دانست که
 غرض اکبر از این گفتگو آنست که خانان کشتاق کبوتران است * سبخت * خبر رسیدن کبوتران
 خوب در خواست آنها و بچگان آنها نهند * تدارک * دو یاقق چیزی رفقه را * ملاقی * یک دیگر
 را دو یاقق * قوله تدارک * ملاقی عمر گذشته * یمنی * کبوتران میگویند که تحصیل دوستی عمر یک
 سبب نه حاضر شدن بد رگه بادشاه ضائع شده است نایم * سبز کمی * مخفف * سبزیهای
 نام کبوتر ماده * اکتاف * جمع گفت جانب * دختری * واسطه * دختر حقیقی * مشهور
فی الاکتاف والاطراف المستغنی عن الاوصاف * آنکه مشهور و اطراف وی پر و از اوصاف
 است * سبزه * نام مادر سبزه کی است * قوله که دختری واسطه آه * یعنی
 سبزه کی که دختر حقیقی سبزه است سلام عشق البیام میرساند و قوله مشهور فی الاکتاف
 والاطراف المستغنی عن الاوصاف صفت سبزه کی مادر سبزه کی است واقع شده
 * شسته * سادات یابده * آنها * جمع این پسر * نورث * پیدا کننده * اشاره *
خوشی حاصل مصدر * اریاح * شادی حاصل مصدر * قوله سر ادا دت و دامن
 صوری آه * ای * کبوتران می گویند که از طرفت مایه کرده خواهش طلب مانگند و بهر مادر
 سازد * سرخیل * سرگوده * کله پر * بزبان ماد و انهری بمعنی کوتاه پرست لیکن
 این جانام کبوتری خاص واقع شده از جنس کبوتران کوتاه پر * مشعل کلان * کبوتری
 که در دم او چند پر سفید باشد * یعنی * نسبت بازی گویای وحدت است در آن
 * کناره دانه * نام کبوتریست که باز و منبند داشت * قوله زرد پایش * باید دانست
 که بصورت زده و زرد پای کبوتران برای زینت می اندازند باین نظایر را زرده گفته
 * ظلال * زیوریا * قوله اتفاق دارند * یعنی * نایکه بگو چفت اند * قوله هربری * این لفظ

لفظ را بیای وحدت باید اندای بر یک بر زبان حال کبوتران است * تبار * جمع نیره
 پسرزاده و دخترزاده * عشائر * جمع عشیره قبیله و خویشان * پروین * چند ساره
 کوچک باشد که جمع شود * ارگون * نوره که نام برجی است * بنات النعش * هفت
 ساره سنشرا که چنانکه مثل نعش اند و سه دیگر تابع آنکه جای بنات قولی پروین مادر
 بنات النعش می باشد * رحمیت * مادر ابر آگنده نمکند * مهمان * کنایه از فرزندیکه در شکم زن
 باشد باید دانست که آن که فوت زن خاتمان حایله بوده است پس پادشاهی می رسد که
 در باب قول فرزند خود اینها نام نمایند که انشاء الله در انصورت حصه آن فرزند از کبوتران
نورسیده و جوان غایت خواهیم فرمود * قولا اگر در ان باب تا آخری آه * یعنی اگر در
 قولا فرزند تا آخری رو نماید از آنچه شما خیال کرده اید کمتر خواهیم داد

* تشریح منشور دوم حضرت شاهنشاهی *

* بحکم همام در واقعه حکیم ابوالفتح گیلانی *

حکیم همام گیلانی برادر ابوالفتح گیلانی است اول نام او همایون بود و تکیه مملکت دهرت
 اکبر مشرف شد از روی پاس ادب و لا خود را همایون قلی مشهور کرد بعد از آن نام حکیم همام
 عزت و ناموری یافت صاحب عقل و فهم و مرد شجاع و خلیق و بلند همت بوده است اگر چه
 به منصب شش صدی و نهمت بکاول یکی سر فراز و ممتاز بود اما بسبب مصاحبت فل سبجانی
 نهایت سرب و غایت رتبه بلند پیدا کرده مانگاریکه کار دانی و اخلاص او در عرصه بیست و یکسال
 خدمت پادشاه ذیجواهرت و متحقق گردید پادشاه او را طرف تورات خدمت ایلی گری
 مقرر کرده به نزد جمعه امه خان حاکم تورات روانه فرموده * ابوالفتح * نامش نسج الدین پسر
 مولانا عبده الرزاق گیلانی بوده بس لائق و دانا بود در آن زمان حکمت نظری و عملی عدل و
 سبب خود داشت و میان اقران و امیران بدرگاه خاقانی تمامتر عزت و تکریم پیدا کرده
 بود * فلاست * و ابائی حاصل مصدر * مواقف * جمع موقوف جای ایستادن

* خواهر * جمع خامض کنی پوشیده و بار یک * تأمینات * مهربانها
 * جنگ * سیر * کارنامه * ترکیب متقابل ای * کار * معبود حقیقی * خدا
 * مملو و مستون * معنی پر * شواخی * جمع شاخی بلند * طیور * جمع طیور پرنده * بال *
 دل * خط * حصه * یکدان * اسب * نفاق * جیح فرق سر * بابا حسن
 ابدال * نام جای * روز امرداد * روز بنم همراه شمس و بنم و بیان آن واقع
 شده * ماه الهی * نارنج الهی ماه و نارنج اکبری زیرا که اکبر در الدوله میگویند
بس ماه و نارنج ابتدای جلوس خود را ماه الهی و نارنج الهی نام نهاده * نیک زیر مجلس
آنس * زیبایش مجلس مانوس * بیدار دل شبهان ضامیر * والف و از دانا
 * هشبار منرا نجم سرا * آنگاه از امورات پوشیده * شمس شار * مشورت خواسته
 شده * ظمانی * تادیک * انتهال * شکم راهن داده * نیک خضری * نیک جسمانی
 * تولد یک خضری آه * یعنی اگر چه صورت جسمانی او از نظم غایب شده اما خصائل ذاتی او بخوبی
 و به پیش نظر حاضر و دیگر ایده و اقتان عالم بالا اجل را از ادن عالم بانی گفته اند و حق این است
 که آنها خوب گفته اند و ظاهر گفته حقیقت شده * تولد نظم عالم اسباب آه * یعنی در دنیا
هم غایت آه زودی و فاکتان همین است که در بودی آقای خود جان پاری کند و آن بلور
شسته و قوع یافت * مسما * عاریت گرفته شده و مراد از آن ناپایدار * جرح
 و فرع * بی صیری و هراس * عوام الناس * جاهلان * دآب * دسور * تولد
یش از * یعنی زیاده از شما * وایب الطایا * وینده نعمت و مراد از این خدا
 * سماع * جمع متب رنج * عنه * اندوه و لال * روز فرو دین * نام روزیت
 از ماههای شمسی * علامه الزمانی * بسیار دانه زمانه من و نای علامه برای مباله است
 و بلور قار سیان علامه الزمان را یک لفظ گر دانه بطرف نهای میکم مضام نمود
 * تذکره * یادگار * نکته مشتاقین * کادو قسم اندکی شاید چنین و دیگری اشتراقین

اشراقین شایسته آنکه بسی و تنگ و دو و بر نظر و استدلال تحصیل علوم نمایند و اشراقین
 آنکه صرفت بصفاي دل و نور قلب به مطالب و ارسته و از هر یک قسم بعضی متله شرع
 اند و بعضی غیر متله شرع * بصره * ممرت و مشائنه * علای صبرین * قضای
زبردست * مجموعه * کتاب * جریده * دفتر * ملکات * جمع بلکه عادت و کردار
 * ذوقی * صاحب افنها و اوزان نقص صاحب کمال و یابی نسبت است دران
 * قول مورد دایع ذوقی * جای فرو آدم عبادت غریب * گشت * کشایند
 * مناظره * جمع معه کره * نقاد * اسکان کنده * چهار مخمس و منوم *
امورات ظاهر و باطن * خدا الدر * قوت دولت * تولا که واقع حکیم منور پیش
آمد * درین قول کاف مفاجات است که معنی ناگاه سختی می شود ای آن حصر حکیم فتح ای
تازه بود که ماگهان عادی حکیم ابوالفتح پیش آمد * منور * آموزیده شده * اصطبار *
صبر حاصل مصدر * اسلام * بوسیدن

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

با عظم خان کوکلتاش تحریر یافته *

این منشور است مشتمل بر ملامت و اندرز و نصایح بعزت رفیع اعظم خان بجانب مکه معظمه بدون
 اجازت و حکم پادشاه * کوکلتاش * برادر رضائی که آن را که هم گویند شاه اکبر شیر
مادر اعظم خان نوشیده یو باید دانست که خطاب خان ممدوح خان اعظم است و میرزا
 عزیز اسم بزرگ ادب بسر خرد شمس الدین محمد خان انکه است با عرش آشیانی هم عمر و
هم بازی بوده است همیشه بزرگی و منزلات و فطرات و عنایات شاهی خصوصیت
میدار دو والده ماجده اش جیبی حسب و نسب شریفت دار شاه امواره از مادر حقیقی
زیاده تر رعایت کام ادبی فرمایند و همین سبب است که عرش آشیانی مادر و خطا و
شوخیهای اعظم خان الخاص و چشم پوشی را راه میدهند و قیام بجانب از قبضه انکه جیل

بر آورده شد بیال پور و غیره محال جای گیر مادر میرزا را که همواره بحرم حضرت شرف
ملازمت می آمد وخت بحال میدارند و وقتیکه کوچ پادشاه به مقام اجمیر واقع می شود و میرزا از
تقویت شوق قد مبوسی به حضور حاضر می شود و عرش آشیانی گاهی چند استقبال نموده میرزا را
در کار می گیرند و در سال بیست و پنجم سه نهمد و هشتاد و هشت و نیکاسیکه بحر شور و غوغای
متمردان دیار مشرق و قتل شدن مظفر خان صوبه دار بخاک لاسید میرزا را که سابق ازین بمنصب
پنج هزاره اختصاص داشت بخواب خان اعظم سه هزار فرموده باشد که کثیر بجانب بخاک لاسید روانه
سوی فرماید و اکثر در محاربات دکن و غیره از میرزا کارهای نمایان و جرات و بهادری شایان
بطور می رسد و در سال سی و دوم عقد نکاح و ترمیرزایا شاه زاده سلطان مراد بسته می شود
میرزا در سال سی و نهم سه هزار و یک که طلب حضور می گردد و سوار المراجی پادشاه بطرف
خود و باقیه اراده عجز کرد گویند که چون سده بیادش و دیگر مراسم نوایجاد و ستمه که دستور
درگاه خلافت پناه شده بود بکل نمی آورد بلکه بر عکس آن ورشی دراز میداشت بنابر آن
رفتن خود درگاه نامناسب پنداشته عذر داده اقام نموده عرش آشیانی در جواب آن
نوشته که این همه قتل و غدر که در حاضر شدن دادید ظاهر باشم الحیه مشماسیگی می کند میرزا اسم
در باب وین سخنان پوست کنده و در دست ارقام نمود که اگر بجای عثمان و علی فیزی و ابوالفضل
را قرار داده اند بجای شخبین که امر فرموده اند موجز آنکه بعد این گفتگو میرزا کشایش بند
انور را که برای آن رفقه بود امیر احمد خانم که گردید و با فرنگی دوستی بهم رسانیده از
بند ملاول که نزدیک سومات است بر جهاز خود که بنام الهی مشهور بود باشش پسر خود
خرم و انور و عبد الله و عبد الطیف و مرتضی و عبد الفتوح و شش دختر و دامغان آنان و صد
کس از ملازمان نشسته لنگر بر میدارند و بعد از آن عرش آشیانی افسوس بسیاری فرماید گویند
در حرمین شریفین زوای کثیر خرج نمود و باشد فدا و عیان که مظهر با کرام و تعظیم و واضح پیش آمده
و از روی حساب معرفت پنجاه ساله رفته مبارک حضرت رسالت مآب علیه السلام بر

بر آدرده حواله شریف که نمود و باز که بر مهربانی جدید بادش به سازگی اطلاع می یابد و ریا نوردی
 در آمده بحال بندر فروکش شده در آغاز سینه هزار و سه بشرف ملازمت بادش به عرت می یابد
 از شیخ عبدالقادر درونی نامیخ روانگی او بطرف که معظمه یافته شده و آن اینست * چه بر میدم
 بدل نامیخ این سال * بگفتا میرزا کو که حج رفت * در احمد آباد سال نوزدهم از جلوس
 جنت مکانی در سینه هزار و سی و سه بجزی باطل طبعی فوت گردید و در تیزی طبع و ملازمت لسانی
 حدیل و سیم ندانست و در نامیخ دانی بی مثل گاهی شعر هم میگفت از دست * بیت *
 * چون شد حاصل مرا کام دل از ناموس و تنگ * بعد ازین خواهم زدن بر شیت ناموس سنگ *
 و خط نستعلیق بسیار خوش می نوشت فقط * قول مثل او عاقل بی رضای والد ه آه *
 این جمله معنوف است بر جمله بی بی نسبت مابقی بی رخصت مادی و رضامندی والد که همه دین
 داران و در جمیع امور مخصوص * در چنین طاعات بی رضای والد کاری نگرده اند چگونه متوجه
 این مطلب می شود * قول او طلب کار ثواب شده آه * سابق نوشته مثل او عاقلی و
 بازمی نویسد که او طلب کار ثواب شده ظاهر این محض نکرد از نظری آید لهذا جهت
 دفع نکرد از عرض میگویم که دستور اهل انشا است که چون عبارتی بدین سخن دور واقع شود
 جهت توضیح معنی بزیاده و کم از ضمیر بر آست می نمایند و این هم از ان قبیل است
 * تعقیق * بکنه بجزی رسیدن * آخلاق * جمیع خطر هلاکی * موباست * جمیع موبه
 باداش * خسران * نقصان * دایمه * گمان * نه * معزول * بیگار * خمول * گمنامی
 حاصل مسدد * عقلا و نقل * از روی عقل و عرف * بارق * در خمش * جذبه *
 کشش * کنت * نگاهداشت * قول که فرزند ان عاقل اند * درین قول کاف
 علت است بعضی برای * قول خاطر او را * یعنی مخلوق و مرکوز شمار این جا خاطر بعضی
 مخلوق است * قول هر آینه از انجا که آه * جزای قول اگر نا آدن الهی آخره است
 * رزین * استوار ابجی * دایه که طفل را شیر می نوشاند * قول از انجا که حدت

سپس خاندان آه * اکبر با عظم خان می نویسد که از آنجا که خدمات خویشان شما مخصوص خدمت
جایی بخاطر ما در کوز است اگر سبب این چنین اعمال ناشایسته شما بخاطر آزادی رسیده
آنهم زمانی میشواید ماند * قوله اکنون منضم شده است آه * ای بعلت آنکه شمار داده
گفته شده اند کرده اید و دالی نگه نایب بادشاه روم است لهذا ما را عزم جزم شده
است که بطرف سلطان روم ایلی فرستاده شود * سبکی * گاه فیصله بامهر حاکم
* قوله مسحوب قلان آه * ای فرستادن ایلی همراه یکی از رفقا یا همراه همین شخص که این خط
جی بر دستن فرایم * قوله چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلی آه * ای از آنجا
که مقصود از ارسال ایلی آنست که قبضه روم به مجرد ورود ایلی بشاهد این طرف روانه
سازد اگر قبل از رسیدن ایلی مادر آنجا شما این جابر رسید چه خوش باشد

* منشور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه * منشور العمل * آئین

* منضمه بیان * جمع قصیدی گاه کن * نظمیان * بزرگان * مہام * جمع مہم گاه بزرگ
* امصار * جمع مہر شهر * قریات * جمع قریه ده * کمرات * جمع کمره احاطه که در آن بازار
آباد می شود * خلوت دوست * گوشه نشین * قوله کثرت کثرت آه * یعنی
به کثرت بسیار گزینند و نه ودعت صفت اختیار کنند * بزرگ کرده ای اوردی * انبیا و
اولیا و ابواب ان بزرگ * منجیات * جمع منجیه نجات دهنده * مہلکات * جمع
مہلک مہلک کننده * احیاء المہلوم * نام کنایی است که در آن چیزهای منجیات و مہلکات
ذکور است * تسویات * جمع تسویل آراستن و در دنیا معنی آراستگی حاصل مصدر
* نزویر * مگر * خداع * فریب * ہمت * دعای خیر * قوله ہان لہ روزیلا باشند
فاعل باشند سلاطین و قہر م است * مستمع * شنونده * حکم کہر است احمر * یعنی گوگرد
سرخ و شہود است که از آن اسیر نیار می شود * قوله ہیات * ای بدگان و دشمن
باشند * دیوان * اگر چه معنی کچہری است لکن اینجا بطور مجاز معنی صاحب دفتر است

است * اسامی * جمع اسم * پیش دستان خدمت * آنکه در خدمت پیش اند * مغفرتی *
 دروغ گو * ست * خاموشی * قول سوگند خوردن خود را آه * یعنی هر کسی که قسم
 می خورد گویا خود را پیش مخاطب دروغ گویانسته بنابر دفع توهم مخاطب سوگند می خورد
 و نه او را حاجت قسم چیست * آجالت * جمع حالت مرد سبک و تند خو * تقاضای
 دادن * رعایای نبی دست و پیرامان را از طرف پادشاه برای خرید سامان زراعت
 رو به قرض دادن * قول جان آسان گیرند * یعنی آن قدر محصول کمتر مقرر کنند * جنس کامل *
 مراد از آن محصول کامل و تمام * جد * کوشش * قول به جمع رعایا آه * ای حال
 هر یک از رعایا دریافت از قول و قراءه از محصول مقرر هیچ نوع بر گیرند و تجاوز نه نمایند
 * قول اگر نیابند * یعنی اگر داناترهای از خود نیابند با نادان مشورت کنند و بعد لفظ نادانی
 لفظ را در سخن مطهره نماند طبع شده * حدوک * بر آگندگی خاطر * قول به بخواندن
 دست دهد و نه روزگار گذرانند * یعنی عقل درست معاینه دان به علم و فضل حاصل
 می شود و نه بد و نازی عمر ببرد * قول خوی او باشد * دومین قول ضمیر او را بتج بطرف
 مخاطب است * قول اگر حق با دوست آه * یعنی اگر آن کس بر دین حق است پس ترا
 خود مخالفت با حق و ایمان اگر دین حق باشد و او بسبب نادانی و جاهلانت حق اختیار نموده
 در مصیبت آن ایمان و نادانی است جای آنست که او را توبه کنی و بیک او را پیر زشتی
 کنی * ثبوت بد اخلاص است * محبت دشمنی دارنده مصدق یعنی با دشمن * خواهی بودی بر طرف
 سازد که در نفس الامر آه * ای آن گرانی را بنودی اند دل و نیز گفتار می که در حقیقت
 کننده همه کارها خدای شالی است * خرد * خصوصیت و پیراستگی * بزرگی *
 سخنرگی و خنده * قول به سرشته جناب آه * یعنی حقیقت و مقید ارشاد بریت بود ذاتی
 هر یک در یافته باشم * تسمیه ساده * در متغله * مجرور * در آیه سی * زیاده گوئی
 * در ویج * روان کردن * قول سرانجام معاینه ده گر و آنست * ای در سبب معاینه منجم

است در خرج کثرت نیست دغل * یراق * ساز جنگ * شهنوت * فریفته
* تو که در وقت تحمل آه * یعنی وقت آغاز ماه * قوله و سسایاه * ای مانند
دستان ناوان کار کو توانی را حقیر ندانسته در انجام کار کو توانی عار و شنگ ندانند
* دوش * جست و جو * اخذ و جر * گرفتن و کشیدن * اعلام * آگاه
گردانیدن * مجده * ذره * موقوف * مرده * قوله چنانچه در بوم روم آه * یعنی
چنانچه در زمین روم رسم است که اگر کسی عیب یا مرده می شود میروند که او حاکمان
آنجا بفرست خود در می آرند شود * فروردین * آردی بشت * خورداد
* میر * * امرداد * * شهر یور * * مهر * * آلان * * آذر * * وی *
* بهمن * * اسفند یا دمر * این دوازده لفظ نام ماه های قارمی است

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کتو *

خان مذکور در نسب شش واسطه بجای جمال که مرید ممدوم بهاء الدین ملتانی بوده میرسد
و در ابتدای حال بدرویشی میگذرانید بعد از آن دو مسک ملازمان عرش آشتیانی
مسک شاه اولاد و جمعه جانشینی کو توان عرت یافت و از آنجا که در آن خدمت با عیال
تمام کار نمود و بنا بر آن منکوب و با نثار الطاف خسروانی شده از منصب صدنی پیاپی
امارت مرئی گردید و بعدست میرزا قوچکی مخصوص شد در سال شازدهم که مشک خان
میر بخشی در معرض عتاب شاهی در می آید صاحب او خان مذکور حوالی گردید و در تنخیر
قلاع سواره و جره کارهای دیرانه و مهلت مرده از و ظهور فرمود و در صله آن خدمات
بزرگال و جیره سرخازی می نماید در سال چهل و چهارم از جلاوس اکبر استه هزار و بیست
باجری دفعه داعی اجل را بیک اجابت میزند گویند که شهباز خان وصیت کرده بود که در
احاطه مرقد منور خواجه معین الدین جشتی قدس سره دفنش کنند چون مردمان در بی
بجا آوردی وصیت خان مذکور شد و مجاوران بقعه شریفه سر باز نداشتند ناچار او را

را بیرون احاطه و فن کردند شب خواب را بزرگ و خواب بجا در آن بقمه خود ناکیدی فرماید
 که او محب ما است اندرون بقمه شملی رویر گنبد اورا گنبد او را بفرماید آن به میان تمام مجاوران
 بقمه اورا از قبر اولی بر آورده بجای نشان داده خواب و فن کردند تقوی و صلاح او زبان
 زد حلالی بوده است در مات و سخاوت نظیر و عدل داشت و آدمیان کثرت
 اخراجات او دیده جران می شد بعضی یافتن سنگ بار کس شهرت میدادند و آن سنگی
 است که هرگاه بکاسب آن بر مص یا آهن می رسد آن مس و آهن زردی گردد و دروید
 مانده قبل از زمان بکرمایت در عهد راجه جی سنگ دیدیم رسید و دو بعد فوشن
 تا پنجاه سال از اشرفی و روپیرو قاضی و خرابی از خانه اش بر می آمد * قول چون پیش
 نهاده * این قول شرط است و جزای آن قول الحمد سه روز و زیاری آخره است
 * سکه * جمع ساکن * وظائف * جمیع وظیفه روزمره * از دیار * زیادتی * رطب
 اللسان * رزبان * عت الیان * شیرین بیان * شک * سبکی که بران زود صبر جدا کند
 * ارتقا * باند آمدن * قول چون سفت خود دیت آه * این قولی شرط است و جزای آن
 قول بقره الملک و ادیم * عمل الملک رکن السلطنة الدلیله * معتبر علیه ملک و سون
 سلطنت بر ترخی قوت آن * موتمن الدلیله الیه مستشار الملکه الیه قاضیه * این و اولیست زیبا
 مشورت خواسته شده سلطنت پادشاهی * مقرب الحضرة السلطانية و این الاعتقاد کامل
 الاعتقاد * خاص الخاص در نگاه پادشاهی بسیار معتبر علیه و عقیدت مندرج در * مورد
 العنايت والاحسان * جای و در و مهربانی و نیکوئی * نظام الدین * شمیم که دوست
 دین باشد * سعادتهای روزیه * سعادتهای کرد و زیور و زیور و زیور می شود * دین *
 بسن * حق * کشادن * قبض * مگر قس * بسط * فراخ شدن * حاصلات *
 جمع خالصه ملک رجعت که در سرکار ضبط شود مهمام حاصلات امور حاصلات * استقلال *
 نهادهای ایستادن * همودی * آباد کردن * گنبد * زیاده کردن * تیر * آباد

ساختن * فرار * جمع فرار * کشتزار * قلع * برگردن * قمع * خوار کردن * طرد
درستی * نقصان حاصل * مصدر * مسکینان * شایگان * مانده * خورش * تابستان
تا بعد از آن * جار * بجار * شتاب * نصب * مقرر * منسک * درست
و آراسته * منجم * جاری شده * اوامر * جمع امر حکم * آس * بنیاد * بیانی
دیوار * اشاعت * آشکار کردن * اعلا * بلند کردن * انجم * جمع نجم * ساره *
* ثواب * جمع ثواب * درخنده * ندى * ظلم * نقصان * خواست * مضایقه
و والی حاصل * مصدر * حکم * نقصان * کاهی که روانی آن مثل روانی قضا باشد * اضطراب
بستری و این جامع بیست و نه است که بعد شصت حاصل شود

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی بهاملان

ممالک معزومه در منع زکوة

زکوة * بخشی از مال که به صاحب یک حصه از چهل حصه کل مال در راه خدا هر دمی کند
و این طراز از زکوة * کلون و جیره است * سه سابه * سه سابه * ناموس اکبر
مشیت * کت * با کت * حکمت گامه * سلسله * خیابان * باقی دارنده * تعمیر و از
آراسته کننده * کن * کن * مراد از آن امور است * دایره کون * و فساد و دنیا
* استیاضی * مددگاری * هدیه * جای قرار * حارسان * جمع حارس نگاهبان * جمع
فروختن * بشرا * خریدن * چاه سوی چون و چرا * بازار چهار رویه که در آن خرید و فروخت میشود
* صیانت * نگاهبان * حاصل * مصدر * و بایست * و بیداری * اجناس کوئی
اجناس که به مدد میدادی شود * اجناس الهی * اجناس که صرف بقدرت الهی بدون دیر
بیداری گردد * مقولان * قیمت * کندگان * اعتراض * جمع عرض * منع و بر وجه
از زده و سیم باشد * جواهر * جمع جواهر * قبیله * و هر یک بذات خود قائم باشند
* جواهرانی * جواهر که به مدد میرزدان حاصل می شود * اعراض * و جواهر آفرینی

آفتاب * اعراض دج اهرقه روی * مجامع * جمع محمد هصلا یک * انصاف * روش
 شن * نوان * جمع لایع درخشیده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * مامن * جای
 پناه * توسیع * فراخ کردن * تکمیل * تمام کردن * مکارم * نظری * مکارم
 ذاتی * نافع * جاری * جازم * سکون * جویبار * جمع جبهه دانه * آغزیه *
 جمع جدا * آذویه * جمع دوا * عطریات * جمع عطر خوشبوی * کرک پاس * جار
 بار یک که در ریسان یافته * ادوات * جمع آداة آل حصول پیری * آستیه * جمع
 مناع دخت * آملک * جمع ملک * آساده * جمع صلاح * آفتاب * جمع قماش
 مناع دخت * مرفوع القلم * مناس * تاول * ظلم * آتویا * جمع توی
 ضما * جمع ضیف * موفوره * زیاده * سستی * بر آورده شده * مطاع *
 اطاعت کرده شده

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که برای

علی خان فرمانروای خاندان یسار قام یافته

باید دانست که از آنجا که حاجی علی خان در بهم و فتح دکن معاون و شریک غالب بوده لهذا
 در جلدوی خبرخواهی او این فرمان منضم از سال خلعت قافره و اظهار عنایات بی غایات
 به نسبت او مع تقدیم الی و الطاف نامتناهی و اطلاع روانگی شاهزاده و فیض بطرف
 دکن جهت بندوبست و انظام آنجا اقدام یافته * عضاده * قوت * آلات * جمع
 اهل بهار * و افزای صدق * بسیار است گو * راسخ ابرار * شخص قوی دلیل
 اضمات * جمع ضمت دوجده * فحیم * بزرگ * نظیر * مانند * قنات *
 دانائی * مصلح * جای افتادن * مزایج * حساب یک له منجهان * شقاوت *
 بدجنی * طایه * قومیکه چهار طرف لشکر می فضا باشند * قول چون عظمت و شوکت
 و سگانه شاه عباس آه * شرط * قول چنانچه استکلاص امرای دوم آه * دانستی

است که وقتیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت شاه اکبر بوده امت بهم روم از
راه ایران میرفت و از لشکری راه با شاه صفی پدشاه اسماعیل که یکی از اجداد اجداد
شاه عباس است ملاقات کرده است خواسته بود اتفاقاً بصرکت دعای آن بزرگ امیر
تیمور فتح و نصرت یافته باشد هر از اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه
باز خدمت شاه کرامت مجله مشرف گردید و هدایا و تحایم بطور مکرر گذراند بعد
از آن شاه صفی نظر رحم جلی و هم بشکرانه این چنین فتح ملی شفاعت مدیان نموده
آنها را از قفسه تسلط و اجبار شاه تیمور و از بند بعد از مدتی شاه اسماعیل بمود و ا
سقیانیت همان قیدیان و اسیران قوت و زور یافته سربده عوی حکومت و امارت
برافراخت قضا کار بقوت آنان همه جا فتح یاب شده بمرتبشاهی در رسید
و از آن روز بنای سلطت ابرایان قائم شده پس شاه اکبر از عبادت
چنانچه استخلاص و غیره اشاره باین منی می نماید * بادشاه مبرور * اشاره
سوی شاه اسماعیل * مبرور * یکی کرده شده * و قوله از عبور بار نواحی ممنوع
فرمودیم * جزای شرطه نکور * خطبات * جمع عطیه بخشش * مجده * تازه
* مرفعه و متصاعده * بلند * متراکم * با هم یکدیگر آمیخته * مرور * گذشتن * محول
و سوار * قبیح * کشادگی * بد محولی * دست درازی یعنی خصی و چالاک
* حصن حصین * قلعه مستحکم * ولایت بدخشان * یکی از مضافات ایران است که اکبر
اراده کرد قرن آن داشت و وقتیکه عبدالعزیز خان تخت و هدایا خدمت شاه اکبر فرستاده تنجی
صانع گردید اکبر از آن اراده باز ماند و راه موافقت پیش گرفت * جبال * جمیع جل راس
* سلطوت و جبروت * قهر و غلبه * زوایا * جمع زاویه گوش * بد اول *
جمع بدول خط * مقدم * آمدن * انماض * کوچیدن * ورة التاج * در یکتا
* واسطه التقد * کلان ترین و بهترین دانه که در میان سبک باشد و آن را امام

امام نیز گویند * قول بایسته عای او آه * ای در صورتیکه کار دیگران بدو خواست شما سادّه
می شود بنا بر آن باید که هیچ گونه اندیشه ناموده نزدیکی شاه زاده را از اسباب ترقی دولت
خود پندارد و در اطاعت ماکوشیده خوشحال باشد * اعتماد المملک العظمی اعتماد
الخلافة الکبری * قوت سلطنت ای بزرگ مقید علیه پادشاهت بزرگ * قد وه الخواص
العظام عهد الامراء الکرام رکن السلطنة العالیة مبارک الدین * پیشوای پادشاهان بزرگ
عهد امیران بزرگ ستون پادشاهی بر تودیر در اجرای امور دین * قوله * آنکه در اعلاص آه *
ای سبب عدم ملاقات اعظم خان باشد در هنگام بودن بطرف دکن * آنست که در اعلاص و
محبت اعظم خان که به نسبت شماست قوی رفته باشد * قوله لهذا * یعنی بعادت عدم اتفاق
ملاقات اعظم خان باشد و باره شما انواع عنایات فرموده میان عالیشان امینان محشودیم
* قوله * عهد المملک مستشار الدوله موتمن السلطنة * عهد و زنده ملک
مشهور گردیده مملکت امین سلطنت * حکم * جمع حکمت * اتم * کامل تر * قوله
نسبت قرابت باید دانست که پادشاه شیخ همد الرحمن پور ابوالفضل را با دقت راجی
علی خان منسوب فرموده بودند * محریت * راز دان شدن * صمیم القاب *
خاص دل * قوله سخن ناخوش * یعنی سخن ناخوشی و بنا و است شما * جامع مقبول
و مقبول * جمع کتبه علم منطق و فقه و غیره * عادی فروغ و اصول * جمع کتبه علم
بجترعات و ملولات * التمنا طرب بک التّعوا * خطاب داده شده * ملک
اشهر یعنی پادشاه شران * ابوالفیض * صاحب قائده و این خطاب
فیضی است * رموز * جمع رموز شاهانه * کمانی * چنانچه هست * سجده
انابه * سجده * ووفق * اعتماد * دقایق * جمع دقیقه خبر بار یک و کلام مشرک
* قوله برهان نظام الملک آه * برهان نظام الملک از طرفت اکبر حکومت دکن مامور شده
بود بعد از بیعت شما و جلی خود بنا و است و زید لهذا شاه اکبر بر ابراهیم علی خان بن نویسد

که چنانچه میر شایسته بکار رود که برهان نظام الملک از جاده اطاعت اخراجات نوزد
 * قوله بخاطر اشرت نمی رسد * نمی رسد در نسخه مطبوعه نظایرا عالج طبع شده بجایش میرسید
 بایه نوشت * قوله با آنها ای با حکام دکن * قوله آنها یعنی آن خدمت سفارت که
 اکبر برای راجی علی خان از طرف خود بجانب حکام دکن مقرر می فرماید * مرقع * آنچه
 در طلا و جواهر نشانند * راهوار * آسپ فراخ گام * کافل * ضامن * قوله چون
 همواره توجه عالی شرط و جزای آن قوله بالکل در نگاه مبنی رسیده بکست ماب باقی
 شوند * رضات * خوشنودی

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که

به برهان نظام الملک تحریر یافته

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک دکن متضمن تفریض خدمت حراست و حفاظت آن به برهان
 نظام الملک و اطلاع و ادانگی شاه زاده بطرف دکن جهت انتظام آنجام ارقام نصایح از جمله
 و مواظبت دل بسند مرقوم گشته * آسوه * پیشوا * مفتخر * نازنده * مهابان * فخر کنده و نازنده
 * ملجا * جای پناه * قوله چون شوکت دستگاه آه * باید دانست که شاه اکبر بعد از عطای ملک دکن
 برهان نظام الملک ارقام می فرماید که چون توسابن ازین بعد از سرکشی و بغاوت از خلوص و
 عقیدت مایه بدو نگاه حضرت ما آورده بودی بنابراین همواره مرکوز ضمیر مای گشت که اگر اتفاق
 شود ولایت دکن بشما تفریض یابد نه الحمد از آنجا که آن ملو و فحی که خاطر اقدس می خواست
 با تمام راجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکوز خاطر حکومت آن ولایت بشما سپردم
 پس باید که به نمونی بخت قدر آن عطای بزرگ داده * چیز مبین * جای نیک استوار
 * ولایت * جمع والی حاکم * آصاه * جمع مهر شر * مرکز پرت * فریب و کم * شمار
 جانه که زیر جاد دیگر پوشند * میاد * بسر * قصا جریان * جاری شدن آن مثل حکم الهی
 است * سوا لفت * جمع سالفه گله شده * بنادر * جمع بند و جزیره

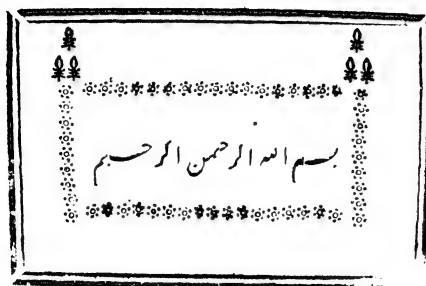
* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلا مشیر از *

* اقسام * نرم خندیدن و این جامع ظاهرش بی * اعوام * جمع عام سال
* آریین * پس * ترتیب * در سخن مقول عنه عطف طبع شده بجایش ترتیب باید
خواند * جا * جمع بحر و یا * مطالب آسی * مطالب مرغوب * محفوظ
گرد گرفته شده * مبالغی * جمع مبالغه باندی در قدر و منزلت * کمالات و بی *
کمالات خلقی و ذاتی * مرضی اشمال * پسندیده خصال * جامع کمالات *
اجمع کنده کمالات * قائم * از پیش کشنده سوره
* سائق * از پس رانده سوره * تحمل * کماوه
تمام شد شرح دفتر اول بقسمه الاجرل والاچل *

عطف مار *

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
۲	۹	ور زیدم	وزویدم	ایضا	۳	یشقا	شقا
۱۱	۱۱	سازم	تسازم	ایضا	۱۹	منکین	منکین
۹	۳	هر دو	دو	۳	۳	قصا	قصا
۱۱	۹	مفاصات	مفاوصات	۳۵	۶	مارب	مارب
۳	۱۳	آوردن	آوردن	ایضا	۱۶	العقیدت	العقیدت
۱۸	۱۳	هر شن	ظاهر شن	۳۷	۱	آهام	اهام

ح	خ	س	ص	ح	خ	س	ص
مخدول	مخدول	١٩	ايضا	جمع مستع	جمع مستع	٩	ايضا
واسطه	واسطه	٢	٣٨	مهمات	مهمات	٧	٢٢
عنصر	عنصر	١٩	٥٠	معنى	جمع مخوف بمعنى	٢٠	ايضا
مادرا	مارا	٨	٥٣	كهو كان	ماخوفان	١٢	٢٣
المستغنى	المستغنى	٩	٥٤	مر	مر	٣	٢٠
فلا نت	فلا نت	٢١	٥٥	صلوة	صلوة	١١	ايضا
رضاعى	رضاعى	١٠	٥٧	تقلد	تقلد	١٢	٢١
اللطيف	عبد اللطيف	١٨	٥٨	منصبى	منصبى	١٣	٢٩
هلاكي	هلاكي	١٠	٥٩	رعل	رعل	١	٣٢
خدمات	خدمات	٢	ايضا	الباطل	الباطل	١٠	٣٣
استنات	استنات	٨	٢٢	باسم	باسم	٣	٣٥
خدمت	خدمت	١٧	ايضا	عجل	ايضا رعل	ايضا	ايضا
خلافة	خلافة	٣	٦٧	توسيع	توسيع	١	٣٨
ولاة	ولاة	١٩	٦٨	امسال	امسال	٢	٣٢



آغاز دودوم * تشریح عرصداشت اول که بشا در عزم شد *
 باید دانست که وقتی که در ملک دکن بنگاه و فساد برپا بود و دست تعصیب آن و هم سار تبه دکنیان
 او شاهزاده ملک و کن رفته بود بعد از آن که در سنی آنجا از شاهزاده بطور رسید و شاهزاده در آنجا
 از جهان فانی رخت رحلت بر بست ابوالفضل بدان کار مقرر شده روانه آن طرف گردید پس
 از آنجا احوال آن ملک درین عرصداشت می نویسد * تولد و حمایت ایزدی * درین قول بعد
 لفظ ایزدی حرف کاف در نسخ مطبوعه فرو گزاشته باید نوشت * تولد توحید پشاهی آه *
 مبنی او تولد دکنیان بی دولت بحال تبا که فخر آن و قبل لفظ دکنیان و او در نسخ مطبوعه
 زائد طبع شده * تخت * غرور * باد آفرای * پاداش * روز خور * نام روز
 یازدهم است از همراه شمسی و بعد آن یازدهم خور و ادیان آن * برهان * محفت
 برهان الملک که صوبه دارد دکن بوده است * تلم و پتلا و آنور * برهان نام جایست
 * روز گوش * نام روز چهاردهم از همراه شمسی * چانه بی بی * نام ملکه دکن * سای
 ناگزیر * اینها مراد از آن مرگ شاهزاده که بطرف دکن واقع شده بود * علامان حبش * اشاره
 بطرف مسال حبشیان که همراه ابوالفضل در جنگ بود * تولد هر چند بنادل خان آه * ای هر چند

هر چند بعد از خان و قلیب الملک که هر دو و حاکمان سواد ملک دکن اند کس فرستاده مدد و کمک
ننهدیم اما آنها با سن اتفاق نکردند. * جرتار * فوج دست چپ * جرتار * فوج
دست راست * قول مجر در آمدن سارده سبیل * این سارده در آغاز سار
ینی در اول ماه کوار از جانب یمن بر می آید و از اینجا که تأثیرات آن بظرف یمن بسیار
است لهذا آن را سبیل یمنی گویند * قول لولی و حمله * یعنی جرائی و نمسی قسط
* تشریح عرضداشت دوم *

باید دانست که این عرضداشت وقت مراجعت ابوالفضل از دکن در وانگی دیگر شاهزاده
در اینجا متضمن اظهار حقیقت آشنای راه و غیره تحریر یافته * روز سروش * نام روز هفتم
از هر ماه شمسی * آبوبره * نام جایی * قول از روی کرامات آه * یعنی سابق ازین
قبل از درخواست من در باب ابلاغ شکر از روی کرامات فرمان در باب فرستادن شکرد
خرید بطرف احمد نگر و غیره بکار گمان صادر شده بود * براد * برگرفته است در ملک دکن
* قول لیکن تا ماه آه * یعنی از اینجا که تا ماه آه نشیند ملک برادر و احمد نگر ضطربنی شود بنابراین
حالا فرستادن شکر مناسب است * قول بهنگام برابر خن شیب و فراز * ای وقت
انتظام * احدیان * جمع احدی و او سپاهیان است که در خانه خود نشسته از طرف پادشاه روزیه
می خورند و وقت حاجت پادشاه بطور متصل و متراول در جاهای رودی نیل مقصود باز نمی گردند
* قول چون دانسته آه * یعنی شاهزاده چون دانستند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت فرمان
نیست همه فیلان را رها و از حضور بخت و یا فیل بانان قرار دادند که ماعرضداشت می کنیم قسط
* تشریح عرضداشت سوم که بحضور شاهزاده مرقوم گشته *

دانستی ست که وقتی کشت براده دانیال بطرف دکن مراجعت حال رعایا و شکر بیان می نمود
ابوالفضل این عرضداشت متضمن تصاحب و تحریص شاهزاده بطرف دلجوئی شکر بیان و رعایا قرار داد
نموده * قول می شود آه * ای می شنوم که از شمار مردم ناخوش میگردند و آنان که در اینجا

نمستند آزرده اند * قوله عرائض بد رگاہ آه * ای عرائض بد رگاہ پادشاه متضمن این معنی
 که شاه شاهزاده را بحضور خود طلب فرماید از سالی بی تا آمدن * تقریش * خطا * قوله
خاصه بزرگ منصبیان و خدمت گزاران نزدیک را آه * ای خصوصاً بر ای پای بند احسان
 کردن این مردمان و برای بدست آوردن سرمایه دل ایشان چند خراست و عجز است
 بعد این قول تفصیل آن چرخ است * آگوشش * جمع آتش آنچه از پیش لب و
 و بزرگان طعام برای فوکان بخش دهند * قوله جمیع اینها * ای جمیع امورات مذکوره
 * قوله و بعضی را در خور * ای در حقیقت بعضی مردم لائق و از اموصات مذکور ناظر باید فرمود
 * واقعات بابر بی * نام کتابی است که در آن احوال شاه بابر مرقوم است
 * بیابش گری * دعا از وی تفرع * بگفتا * چرخای نشه آورد * قوله گذر امید آمد
 ای ترک داده اند * سره کردن * جبه و پاکیزه کردن فقط

* تشریح عرضداشت چهارم که به بیل از بخت

* والا اقبال شاه داده دانیال کارش یافته *

باید دانست که این عرضداشت هم در باره ترغیب شاهزاده بسوی ورستی احوال خود
 شان و توبه او بر حال غافل مرقوم گشته * قوله بخودمان قدر پرداختن شبستگی دارد
 که بیکر استخوانی منظم باشد * ای برای آرام خودمان مقدمه اوقات مقرر کردن
 شبستگی دارد که بیکر استخوانی که عبادت از جسم لاغراست درست ماند
 * شباروزی * شب و روز الف بمنزه او دعا طئه است * پاستایان * گدازندگان
 * قوله شنوائی که کلانان آن را سرمایه خواب دادند * یعنی نه آنگنان شنیدنی که
 امیران و نوکران وقت خفتن برای آمدن خواب مثال افسانه می شوند * دهرمان
 درونی * خیالات زشت و بد * دهرمان بیرونی * مردمان فتنه انگیز و منسه * مثنوی
 معنوی * مثنوی مولانا روم * کیمیای سعادت * نام کتابی است فقط

* تشریح غرض از این کتاب *
* بشارت بشارت و عالمیان *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که ابو الفضل و خاتمان و شاهزاده بطلمی و کن برای
 انتظام آنجا رفته بودند و در آنجا رسید و هر یک متفرق شدند پس شیخ آنجا جای نشین خود
 این نامه منضم است عای آمدن شاهزاده و غیره بحالنا و بر سایر صلاح و مشورت ارتقا
 نموده * تولداصل آنست * ای واجب آنست * عجیده * بنها * جالا پور *
 نام جانی * قوا و یک یک را قرار داده شود * لفظ شود در نسخه مطبوعه غلط طبع شده
 بجای شش لفظ خود باید نوشت ای هر یک از خاتمان و بنده پیشتر دستور صلاح و توبه خود را
 کینه تا صلاح دید آن حضرت کرده ان بنامش لایق اعتنا و شایسته * تولدا مردم هم دل نهاد
نمی شود * ای مردمان شکر و غیر هم نیز دل بسته نمی شوند و بر خاسته خاطر اند * تولدا و آنکه
حضرت منع فرموده اند * اینها مراد از حضرت ذات اکبر پادشاه * تولدا بی قریب *
 ای بی وقوع میم * تولدا با کنواریت قدسی خاطر * ای باطلاب و مقاصد خاطر قدسی * تولدا
در ده روز گاه کرده آید * تقصیر آن ده روز این است در شش روزی آید و در چهار
 روز اگر سیادت میرود پس درین صورت ده روز شده و کرده و در ده روز میزد
 درین صورت هشت روز در آید و درنت می شود پس لحاظ آنکرده روز گفته * شی *
نیمه جزئی و دوش اینها یکی آمدن خود و دیگر نرسیدن ابو الحسن * گنجائی * گنجایش
 * نفرک * چرخوب و یکم و گات قصه است درین وقت این لفظ و نسخه مطبوعه حرف بای
 معیت سوره باید نوشت * ایک * نام در بانی است فقط

* تشریح نامه * وال کتب و الا نزل * شاه رخ متغیر را تغییر داد* ساجان * مردوز فرمان * روای خدای نفس قدر پیر یافته

* تلاطم و تاملیم * مناصب و ناماسب * سان * جمع صنیع * گوشش * سابع * هابون * مراد
 از زبان گوشهای پادشاه * تلاطم * یاد کردن * در پس و خیب * بکس * معنی

الحسن برتر و مراد از آن محسن باشد. * بویژه احسن * بطور بهتر * العاقبة بالخير *

انجام به خیر باد این جمله و غایب است فقط.

تشریح نامه دوم به تقدیر خداشناسان حق بدین *

قدیمی ایزد پرستان حقیقت گزین زبد در روز دانان *

قدیق دین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ نصیر *

باید دانست که این نامه شرح مضمون خرابی حالات خود و اظهار کرم و حیل نفس اماره خود

و دیگر حالات در جواب نامهات به خود تشریح نموده * مخدومی * خدمت کرده شده *

من و یای مرتکب است در آن * قله گاهی * قله نگاه و مراد از آن پدر و قاریان خلافت

قادر در لفظ فارسی گاهی یای مرتکب در پی آن مدح و ستایش است آن یار بزرگ جوهر

گامی پندارنده و قصد از آن یای مرتکب می کنیده درین هم یا از آن قسم است * مد ظله العالی *

در اندک اندام سیه بر تراویده * خیر * آگاه * قدیر * قدرت و ابراهیم * رحیم *

رحمت کننده * شدت * سختی * رحا * فراخی پیش * قول از آنجا که مضمون آه *

و درین قول اگر بجای مضمون نفیس که معنی غرق شونده است نوشته شود خوب است ای

از آنجا که شامل لوازمات طبیعت بشریت هستم * قول اگر چه منظر آمل آه * این جمله

دیگر برای توضیح این معنی که من لائق ملامت هستم آورده ای دیگر وجه مدح ملامت آنکه

اگر بنگرند بپند فاضل حقیقی این شکوه و شگایت کمی کم بزرگدای تعالی است پس ملامت

کردن در حقیقت این ملامت منسوب به نگاه بی نیازش خواهد شد پس چگونه بدو

بزرگش ملامت و چون و چرا بجا نداشت * قول شرح اطوار * یعنی شرح حالات

خود می نویسد * آفتاب * جمیع تعب و رخ * آلام * جمیع الم و رخ * مشق * جمع

شدت سخت * فوق الثاقب * بالای ثاقب * قول در نشانی صوره بر کنده آه *

ای در عالم زندگانی قطع نظر از آن که در انجمای بدنی دارم تحسیر بکه واقع است آنست

آتش که در کجاواز است و خمره که محسب خواش خدا و ارباب محسوس و عوام شده ام از من
 گمانی پشاسته ظهور نمی آید که ظهور آن حی این صده زده خود ادای خود داده باشم و اگر
 این قدر میسر نمی شود این مقدار خودی خواهم که بعضی ایزدی و دیوانه و پشیمانه گوی کار می
 چند از من ظهور رسد که بوقوع آن پادشاه مرا و چند پر و پشش و ترکت من بر عوام غایب
 شود و بسبب آن پادشاه من از طبع کوه نظر آن و آن طبعه این است که مردمان نیست
 پادشاه میگویند که در حق یک طالب العلم یا جرحه بین عیاست و کثرت مناسب نبود
 نجات یابد * بای حال * بهر حال * قوله برقی آه * ای هر چه می گویی کشته بهر حال
 اگر در کار شاه بودی شرفیده زندگانی خودی بودم * قوله از عالم سالی نفس الامری آه *
 ای از فتنه ان عالم نفسانی حقیقی که خلاصه انسانیت همان است بگوید و چه ناله از آفتاب
 روز تیز تازان بهر بکر و حیل و چه نظایر سلطان قوای غرضی و شهوی یعنی هلا و در حق دست
 جور دراز کرده طاعتان مراد از آنج برده و بجای برده که بر دند در نسخ مطهر و طبع شده عاقل
 است چرا که فاعل برده بطلان است * قوله کالبرق الخافض آه * یعنی مثل برق
 و پاینده و مراد از آن زمان اندک * افاد الهائی * تحقیق اندک یعنی اگر گمانی اندکی از مستی
 نفس پروری هوشی نیست سید بهید انهم که در ایام بیکاری تحر و هشی و در و هشی من که زبان حال
 و مثال من آنرا اظهار می کرد غرضت که ای نفس ماده بود و در حقیقت هیچ اصلی نداشت لا شوس
 سه اندکی نفس مطلقه که بعضی نفس آزاد هم گیرنده است و آنرا نفس ملکی هم گویند دوم نفس حسنی
 و آنرا نفس الوار نیز گویند و معنی الوار بسیار ملامت کننده پیوم نفس ماده یعنی نفس بسیار مکرم
 کننده و نفس بهیمنی آنرا نیز خواهند بجلا اندکی * اصول اعلیه * مراد از این اخلاق
حسده و خصانهای ستوده * قوله فروع آرا * مراد از آن تذیب نفس و درستی سیرت
 * سراب * زمین شوره که از دور آب می نماید * قوله سرابی چند آه * اعنی تا بهر
 درستی سیرت و صفات من که گاهی بسبب نادانی نفس خوبی آن چنین من و گمان کرده

شده و کما آن می بگردد چون آلوده با غرض ناته است لهذا آن هم جو باطن بصورت حق
 شکیل است و در تطبیق نه آرد * و عمال بدید * اینجا مراد از ان نماز و روزه و غیره
 * شریعت جمیع شده نه راه راست که حق تعالی برایندگان نهاده و در ان امر نهاده
 * عادت * همه دافعه شده خاصه * قول ابنا و نیا و وجود و با کجوبه * یعنی از بهت
 و نیست بگویم * و اذالم یکن رأس العال فکیف یخرج * این مثل است که شیخ حسب
 حال خود آوده ترجمه آن و فیکه موجود باشد اصل مال پس چگونه بیخ کرده شود یعنی و فیکه
 حقیقت سرخ در دست باشد جس از امور غواهر مثل نماز و روزه چه فایده منتجب خواهد
بود * بیس * مگر * قول ما لجه آه * یعنی در صورتیکه نفس می خواهد که عیب خود خود
 هم نداند و او علاج را در ان کما دخلی خواهد شد * سبب انده * بیاکی یاد
 میکنم خدا را * قول و اعتیاده و اغناه * ای فریاد ای فریاد کس و این منه و ب است
 و منه و ب آن را گویند که بروی از جهت فوت یاد بود آن بواسطه لفظ و ایایا کریم گفته و
 اینجا لفظ منیت و فوٹ منه و ب است چرا که سبب فوٹ منیت بر ان کریم میکند و او را
 می خرد و برای مصوت الف و با بر منه و ب در آخر زاده کنید * قول در بعضی امور
 بی نگناه آه * باید دانست که اینجا از بعضی امور اشاره بطرف سفارش خویش شیخ
 است که بد و شیخ بشیخ فوٹ بود پس شیخ در جواب سفارش پدر و ز رگراد خود
 می نویسد که قبله گاه آن سفارش را محض بصادق خود میداند * قول ابصال نفع و دفع
 ضرر آه * ای بر فقه یکد رسانیدن شیخ و دفع ضرر از لوازم ادنای مرتبه حق بنی آدم و نظر
 خرد ثابت و متحقق است پس چگونه قرابت و محبت و غیره را در ابصال نفع و دفع ضرر
 دخلی خواهد بود و هم شکر خدا اگر بنده را نسبت خویش معلوم باشد حقوق ثابت است

* تذوین نامه سیوم که شیخ بوالد ما حد *

* خود در واقعه والد خرد ارقام نموده *

نموده * معدوی * خدمت کرده شده سن و یای منکم است دران * مخدوم الانام *
 خدمت کرده شده مخلی * مخلی النامی * دراز کند اندسایه بر راور ایمنی سنایه شمار * ظلمات *
 نام یک حاصل مصدر * قول شهرستان ضیاء گلستان نور است * مراد انزان بست *
 * لغت * پاره از هر چیز * قول کاروای شای طبعی عصری داشت * بنی مرگ والده مرا *
 حسب * خواهش طبیعت عصری کشان خواستش در حالت نعم حربی قراری ولی نابی خواهد بود *
داشت * شطر * پاره از هر چیز * قول بصر تاج کلام دارد * ای بصر نخجده ارود *
 * و جداولی المظنن * یابده مطلب و وجدان مصدر است معنی اسم فصل و یای نسبت است *
دران * تسایم * کردن نهادن حکم یعنی راضی شان بهر چیز آید * قول ظاهراست که آن *
رموز دان آه * ای ظاهر است شمار اگر واقف امداد کار خایه پیدا ایش همسید و از ابدا ای *
شور خود تا این وقت در یافت کنده حقیقت مرگ کفایت ادر آی و خلی نیت بوده فتمت بلند *
خود ادر خوشنودی علا عرفت نموده اید در خی از ین حادثه نشده باشد * گو * زمین بست *
 * قول جمعی را اگر در شب طبیعت و گوشه بست نامه * بنی جمعی که در جمع انود عرفت *
تابع طبیعت خود اند و عقل خود ادر دخل ند هند * عالم الیقین * علیه که شک اند اضن کسی *
زائل نشود * هوان * خواری * سباح * بسیار سیر کننده * معرفت آزمای *
بهر کیب مقلوب ای آزمایده معرفت و مراد از ان مرد عارف * عبار گیر * سده گیرنده *
و آزمایده * سفر عالم قد س * مراد از ان مرد باید دانست که در وین اسلام *
ثابت است که بی صبری و دگری مرد در اضر می رساند لذا اشیخ درین مقام از گریه و *
بی صبری در واسع می فرماید * محققان میت و مخلت * انبیاء اولیا * ایما *
اشاره کردن * قول چشم اهداد * دین قول چشم معنی امید است * جاده * راه *
بزرگ * غیر مضیه * نابسندیده * سرایر * جمع سیرت آنچه بنیان کرده شود * قول *
راه یافته سرایر معنی آه * ای واقف از ای آصفی * نهان خانه شعبیت * نهان خانه *

نشد و قدر بذلقتا * اذا ختن * تو که الفتای کلمات قد سیه * ای آموختن نصائح قد سیه
حاشا * کلا * این هرز و کلاه برای احترام و از کار از کلامیکه بعد و قبل آنها واقع می شود
تیره گره * یاد ده * نصیبت و برای ماتم زوگان * اسیر طبیعت * تابع طبیعت
در یوزه گری * گد اهل * فیانی * جمع فیفا صحرای فراخ * آطال * جمع طیل دیوار کله
عاکهان * جمع عاکف قیم * مساحه * مدگار * تولد و مفاد و شریفه ایسانی بزیارت
فورا آه * باید دانست که شیخ مبارک بعد فوت زن خود بجهت افسردگی خاطر دو باره
حرم زیارت یکه منظمه و غیره اشاره در خط خود که شیخ ابوالفضل نوشته و ننوده ابوالفضل
بی دین در جواب آن می نویسد که حقیقت شناسان و وافتقان معرفت را کجا اذن زیارت
یکه و قیوه انبیا که بخیر آب و گل و سرای و امیران بنسند داده اند پس شمارا که حقیقت
شناس هستند هرگز زیارت یکه و غیره مناسب نیست * تو اینها آه * ای با وجود قباحات
مذکوره اگر مرا از امورات سلطنت فرصت حاصل شوی در عالم ادینی در استقامت
و به آن فکر ماکرده سرانجام این سفر می نمودم فقط

* تشریح فاصله چهارم که بشیخ مبارک مرقوم گذشته *

دانشی است که این نامه در جواب نامه ایست که شیخ مبارک بعد انتقال والده شیخ
متضمن توبیخ بشیخ نوشته بود * ملاذی * ملاذی بجای پناه و یای مهلم است و روان
داست بر گانه * همیش ماند بر گات او * صبر کش * صبر دور کننده و صبر کشنده
حقیقت * محببت * تولیه توبیخ گاه توبیض و تسلیم نیز خرامش شود * ای مرا
مرتبه توبیض و تسلیم که عبادت از سپردن امور خود بیدای تعالی است حاصل شود * تو
ذات الکمالات * از اینجا که شیخ مبارک آن قدر کلمات حاصل کرده بود که گویا ذات
کمالات شده بود اینها و ابوالفضل ذات الکمالات فرموده * تو له با بهمان *
درین قول نظر باینه نوشته مطوعه غلط طبع شده بجایش ما بحرف میم جایز نوشت فقط

تذکره تشریح نامه پنجم که بشماره مبارک ارقام یافته *

* قوله سلامی چو اطلاق تو شک بود * این قول سبب است و خبر آن * قوله بآن قبله *

و آسان برساند * مستهام * حیران

* تشریح نامه ششم که بعد از فتح بخارا خانان دیگران یافتند *

ایمان است که این نامه بعد از فتح دکن و غیره که خانانان با تمام آن رفته بود منضمین اظهار بهجت و
صبر و سلوی ابراز نمودات و انقلابات زمانه که در اثنای جنگ با لشکار خرمیج و نصرت
روانموده بود و در بیان آن در کتاب القبال ماورد شده و در کتاب الحوادث من افاقه علی صعد

ترجمه مصرع اول بشارت باد ابرار به تحقیق بخاورد و اقبال آن چهره اگر وعده آن کرده بود

* ترجمه مصرع ثانی و ستاره بزرگی از کناره برتری بلندش یعنی فتح عظیم بطور رسیده

* نور حدقه * روشنی سیاهی چشم * نور حدیقه * شکوه باغ * قوله بمقرون بالوت

تنبیث آه * این قول فاعل میگردد اند یعنی کسیکه نزدیک هزاران تنبیه و غیره هست

و از این اشاره بذات خدا نموده مشهود خاطر شامی گرداند * قوله اللهم حبیب اهلک و

یسر و صلاک * ای خدا حاصل کن امیدهای او را و آسان کن ملاقات او و اصل اللهم

بیا اللهم * بوده حرف نداء را که یا است حذف کردند و عوض آن می آورده اند * ملائکم * بر یکدیگر زدن

موجهای دریا * قوای * بیانی شدن * تراکم * انودش * قوله نشر خواه * درین

قول بعد از نشر نفس لفظ خاطر به نحو مطبوعه و فروگذاشته شده باید نوشت و مراد از آن نشر مقصود

* اللهم كما تورد العائم الجسماني بدعير دنة والمات الروحاني بقول عید * ای

خدا چنانچه روحش کردی و دیار اسب فتح او همچنان روشنی کن آخرت و اسب درازی

عمر او * قار * سست * قوله درین مدت آیام داشت آه * ای داشته بود

* قوله زار زوی تو سالی بقیت روز و زانهار نور و زی تمامت حد سال * ای در وصل تو

یکسال مثل یکروز است و در فراق تو یک روز مثل حد سال * شامت * شد

تن بر مرکوبی که بکسی رسد * تَنْبِیْزُ الْأَخْطَالِ * بسیار خراب * آه * جمع صد و دشمن
 * لَا حَالُ * بیوده * اشْقیا * جمع شقی بد بخت * قوله تَنْبِیْزُ الْأَخْطَالِ * کافی است
 خدا که گواه است * تَشَدُّتْ * پریشانی * تَوَزَعْ * پریشانی * کات *
 موت * قوله تَنْبِیْزُ الْأَخْطَالِ * یکصد و ده * ای * بی شک هزاران وجه موت بر حیات
 فوقیت و فضیلت حاصل کرده مرغوب طبیعت من شده بود * قوله یهات * این گاه *
 معنی دور شود در قریب بجای افسوس استیصال می شود * هرزه دوانی * بیوده گوئی * قوله
یهات یهات * آه * باید دانست که قائل ازین جا که بر می فرماید از تو همی که از کلام سابق
 او متوهم می شود و آن قوم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب توجه باطنی
 و بعثت رنج و سختی شکار داد از دنبال چنین فتح کرامت فرموده است لَمَّا ابْتَدَأَ الْجَوَّالُ که
 اقبال شاهی آلی آخره ازین قوم که بر می فرماید * لَطِیفٌ وَ دُغْنِی * یعنی این فتح مهربانی پوشیده
 خدا بود * أَسْرَعَ * زودتر * شَدِیدٌ * جمع شد بد سخت * تَنْکَبُتْ * رنج
 * مَنْعَمٌ * چیزی بلند که عروس را بران نشاند و جاوه دهند * قوله یابند دست آه *
 این جادست معنی قدرت * مَحْاسِنٌ * جمع حسن یکو * تَوَدَّلَ * دراز شدن * کَرِکَاشٌ *
 مشورت * صَوَابٌ * اما * مَنْوَبٌ * بطرف صواب مصدر و بعضی مفعول * اَوَّلَیای دولت
 قاهره * این جا مراد از آن خَانِخَان و هَرایان او * دَمَارٌ * هلاکی * مُجَارٌ * جمع
 قاهر کار برکننده * زَوَلٌ * اِجَالٌ * زَوَلٌ * عظیم کرده شده مصدر و بعضی اسم مفعول
 * عَارِفَانٌ * دَانِیَان * بِیْمِرٌ * بِیْمَا * هَرَجٌ و مَرَجٌ * فَهْ و خَلٌ و مراد از آن این جا
 شکست خَانِخَان و غیره * اَتَاکَا * بَکَرْدَن * جِیَابَان * جَمِن * قِسْمٌ * حَصه
 * وَانِی * کامل * تَسَطُّ * حَصه * اَدْنِی * بزرگ * اِحْطَاطٌ * بهره حاصل مصدر
 * بِک * بِک * قِسْمٌ * بِیْت * بِیرونی * قِیَاب * جمع قبه بنای گرد آورده چون
کبده و غیره * رِکَاب * نصرت * قِیَاب * رِکَاب * نظرت * مَدَّ * بَدَب * تردد

مرد و جنیدن * احوال تدبیر آنها * احوال منسوب به مرد و دوزلزل * طینت *
 سرشت و خلقت * برادران طینی * برادران حقیقی * آلا * جمع الی
 نعت * عظمت الاله * بزرگ است نهضت خدا * بقعه * ناگهان * صلح * آخر ماه
 * غره * تاریخ اول هر ماه * مواکب * جمع مواکب * گروه سواران * مواکب انجم
 ثواب * گروه سواران که هم چو سواران زمین اند * کوره که خاتم پور * نام های * قول
 پوری که شهره * کشته نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * قول از میان
 محاسن اتفاقات آنکه * این قول مبتدا است و قول که یک مرتبه بفته در صلح بهمن ماه
 قاصدان چو دهری کشته این مرده غیبی رسانیده خبر آن * قول در اصل کمال بهجت
 دوست و دشمن مساوات پیدا کرده بود * یعنی این قدر بهجت و شادمانی حاصل شده
 بود که در میان دوست و دشمن امتیاز باقی نمانده همه با دوست معلوم می شدند چنانچه
 علامت غایت شادی بهمن است * قول علی المرتضی العبد المکرم * ای یغوری که نام
 هر یک گرفته شد * جلالت * جستی و جلالی * آخرت * نیک کردی و مراد
 از آن تحسین است * قول الحمد لله حمداً مقبولاً و شکراً مقبولاً و مدحاً مقبولاً *
 بسیار ستایش و شکر ثابت است برای خدا * اخوان * جمع اخ برادر * قول
 که خدمتی از شما بپذیریم آه * ای شکر خدا که آنچنان خدمتی رسید که همان خدمت
 از برای بزرگی تقصیر شما پیش برادران زمان و جهت حسه بردن ابناء و زنگار که
 حسب ظاهر نسبت به شما بر بلند داشته باشند بی انضمام خطاب و غیره خوب ترین وجه
 صورت است * باینکه اوضاع * باسان زمین مورد * مشتها * نهایت * مغبنا *
 آرزو * پنجه اریان * کسانیکه دو سپردگی آنها پنج هزار پیاده یا سوار که معین باشند
 * قول ضمیمه آن * ای همراه همان خدمت شد * قول که این لطیفه بود آه * ای خطاب خانانانی
 مهربانی پوشیده که خدا بود که بی شک باین عالم آورده شد * قول و در عالم اسباب

حرام حکمت پناهی شریک ندارند * ای کسی را در عالم اسباب بدانند
 خطاب شما حرام حکمت پناهی یعنی حکیم ابوالفتح شریک ندارند * قوله اگر چه در انعام و
 انصرام آن بعضی دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد * یعنی اگر چه در مذبح ظهور همان
 خطاب مدخلی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم مکدوح باعث آن شده اند * بدرقه * راهبر
 * قوله کنی همان است آه * ای فی الحقیقت به بدرقه توفیقات الهی مصدر امری شده که آن
 امر و پیدا کردن شفاست و شرفست و بلندی مرتبه و بزرگواری شایزد صاحب عقل و شرف
 بهیچ وجه احتیاج این چنین جریات مثل خطایب و غیره ندارد و آن امر ظهور فنی است که بسی
 شما ظاهر شده * اعتنا * گم راه شن * قوله همانا وقت آن رسیده آه * ای
 گویا حالا وقت آن رسیده که خدای تعالی با ظهار چنین فتح بایانت شما ظاهر ساخته اهل حد
 و اعتناست را اگر می گویند پادشاه اهلی کس را این چنین مرتبه عظیمه ظاهر نموده معترف
 این معنی که خان خانان و اقلی قبل این رتبه نیست نموده غیب دانی پادشاه و آن اینک پادشاه
 اول از بشره خان خانان فضیلت و جلالت او در یادته جمعه مدلوله سر فراز کرده بر
 دوران و نزدیکیان خاطر نشان ساخته و وجه شوق و تشریف شما در نگاه سلطانی بر سائر
 ارباب دولت واضح و مبین سازد * مصدر * در دست و نهاده * کشنده * که
 * قوله دیوانه * نام غلام خان خانان * موشح * آراسته * مطوی * جمع مطوی
 پیچیده * فمادی * جمع فمادی * ارباح * مالکام * راحت * قوله
 به شخصی الحرام بخانه الکلام رسیده است * ای از تمامی مدعی بخانه خط رسیده شده * علا
 برده * قوله از مضمون آنکه موشح بنا کید است آه * باید دانست که خان خانان به مجرد وقوع
 فتح خیلی جت آمدن خود خدمت شاه شیخ ابوالفضل بمانکیده است و سبانه تمام نوشته بود شیخ
 آنرا مناسب و ناملائم پیدا شده باین طور انکار آن می فرماید که هر چند در آن باب باستان نظر
 ملاحظه نموده است اما مقصود آن واضح نگردد و اندان امری که کشف پرده از جرمه بمان

همان مضمون نموده یک طور تسلی بخش خاطر مقرر دهن توانم بود حاصل نشد زیرا که هرگاه
 بنایت ایزدی مراد چندین سال بر آمده باشد بدین زودی اظهار شد در باب آمدن
 این مدد خلافت عقل و قیام شناس است * در خانه * یعنی درگاه و لفظ در را
 باضافت باید خواند شیخ مشارالیه بازمی نویسد که بآئی حال ای به حال چون رای شکار برین
 است که اظهار این معنی مضرت نیست و احتمال دفع دارد و زودی آید شکار ابر خوش قدم بومی
غل سببی قرار داده بعض پادشاه ذی جاه رسانید * زود مورث استحباب عظیم و
استغناء چشم آه * ای موجب بسیار تعجب و باعث بسیار حیرت بندگان و الا شده
 * تو له داد خنی وری داده آه * ای هر چند بعد از آن حکیم به نام بسبب دوستی خالص خود
 که شما است عبارت آرائی نموده بدرگاه پادشاهی و در مقدمه رخصت ایشان آغاز
 عبارت و پذیر فرموده اگر چه عقیده ایشان آن مقدمات نافع از آداب اجتماعی فهم ناقص
 من چنانچه آن مقدمات رفع تعجب پادشاه گردد و مضرتی هم نرساند * مخلصان اجتماعی *
بهر کرب مقابله بغنی و غضا مخلصان و بای نسبت است در ان * سه اد * دوستی
 کردار * وجه و جبه * وجه تویی * تو که ظاهر است آه * ای ظاهر است که در طلب رخصت
 خود بخاطر ایشان سببی توی مرکوزه باشد که بخاطر این مخلص نمی رسد حتی که بعد دو روز
 از طلب رخصت معتمد نوال دیگر مقرر عرض داشت شما ترغیب توبه پادشاه بطرف کجرات و
 فرستادن راند و غیره که آن نشانی بر بنایت پر آگندگی خاطر ایشان باشد بنظر شاه
 در آورد * تو بعز قائده انه ایسم لو تلموه عظیمه * قسم غرت له او بد دستی که
 آن قسم بر این قسمی است بزرگ اگر بداند * آرا * جمع رای * کبیر * نامه * بازی المنظر *
 ظاهرا * مسند می * خواهید * تو که باطن و انتم خاطر * پریشانی دل * تو که هر چند در نظر
 اخلاص آئین آه * ای هر چند در نظر اخلاص آئین از شما خیال و اعتقاد مقدمات مذکوره مثل
 اراده آمدن شما باین طرف و در خواست توبه نمودن پادشاه و غیره بطرف کجرات

ستم میدانم و به یقین میدانم که رای ناقصه عجله شکار مستعدی این امر شده است چندان
 پریشانی باطن حاصل شد که خارج از بیان است * مبادی عالمه * ملایک و عقول عشره
 * قوله اعلام روحانی و الهام ربانی * ای باطلاع غیبی * منه * حای و زمین باد
 * ریاض * جمع روضه مزار * دود * درخت بزرگ * ازار * جمع زهر شکوفه
دکانت تازی * مصانع ازای * کاری گریهای خدا * کنکن * حای پنهان شدن * مملکت
جلالی * مملکت اکبری * تغالت * جمع نقه خوشبو * قوله هر چند از مبادی عالمه است
 ای هر چند در هنگام جنگ ملائک تسکین من میدادند که چهل سال قدیم سلطنت اکبری را با
 زینت و زینت داشته اند هر اینده مخلصان حقیقی این دولت عظمی از حوادث روزگار
 و ریشه الهی بوده و همیشه خوشحال خواهند بود اما سببی حوصلگی از رنج نجات نمی یابند
 * مکارم * جمع مکرمات بزرگی * قوله داد از مکارم اخلاق آه * ای فریاد از بزرگبهای
اخلاق و نیکیهای استغفار شما که دست ظلم در خانه آنها ضمیر من دراز کرده شود و عهود
 معرفت را که به عبادات و طاعات سالها در نگاه الهی بهم رسانیده بودم و از
 چند روز در زمره دنیا داران شامل شده ام سراج برافنده یعنی اخلاق شما صفاتی باطن
 مرا بفراغت بروند و در امور دنیاسنرق نمودند * موجع * نغم خواری حاصل
 معصوم * غواهر * ظاهر کردن * عبد الرزاق * ممودی * عبد الرزاق شیرازی
 زیرا که منور شیراز را گویند * قوله چون بیان مقدمات مفروض داشته آه * ای چون
 در باب گوچینندگان شاهی و غیرم مباغت زباده نموده بودند انداخته بجز خاطر ناقص خود را
 بر طرف نهاده با اتفاق دوستان خالص دست اتمام بلامر کردن آن مقاصد زده بعد
 گفتگوی بسیار که تفصیل آن از خلوط بعضی دوستان معلوم ایشان شده باشد رای پادشاه
 بر توجه رایات بطرف مالومه بعد جشن نوروزی و فرستادن خوانه و غیره قرار یافت
 * مالومه * محبوبه * قوله چایچال مواهب آه * ای امید از بخششهای بزرگ الهی توبست که

عالم مقولات آه * ای پیش از آن که در عالم غیب که عقل را در آن دخل نیست بروی
 برود * چو دهری کشا * نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * شهاب الدین احمد خان *
 پسر گلان محمد خان یازی است مرد سخی و دایر و مواضع و صاحب خصال ستوده بوده است
 اولاً بمنسب پانصدی پانصد سوار هم فراز شده بود و بعد از آن در سال نهم از جلوس
 شاهان خان مذکور باضافه مرصع پانصدی و هزار سوار عربت یافته در سال سی و نهم
 سده یک هزار و شصت و هشت این جهان فانی را که است فقط * نادر دوت * نام جانی
 * ریاران * جمع رباری قاصد * علی نسق المسطور * ای بر ترتیب مرقوم * قول این
 نوید بهمت بخش * بنی فتح کجرات * فرار * گرختن * ملا سحر * جمع مانون ددر کرده شده
 از رحمت خدا * کهایت * نام جلایی که در انجی عقیق پیدا می شود * نوادی * نواد دل ویای
 مرتکم است در آن * تَكْمَلُ لِلَّهِ * وَتَكْمَلُ لِلْمَسْرَةِ * از جهت کمال خوشی و مسرت * قوله
 ان شد * ای آن رنست * قوله دی زده آه * زرد در من شمع طوبی علط طبع شده بی یس بز باید
 نوشت و اگر بطور استفهام انکاری معنی زرد بیان کرده شود و شعر آخرسانی آنست زیرا که در آن
 معنی استفهام انکاری متذکر است * جواب * بسیار بخنده جواد بخنده بسیار بخنده در هر
 زمان * مسؤل * سوال کرده شده * بِلَطْفِهِ وَعَطْفِهِ * مهربانی و مهربانی خدا * ودایی *
 جمع و ایضا * صَانَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْآفَاتِ وَالْوَاهِي * بخدا را دور از آفات و واهی
 * کما و کذا * ای از روی چند کی و چگونگی * سِرَّ اَوْجِهٍ اَوْ خَلْوَةٍ وَ جَلْوَةٍ * هم از روی پوشیدگی و هم
 از روی ظاهر * اَلَا هُمْ قَالَاهُمْ * اول کار ضرورت بر بس از آن کار ضرورت * قوله کلمات و مرآت
 حضرت فرموده آه * ای بار اباد شاه فرمودند که مناسبت بندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن
 بواسطه لوازم سلطنت که رعایت ضابطه الامت قاعده بندگان پیش دید نظر ستمه انصرام
 سهام می فرماید ازین جهت فرمان حاکمانی با وجود ضرورت آن چه قدر در پرده توقفت نامه
 بود کفایت فرمان ثانی مخصوصاً و چنین هجوم امورات بزودی ارسال کرده شود * قوله روز مبارکی

مبارکی * در لفظ مبارکی حجت بای محبت در حق شکر مطبوعه فرو گذاشت شده بمبارکی باید نوشت
 * قول آئینه صورت تزیین * ای آئینه امور دلت فصاحت * فدست کتاب حسن تدبیر *
 ای جامع تدبیر یک * تفصیل * جمع تبصره حجب * از ازل * و در کردن * مقتضی *
 نقصان * دنیای * تفصیل * تدبیر * مستوب * از ازل * یَسْتَوْفِ عِنْدَهُ الْأَمْدُ وَالْثَقَلُ *
 برابر است نزد خدای تعالی امیر و فقیر * جَلَّتْ قَدَرُ * بزرگ است قدرت او
 * تَوَلَّى * از فهمیدگی و شایق * ای چه از دور اندیشی و احیای عیب مردم گویند و چه از
 دست دشمنی و شایق عیب مردم گویند زیرا که دشمن به حجت اطلاع بر عیب خود خود را از آن
 عیب پاک خواهد کرد * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ *
 جمع دولت * تَوَلَّى * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ *
 همواره بر احوال و دستان ملحق شده که دیگر را از عیوب و محاسن آگاهی داده باشند پس
 چگونه است حال لافه نواز دست برین بسیار است حال آنها که بملاطفت خوانند دنیا با سبب
 خوف نفرت خود را که احتیاج آن هر دو بدست خداست عیوب بعضی ائمه و دولت
 را که آنرا از غایت حرص و طمع و تعالی اینجا عیب را بخود راه نمهند حصلت ای پسنده
 بیان می کنند * طَبَّاع * که جمع طبع در حق شکر مطبوعه طبع شده عَطَّ السَّعْ * بای آن طیان
 باید نوشت * أَلَدَّ * لَدَّ * رُوكَّ * جمع * رُوكَّ * جمع * رُوكَّ * جمع * رُوكَّ *
 برادر * مَرُور * این لغت ظاهر در حق شکر مطبوعه طبع شده بای آن مرور که بعضی رحم کرده شده
 است باید نوشت * كَلَّ * خَسِرَ * لَدَّ * رُوكَّ * جمع * رُوكَّ * جمع * رُوكَّ * جمع * رُوكَّ *
 خوش مگویان آید * ای خوش مگویان را از هوای امان و دین و ایمان خود می دانند و این
 امر در اندک زمان خرابی می چند و چند و نمود و در دنیا و آخرت خَرَاب * و حسرت می شوند
 * عَبَّادُ * عَبَّادُ * عَبَّادُ * عَبَّادُ * عَبَّادُ * عَبَّادُ * عَبَّادُ * عَبَّادُ *
 و انسجی * تَوَلَّى * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ * جمع * رَدَّ *

بعد از قبیلان پس از زمامداری و مراد از ان افلاس بعد از تو کمتری * مبتدی * باقی * شیر *
 چاهک دانه خرمای مراد از ان وافر * شیر * قطره * سینه پر پشت دانه * خرما که در
 از وی روید و انجا مراد از ان المک * شات * جمع شده * در معدن * تولد * ضرر * که بگو
 نباشد * یعنی خرد و از حال که گمانشند * از جا رود * خشه * کایه و بر دباری نماید
 * ابتدال * خواری * تعظیم * طرداری * صافی الرسول و الاکلام *
 نیست بر رسول مکر رسانیدن * بلکه عاده آمده * یعنی عادت خدا برین جاری است که تا
 و قبیله کلمات صدق از مرد باج و بر این کار صادر نشود * شخص دیگر اثر نمی بخشد و فایده کمتری دهد
 و تشریح نامه * در علم که بخان خانان تحریر یافته *

باید دانست که این نامه ایست * در ضمن تمهید ارسال رساله که شیخ در ترویج
 خانان ثابت کرده بود و در دو عالم شیخ که بسبب مردمان ناسخ و خرافی باطن
 اولای بود و منتهی ارقام فصاحت و حالات و بار و غیره * خرافات * رسال و هر چه
 از خاک سازند خرافت و ریزه به ترکیب مقلوب ای ریزه خرافت و مراد از ان اینجا
 رساله که در مدح خانان ابوالفضل تصنیف کرده بود * خال * در میان
 * و دامت * خرافی حاصل مصدر * دامت * زبونی * مصبغ * رنگ
 پذیرفته * ملاطحات رسیده * گفتگو و طریق معروفت * ملک * دانش
 ناتمام و کاف تحقیر است و در ان * ناتمام * کمیده و ناچیز و درین نیز کاف تحقیر
 * هوا جس * جمع * حس * خطره و وسوسه که در دل گذرد * و سوسه * جمع
 و سوسا * ایستاده * تولد و قوای عملی این علم بی حاصل رایج و به مخالفت و مزاحمت
 نمی رسد * ظاهر اباین قول در متن نسخه مطبوعه عبارات غلط طبع شده بجای آن
 و قوای عمل را ازین عمل بی حاصل رایج و به مخالفت و مزاحمت نمی رسد باید نوشت
 یعنی ملک ناتمامک من هیچ وجه مانع اعمال زشت من نمی شود و مخفی نماید که شیخ ابوالفضل

ابوالفضل به خانان ارقم می فرماید کمی بخوابم که از اقامت آن رسا که مذکور به نام
 سب آنکه با وجود زشتی صحن و عبارت آن چون که از نظر قابل دیدم خود را در آن
 برخاسته و غیره که خلاف عادت من است گواهی بیاورم و وزیر بار خجالت پیش خود
 که زشت ترین انوشی خجالت یافته است حق این است که با وجود فهم این
 سخن که خجسته و غیره زشت و خلاف عادت من است قابل ترحم و سپرد رسوم را عظیم
 ناقص قبح این خجسته و غیره سودمند نیست و مانع و تکوین این عمل بی حاصل نمی شود یعنی
 سب دانستن زشتی این طریق از رسومات عرفیه بازمی مانم پس درین امر بکشم و
 چه چاره سازم و ازین مفهوم شد که شیخ در ارسال رسا و عدم آن مردود بود
 * آینه * جمع جلیل * احاطه * جمع خلیل دوست * اعلی * ظاهر ابره درین
 لغت به ضمه مطبوعه زاید طبع شده صرف خلص که به معنی دوست است و واحد و جمع
 بر موزان دایه دوست * اصدق * جمع حدیق دوست * نسبت که آئی * نسبت
 هم چنین * لالی * جمع لولو بر و اید بزرگ * متالی * که صفت لالی در سن سحر
 مطبوعه طبع شده غلط است بجایش ملالی که معنی در خسته است باید نوشت
 * مودان * ادا کرده شده * محررت * ظاهر آراسه و باطن خراب * مشری
 خریدار * اعضاد انامی * قوت خلق و یاری نسبت است در آن * عز * جمع
 غره سپیدی * قول تا آنکه بعضی آه * شیخ بالا مرقوم فرموده که بخانه انورات مذکوره
 نمی خواستم که رسا که مسلو به ارسال دارم تا آنکه بعضی از دوستان بسبب جرح و این
 من یا خجالت یا دانش حقوق آشنائی و قرائتم یا ملاحظه آنکه رسالجات متضمن مدح و ستای
 شما که آنها نصیب کرده اند دشمنان فرستاده اند بعزت قبح و زشتی رسا که من به معرض
 استخوان و قبول در آید یا بسبی و اگر که در خاطر دوستان مذکورین رسیده باشد آن
 سالک ام را تعریف و توصیف تمام از من گرفته بعد آرایش آن پیش آن مشغری فرستاده اند

* قوله با هم ورت این دو کلمه پیریشان * ای خطبه اگر بفرودت اظهار عذر ارسال آن
 و سلمی نویسم هم از جنس مخرجات و وایانست که در رساله تحریر نمودم * حکمت
 اشعاریه * حکمتی که از روشنی اغلب حاصل می شود و هر که را صفائی و روشنی دل
 و حصول می یابد و آنگاه را مرتب حاصل می شود که پیر در وجه از بزرگ
 بتیم امورات از نور قلب دیگران بودن می تواند * قوله هر چند قوت آه * ای هر چند
 دانستی و علم من بر آن می آرد که با کس خاطر یکدیگر را ملحوظ داشته اند آنچه باشد از حسن
 و قبح اطلاع آن بقدر امکان از تصرف کتاب بدون مداخلت تحریر و غیره بشما نموده تلافی
 اموراتیه عند السلاطات بسبب خفایات او شامه کرده آن بطن نیامده نماید اما چه توان کرد که
 بواسطه کم فطرتی و غیر از دولت ایم تصرف و نور قلب متجرب و محروم مانده بصد احتیاج
 محتاج تحریر و تقریر یک در آن مرایه سم و عادت است شده ام و هر چند از علم و حل این
 و سمات مرانج حاصل شده اما چون تحریر امثال این مقدمات یک نوع گشودنی است معذری
 لیه اذ محبت نمی گذارد که ازین امر باز مانم و ظاهر الفاظ آن که تلافی و در متن سبحه مطلوع طبع
شده زائد است * تتمیز * گریزنده * مأذی * آز رده شونده * قوله بهم نرسیدن
 بهمی که اقل مرتبه از اسماع آه * ای اقل مرتبه آن بهم این باشد که با سماع سخنانیکه
 بموجب کم و صافی خود نگاهداشت آن در ول نمی توانم کرد آزرده شود * طاری *
بیش آینده * سقام * جمع مهم تبر * خفایا * جمع خفی پاشیده * قوله و فقه ان
خری * این همه معلوم است بجز جمله بهم نرسیدن بهمی ای ضمیمه آن شرح اندوه
 تنهایی و ضمیمه آن بهم نرسیدن بهمی و ضمیمه آن فقه ان محرمی که از دیدن ظهور یکایع خلاف
 عادت خود که البته در پنهانهای روش و رفتار مردمان ممکن است و در حقیقت آن
 عادت در نهایت خوبی باشد و آنکه آن خلاف عادت مضر حال و الحوار آنکس هم
 باشد بگانه و آواره گریز بیش مجرب و مرالاست لکنه الامانایم * اسقام * جمع ستم بیاری

بیماری * اودی * دوزخ * عذاب * بنده خدا * عبد الطبع * بنده طبیعت
 * عبد الهی * بنده در ایم * قول شده از آلام و آسقام آه * ای اندکی از رنج
 این منی که من در شنایهای پیوده فرو رفته از بندگی خدا بطرف بندگی طبیعت و آمده عنقریب
 سستد آن شده ام که خدا نخواسته ازین مرتبه هم در گذشت به بندگی و در ایم و و تائیر موصوف
 کردم و در قید عجز است در آورده ام زدگی خود را ظاهر سازم * بی نوزگاه * بی انتظامه
 * قوله و اندکی اندک دوات آه * این جمله هم معلوف است است بر جمله و فقه ان معمری
 * قوله سی و چهار سال آه * باید دانست که در آن وقت مدت عمر شیخ مدوح می و
 چهار سال بوده است و مدت نوکری ایشان در سیدگار دو تمارت اه اکبر و از ده سال
 * استظهار الالامی * قوت حلق و این مرد و لفظ را بمنزله یک لفظ قرار داده بای نسبت در ان
 * در آورده * قوله دستی نه آه * یعنی دست و قدرت آن ندارم که باکم خدا مقابله کنم
 * دهم طاقی آن را ندارم که از در میان بگیرم * قوی روحانی * قوت حافظه و تخیل و غیره
 * قوای جسمانی * قوت جذب و اسکر و فاضله و شرح این در کتب اخلاق دراز
 است * بندی * اندکی * تحارب * بایکدیگر جنگ کردن و در متن نحوه مطبوعه تحارب
 بجای تحارب غلط طبع شده * تناقض * یکدیگر را دشمن داشتن * نقاد * شناسنده
 * و نقاد * روشش * اعتقاد الکرامی * قوت بزرگان اعتقاد الکرام را بمنزله یک لفظ
 گردانیده بای نسبت در ان آورده * قوله بندی از تحارب آه * این جمله هم معلوف بر جمله
 و فقه ان معمری ای ضمیمه آن اندکی از اختلاف مزاج و بیماریهای خود ببار مرقوم ساخته حاضر
 شمار اطلاع بخش * افاقی * اتفاقیهو شبیاری و بای وحدت است در ان * غلب * سوزش
 تشنگی * شفا * تدبیری * غلب * اگر چه این لفظ بمعنی بیمار است لیکن این جابجایی
 واقع شدن مراد غلب بمعنی رنج و بیماری است * قوله بی اروای غلب و شقای غلب *
 ای بی حصول صحت * مستودعات * جمع مستودع اینست کرده شده * سلیم دلی *

اسم که در الزحاح بی زبانی اولاد در عالم ارواح کوشش زده اند ارواح فرموده است
 * حقایق کوبه * حقیقت بردو عالم * آصوب * شوارتر * اما * جمع غیر قسم
 * لطفه * بحرینک * بیوی * نزد اهل الما اسم بحرینک که صورت اسما در ظاهر کرد
 و متکلمین آمر احتیاج اشیا نامند و کما آمر اما بها اشیا گویند * اخص * زبون تر
 * سسام * شدریک * قوله و انما آه * بعد این قول کات و قبل لنظ مجرد ان و اد
 در متن سخن بطور غلط طبع شده ای شرح حقیقت انسانی گرداند و اگر در بیان حقیقت بردو عالم
 بدین دعای خیر البشر و آن این است * اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی * ای خدای
 بهما را حقیقت چیز چنانکه هست خصوصا حقیقت آدمی که دشوار تر است لیکن یکسان راه تحقیق
 درین باب انسلم گفتگوی فرموده اد و آنچه از جمع تفامیل مذکور به مقرر و تخرید محققان
راست کش نست می شود آنست که حقیقت آدمی چیز با کیزه و نیک است که بهار است اندازان
نفس ناطقه است سوا ی این خاک و باد و آب و آتش * قوله حقیقت ناسب * ای
حقیقت آن چیز که سابق ذکر کرده شد و آن خرابی و تباہی حال مردم است و زور نفس
در خلات حقیقت خود * قوله این و اساس * یعنی یکی حقیقت خدا دیگر حقیقت انسان
 * اولی النصار * و ایمان * اجبار * جمع خیر یکو کار * ابرار * جمع بر یکو کار * تبیض
اختلاف * مشارب * جمع مشر نوشیدن * مطاعم * جمع مطعم خورون و این جا
مراد از ان بردو لفظ طعام و آب * مناج * جمع مکج نکاح کردن و این جا مراد از ان نکاح
 * ملابس * جمع لبس لباس نوشیدن * لذایذ * جمع لذیذ * مناعب * جمع نعب دنج
 * اعیاد * عادت گرفتن * قوله سببا و فنی آه * ای خصوصا و بقیه حقیقت لذات و
جز مردم ظاهر کنم واضح کرد و که بعلت غفلت و حماقت باده که چرخ دل با کیزه خود ابر ماده
اد و غریبی و رنج های من را احمد لذات دانسته و از سوی بهای چیز خرد و من طبع شده بهای
آن چیز باده نوش * اعوجاج * کج شدن * جیاد * جمع جید نیکم و سرمه * لواج

جمع لایع سوزش دل * بمنارک * در متن نسخ مطبوع غلط طبع شده بجای آن منارک
 باید نوشت * قوله اعوجگی های خاطر آه * ای قیامب خاطر آذروه بسبب مشاهده کذب
 و ریای مردمان و دل ذلت و فخاری اظهار شوق را در یافته بگذشت که بسر کمر نیست
 اطلاع اشتیاق رفته کلمه چند انجمن ذر د آلود نویسد که بشیدن آن از جان غم نا آشنای
 نازنیان هزار ناله فک درنده و عرش گدازنده بر آید * قوله چون ایصال او ضاع آه *
 ای چون در اظهار حقیقت کلی و جزئی بادگاه سلطانی سائر دوستان بدو فاغ بر حوصله و وکلای
 شگفتاسن هستند و ایستادگانی که در بیاری خود و انقلاب حالات مردمان زمانه و غیره که پیش
 ازین مشهور بود اگر ظاهر شده باشد بحر تفاوت اندک نخواهد شد لکن او را ن باب نیز شروع
 نمی کنم * کوره کجاست * نام جانی * مکتوب * بد حال و سختی رسید * محضات *
 جمع عای گنگار * تلمه * جمع ظلم * فستق * جمع قاسم * کار * کوحانی * لوطان قومی
 است از اقاصی * سیکروان * باشند سیکری * قوله به از جانب شهر خان *
 ای چه فوحات که از جانب شهر خان حاکم فوج متبینه صوبه بنگاله که توقیقات ربانی اکثر ملک و جواهر
 آن صوبه و استام و کمال شهرت شده است بظهور آمده و چه خراب شدن سرکشان
 آن اطراف خصوصاً خرابی عینی خان و غرق گشتن او در ریای شور و چه فوحات از طرف
 وزیر خان و صاوق خان که هر یک از تانده و غیره و آن فوای را بدخل خود آورده دست
 ندی از ظالمان و غیرهم که ماه ساخته جای های سخت و دشوار و دشمنان را دارالاسن گروانیده
 اند و چه اطاعت کردن قنوقان و نرستان و پسرزاده خود را بلبشک های لائمه همراه
 ابرایم باشند سیکری بدرگاه شاه و چه بجای در پی رسیدن خبر مرگ محمد حکیم میرزا که یکی از
 سرداران عظیم بودند و اتمه جوان روزگار گردید قطع نظر از یک دوستان و وکلای
 مذکورین باخبار این اخبار کفلی هستند شرح چنین اخبار فرحت آثار بسبب کمال شهرت
 اعتبار بنوشتن مذکور * قوله دیگر رحمت آه * ای رحمت خدا باد بر نظام الدین که

که ادا داده و در هر خط داشتی که تفسیر گفته و فتح نامی است مبد و نگاه و الاخر سنا ده و در این اقله
 اقله ای که بگفتی خود را بهما از زمان شما ننموده و ادا اضا است و اده بود بعد از این حوضه است
 دیگر که ششمن شخرج فتح نامی بوده رسید * تسلیف * تا آخر کردن * ممانعت * خشم
 گرفته و ملاست کرده و محاط بهمین معنی نیز مجاز استعمل می شود * فغانستان استغفار می *
 قوت و وسایل خاص و بیای نسبت است و این * قول در این مقام می گفت انجم آه *
 بعد از این مقام از دیار لغات اقله و در متن مناسب می نماید و اضا است از مقام بسوی اقله
 باید نمود * زاید * کینه * قول اما این قدر است آه * اول گفته ممانعت صومری شما
 قطع نظر از آنکه صورت انواع بر ستم زدگی شده در این مقام اقله ممانعت انجام شده
 مالا کلام تشبیه است باز قول اما این قدر است می گوید که در دیگر هم در این مقام بسوی و بخود
 مذکور این قدر است که هر گاه می خواهد که این دست که تمام کند باز از عالم غیب امری ظاهر
 می شود که موجب فستق می گردد * هوای کلام * نظر کلام * قول بر خن سنان علم آه و زو
 آه * ای اندکی سنان هم اند و زو و روی در آن خط بر قوم شده بود که ظاهر صورت
 مقبولیت آن تو این محسوس هم مخصوص آن مباد و بر اگر بر قدم به خصوصیت آن زمان به
 بدتر خواهد شد پس به بیان زشتی و زبانی آن سنان به دم تو آن زو و خرف
 که این بیان نهایت زشتی آن سنان است * قول و اسیر آنکه بعضی تمامات آه * این
 جمله نموده و جر آن فنون عموم و صنعت آلام بخاطر تر راه یافت * مسابق * جمع صفت سکن
 * قولی آنکه نظر بر ظاهر سنان آه * ای بان آنکه نظر بر پنج و غم این دنیا افتد و در شب به خوابی
 این جهان خسته و محروم نماید و لا و سنگینای روزگار را بیدار کند و باطن خود جای نهاده
 و هرگز آنرا که زود و است خوش باید گذراند و در شمع و زمانه شده یک نباید شده
 و هر چه میداند که در وقت پریشانی خاطر نصایح و عمر آن ناخوش می آید و علی الخصوص و فیکه
 اندکی زمانه در این و در ناخوش شده اند که از ناخوش مرگ می آید که غمناک باشد

نسخ می نماید * قوله را قلن این متعلق را آه * ای باز اینجا که مخاطب و نسبت شود صاحب را
 بی درد و آسایش است لهذا اطلاق پذیرد و چون موجب خیر و خفا را می شود * قوله او اکتفا
 بر وابط و وحانی * در متن نسخ مطبوعه بعد از نظر و وحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض کرم است
 و حکایت فرمان روزگار بیاض واقع شده است بسبب سهو بطبع در بنامه باید نوشت
 چه اگر لفظ ظاهری نوشته نشود قوله محض حرف و حکایت صفت و بیان که ام جمد خواهد شد ای
 اکتفا بر وابط و وحانی در وابط ظاهری آنچه بیان ظاهری که محض حرف و حکایت نویسدگان
 روزگار نباشد نماید و مراد از آن مثل خیر خواهی و دوستی و کینه می تواند شد * قوله لیکن
 چه کند که محبت مقتضی غیرت است * ای محبت من باعث رشک است و را که خط
 علمه حکم ابوالفتح را قام فرمودند و از سه دروغ نمودند

* بارهای گمان *

باید دانست که این نامه شیخ متضمن اظهار رنج و الم خود که در منازعت و رنوده و شلوی
 از قام نصایح حسب خواست های مان و اخلای اجماع مقاصد جان و کور و اظهار
 حالات در بار و کیفیت مزاج خود را قام نموده * قوله انی یا سیم الصمیم یاغ نجیبی *
 آگاه باش ای باد صبح برسان سلام من * ای من فدای فدا و فدا و فدا *
 بسوی آنکس که فدای او شده است دل من و جان من * و قل یا وحید الله هر که غیبت
 از منی * و بگو ای سیم که ای یکتا زمانه از آن وقت که تو غایب شدی تحقیق من * غریب حریق
 فی دموعی و لوعی * غرق شده و سوخته در آتش های خود و در سوزش عشق خود با من
 * فایس لقلبی غیر و جهل مقصد * پس نیست برای دل من سوا ی روی تو مقصدی
 * لغاوت مقصود کی و وصلت مقصدی * و بدین تو مقصود من است و ملاقات و آرزوی
 من * ترجمانی * ترجمه کنده و بیساجی و بای وحدت است و این * قوله هر چه آه *
 ای هر چه اراده می کنی که از شوق و محبت که عقل و حال من باعث پوشیدن آن است سخن

سخنی بگویم اما بگویم که ای اخبار آن شوق فامری شود * قوله لئن عشنا ائی زمن الغلاقی *

هرایزه اگر زنده مانم بازمان ملاقات * لاشکو ما اقایسی فی الفراقی * هرایزه شکایت

آن بزرگم که می کشم در فراق تو یعنی شکایت رنج و الم که در فراق تو حسنه بزم بزم

* قوله که شاد کند بر سر زبان چشم آه * ای که ای اشک بر سر زبان چشم من تار

می کند * قوله آنکه سینه گله آه * باید دانست که بقی ازین شیخ در خط خود که خان خانان

نوشته بود در ماده شماره باب ارسال رسایل نوشته بود پس با فضل و درین خط می نویسد که

آن مسامحت را هرگز تحمل بر نگاه و شکوه من نفرمایند چه هرگاه خود و بعلم البتین بدانم که مراسلات

صوری دستور بایند آن رسوم روزگاد است و علاوه آن در مورد بیکه کمر بست شافل طرفین هم

ضمیمه آن شده باشد پس در آن باب چه جای شکوه است * قوله جنب که خوش طبعی آه *

دانستی است که هر یک بیکه شیخ بخان خانان در باب سبب البلاغ خطوط ایجابی نموده بود و عقب

آن یکم بام بخان خانان نوشته بود که سبب مسامحت شیخ در ارسال خطوط ناخوشی و رنج

است لهذا بخان خانان بدر یافت این معنی خطی متضمن مذمت شیخ نوشت پس درین باره

شیخ اخبار حکیم موصوف را بخوش طبعی تغییر نموده بخان خانان می نویسد که عجب است که خوش

طبعی سبب اشافی حکیم تمام در دل شما بصورت واقعی جلوه نموده از راه کرم شمارا باعث

مذرت شده است * استسلام * آگاهان خواستن * استیلاج * علاج خواستن

* الما صوره و سعه و ر * سخنی که حکم کرده شده است خدا داشته شده است * تو که و آنکه

در باب مرمت آه * سابق ازین خان خانان بشیخ نوشته بود که از بیخه بیکه معرفت

واجب تعالی از آن حاصل شود و از آن کتب که خواندن آن لذت آشنائی دهد اطلاع فرمایند

پس درین خط بجز آب آن شیخ می نویسد که اگر چه فی الحقیقت درخواست آن امر از

من بجز استسلام از جانب و استیلاج از غایت با این همه بهوجب قول مشهور الما صوره

معدود و از فهمیدگی بی خودی نگارم * اخبار * جمیع خبر مر و بسیار بیکو کار * اثر اک *

جمع ترک که بعضی گفته اندی است سپاهیان ساده اند که مراد از این سپاهیان ساده لباس
 و ساده کلاه * آلال * جمع طلق نشان خانه و سرای ویران * مشایخ * جمع مشهور
 شخص ثابور * تولد اصل کار آست آه * ازین جانشین خانه فهمیده گی دی خود می گوید هر چه
 تعلیم می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مطالعه کتب اخلاق که مطلوب شماست
 آنست که هر آدمی بجهت شناسایی خود آشنائی بهم رساند که اگر آن آشنائی حقیقت خداست
 که واقعیت آن دشوار است و در فهمیدن تو اندازی او و بر روی مردمان خوب
 نفس او را خصوصاً جوی که آن آدمی بسبب کمزورت مشاهده آن در احوال نیکو کاران
 زمانه آن و از اخلاق نیک اعتقاد دارد و در میان او رسیده و او را از آن آگاه سازد
 و اگر آن آشنائی کامل نباشد باشد باید در پوشیدگی خوب او را بسامع او رساند
 و این چنین آشنایان را او در زمره خاکساران و بیاهلان که نظر ناقص دنیا داران آنها را
 ناپرسیده اند و طبعه و اگر آدمی را بسبب کمزورت آشنائی با او و نیاید که پادشاه خلعت است
 طلب آنها بید و دشوار باشد آنها را در سپاهیان ساده لباس و در اهل حرف کم باید که
 با ائمه علی شبران روزگار و این شده است بطرف درویش دنیا دار نسبتی
 نه آشنائی باشند باید جست برای اینکه از آنها در محافل مشایخ و علماء و فضلا اثری نیست
 * مردکم عیار * مردم ناقص و سفل * تشیخت * چنگ در زدن * اختصاص * ضبط کردن
 * تولد و اگر در خلال احوال آه * یعنی اگر بعد از تعلیم شرعاً طلب آشنایان بد کورین
 بسبب نایبیت آنها در بیان احوال آدمی بلائی حاصل شود و بیایای روی و نه شاید ناچار در
 دست الطیفان و خاطر جمع محاسبه احوال خود خود باید کرد و حسب طاقت و قدرت خود
 نیکو نماید و بهای خود را بوسیله فکر و تأمل خود ضایع نموده و در مقابل نیکوای نفس نفس
 و در مقابل بدی نفس بدست نفس از روی تحقیق باید فرمود * تولد اگر عیار ایام آه * ای
 اگر خدا نخواسته بسبب موافق این مرتبه هم بر سر نشود و اندکی از عمر گرامی را بپای خود گذرانده باشد

باشد از دست زمار خلاص داده از اصرار مطالعه کتب اخلاق که خلاصه جمیع علوم است
 باید بود * تو که اگر چه پیش این جرت آه * ای اگر چه پیش صاحب عقل درستی نفس به مطالعه
 کتب اخلاق لائق اعتبار نیست و بعینه بحال طلب علمی مشابه است که در این عالم مشغول آید
 تجربه آذوبه کند و طور آن تجربه از طبیب کامل آموزد خود مطالعه کتب طب و کلام و در مقام
 معالجه مرض شود پس بر ایند هرگز علاج افسوس دهنده نخواهد شد لیکن بهر حال مطالعه کتب اخلاق
 بهتر از آن است که آدمی نه زندگیانی بدل و در تحصیل علوم دیگر صرف نماید * تو که کفایت
 که عمر عزیز آه * ای هرگاه مطالعه کتب دیگر سوای مطالعه کتب اخلاق نامناسب است کفایت
 یعنی بسازشت و ملائق است که آدمی عمر عزیز را منحصر و موقوف در آراسگی های دنیوی
 و نگاه بانی نام و نگب این عالم قانی که در حقیقت آن نام و ناموس عینی عینی آخرت
 است دارد * تو که و آید در باب انجام آه * دانستی است که غایتان نامه در باب
 روا شدن مقاصد خود و دیگر ملازمان و پوشیدن اسرار و دیگر مطالب بلوالت تمام
 بشیخ نوشته بود پس شیخ درین خط اشاره بآن معنی می کند و می نویسد که الحمد لله اکثر آن
 موافق اراده و خواستش شماره آمد و نیز خاتمان از حال مرض و بیماری شیخ استنباط نموده
 بود پس شیخ بحسب آن اقدام می فرماید که بر حسب تقدیر چه روز صحت یافته ام اگر
 اراده خدا و من صحت آنست که در طرق تحقیقت مثل عبادت و دیگر کار خیر خواهم رفت
 شکر خدا و الایمنی اگر این صحت مراجعت از کتاب گناه حاصل گشته پس این صحت
 زیاده تر باعث پریشانی باطن من شده است و بهر طور الحمد لله که دل از زنجیرهای بدنی
 تخفیف یافته اگر چه در نگاه نیست روحانی تم چنان است * تو که دل * غافل شدن
 * فرمانت * جمیع تر به جز بانی و بیو ده * تو که اکنون غایت نیست آه * ای حال که صحت
 حاصل شده است غایت آرزوی من آنست که درین حالت پیری هر قدر بقدر عمر که در جهان
 من است اگر و اقی موافق گمان من بوده باش پس باینده عمر خودانی غفلت و بطلان بر باد

گروه نشود * جمرو کند * بالاخانه و در مقام دہلی بالاخانه بودند شست گاہ بادشاہی کہ
 باین آن فرمان ایستاده مجرای کردند این لفظ ہندی است و در بعضی نسخہ جو کہ بعضی
 خیمہ کو چاک کہ اندرون خیمہ بزرگ برپای می کنند دیدہ شد * تولد آئکہ مقتضای کمال عقیدت
 آہ * ای آئکہ مقتضای نہایت شوق و عقیدت آرزوی ملازمت در گاہ کردہ بودید بسبب
 آئکہ هنوز از انجام امورات اینجا کہ رفتہ اید فراغت مکر وہ اید این آرزوی شما آشد رسید
 نامناسب است کہ در جواب آن جرائم فقط

* تشریح نامہ کہ بخاندان نصیری یافتہ در گردہ آد *

این نامہ در جواب نامہ خاندان است متضمن اعلا و جود مدرت و در باب عدم ارسال
 جواب نامجات خان ممدوح و نیز مشرکلا مت و نصایح در باب رفع اختلاف و خصوصیت میان
 خاندان و شاهزادہ و قیقہ بطرست و کن و غیرہ برای تسخیر اطراف است سواد دکن رفتہ بودند
 و در انجا بسبب ظهور اختلاف آنها در ہمی و برہمی ر و نمودہ بود و وقوع و ظهور داشت
 * دایرہ بی پایان * آسمان * نشامین * ہر دو جان * ہوا جس نفسانی * این جا
 مراد از ملن خیالات نفع و ضرر * تولد آن بود آہ * ای سببش نہ آن بود کہ در دوستی
 من خلکی واقع شدہ باشد چہ در دوستی من طبع انتفاع و دفع ضرر کہ از خیالات خام عاقلان
 و از مقصورات نافرجام نا فہمان است ملحوظ نبودہ و ہمین معنی فقرہ ثانی آیدہ است
 * رصد گاہ دہر * کنایہ از دنیا * دخل * دو آمد جزئی * خاقانی * خطاب و تخلص
 شاعریت کہ نام شریفش ابراہیم بن علی شروانیست * تولد شمع از سردل آہ *
 یعنی شمع کی از اسرار دل حاصل خاقانی کہ عبارت از مضامین عالیہ دوست و از
 همان شمع شہر و دل ابرار خاقانی پیدا شدہ و در حقیقت ایمان حاصل وجود انسان
 است پس دل خلاصہ وجود انسان و زبدہ چشم آدمیان است لہذا مناسب کہ از مکر و
 کذب و شقاق آیدہ دل را تیرہ سازند بلکہ بسبب راسی گفتار و دوستی گذار و دہلی تمطیہ

تفسیر آن باشند * قول ظاهر در مراتب آشنائی آه * یعنی از سابقه معرفت که با من میباشند
 بخوبی دریافته باشند که از ابتدای تیز از گروه تجرد گزینان بود و ام چون به شرف الهی بکار
 و یونی متعلق گردیدم از آنجا که خوی تجرد مرا شده بود درین وقت نیز همان حرارت یکسان
 خود را بطرف کج خموشی از صحبت مردم گداز کرده بود داشت هر چند ز میان دود و دودی
مهر با منی کرد من از دوستی نفرت می کردم * قافه بزرگ * این جا مراد از ان
 مردمان ملازم شانی * برادر و نفرت * برادر و غفلت یعنی متفرق هم مزاج * نمی کارم اطلاق *
 کتاب غایب بزرگ و پسندیده * قول دوم آن گوهر سناوت منس آه * با همان
 می نویسد که اول ابوالفتح گیلانی دوم شهاب سبقت دوست در زمان حرارت من تم محبت را
 در زمین دل من گشت کاری نمودند و در من نمی مطبوعه که بجای می نمودند طبع شده * عطا است
 زیرا که فاعل این فعل و دکن اند * قول چند گاه آه * یعنی چند اوقات که بکجا عیش و
 عشرت نمودیم بعضی سخنان دودیش و معرفت که بر مذاق زمانه تلخ آمدی اگر مرا بسوی ترک دنیا
 آوردی باز همان دل گرفته شطاب کاری من فرمودی و درین چند مدت بوی از ان سخنان مهرست
به شام من نرسیده و بجای زمانه آمدی زمان آید که در من نمی مطبوعه طبع شده * بهر اطلاق است
قول باده خوردن آه * ای به مقتضای این که باده خوردن دوستی که دن بدیع نیست بخودی
 خود را که از معرفت و درویشی است از سنج تطبیق دنیا اندیشیده را داده در اصلاح شایسته
 دار دانا بظاهر خود را از نوشن بازمی آورد بر ای اینکه داده دوسی و اما آن در حقیقت خبر
خواهی باطنی است که اشتیاق و کمبود و نخواست که نوشن ظاهری است شایخن * یعنی نیست
 * تقاید * حامل در کردن افکندن و درین جا یعنی بیرونی کردن * ز بی * و دانه از
 * قول دیگر اگر در حقیقت آه * ای دیگر سبب هم خبر بر آن که اگر در حقیقت از گروه دنیا
 داران بودی ناگزیر از سال رسائی کردی بکسی همان بود که اهل غرض و مقلد این نامه از
 هر گروه داده باز از صحبت را اگر م دارد من هم همان نور بانه از نمودت * علامه مراسلات

و غیره با مردمان تجرد مرغی دارم و بشه و توانائی در لوازم آن می گویشم چون کسی
 استاد تحریر نزد من است تا چار لوازم و واجبات رسم و رسوم آن نمرود می شود حصصاً در بین
 و نشسته که بر او غیبی که اسناد و این من بوده است فوت شد * تولد شیشه نامی و مجلس
فهرت آه * ای عزت افزیش که بسبب برگزیده گی و بزرگی ذات فیضی بود و زاد و رفت و نمرود
 با خود زمین آن داشتم که همیشه بقضای الهی خورسند خواهیم ماند و قوع این حادثه آنچنان
 خود را مضطرب می ضربی دیدم که پرده کار من دیده آمد یعنی حالات اعتقاد مروان ظاهر شد
خول * دیوی که خود را در نگار محبت در نظر نماید * تولد کون این بادیه آه * ای به
 از آن که این نفس خول نمودار مراد در خالی با انگنده ازین دنیا تا کار و آن یعنی تا عالم ارواح
 رسیدن من خیلی دشواری در زنگی بسبب قبض صفا قلب وصول میرست مکال
آری گوی * تسلیم کننده پیر منی پادشاه و این اشاده بطرف ذات خود است * تولد
از سوز آن جهانی آه * ای از سیر و مسفر عالم بالا که بسبب ریاضت و عبادت چندین
سال حاصل شده بود و باز داشته خواهی خواهی در گروه دنیا داران شاملی نموده
تولد کی باشد آه * ای کی باشد که ازین نفس جسم فارغ شوم * تولد این دیو سزای آه *
 ای صدای دیو نفس آواره که عمارت از جسم حاکمی ست * تولد این خانه نیم کار آه *
 ای این خانه ناتمام آدم را که تغییر از این جسم ناقص بتوان کرد و در عالم قدس آمد با تمام و
 تکمیل زینت و آرایش دهم * تولد درین شورسایان صبر آه * ای درین جوش و خروش
 صبر از جان خود تنگ بودم و خیال خود داشتم که فرصت آنکه گفتگو و غیره کنم * کسری *
 باره از هر چیزی * نمود خان * یکی از خواص خانان بوده است * تولد کار ساد شده آه *
 دانستی ست که درین هنگام خانان همراه شاه زاده بطرف دکن و جنگ بود و قریب
 بود که فتح و غیروزی نصیب ایشان شود که اتفاقاً از بزرگی و بزرگوار دار و قلمونی زمانه
 نامجا در ظهور حضرت قوری عظیم و عظمی جستم را و باقیست و بعد از وقوع این امر خانان

خانان عرضی مشیر اطلاع مرج و مرج بحضرت پادشاه محسوب محمود خان فرستاد و فل سبانی
به بیانست این حال از خانان بدید در بنجیده خاطر شده اند ابعده از ان شیخ می فرماید که
محمود چنان دشوار نقل کرد که حال در باب عفو جرایم شایع است پادشاه آنچه لازم
دوستی و خیر خواهی می باشد در ان کوشش فراوان و سعی بیکو نمودم * تو چون حقایق
احوال آنها * یعنی چون حقیقت اختلاف میان شاهزاده و شاهسلوک حضرت شاه بنابر ان
از جهت تعریف و توصیف شما که اکثر بهرگاه اقدس نموده بودم شرح میدگی کشیدیم * تو که
بر خود در زیدی آه * ای چرا غرور کردی و از بار کائنات عاریستی یعنی از رتبه مستشار و منصب
ناباید از در پایداری ماندی * تو که همه حرف فدویت * باید دانست که حسب دستور
همیشه خانان در عراض خود در الفاظ و وی می نوشت لله الشیخ بآن اشاره می فرماید
* تشریح نامه که خانانان ارقام یافته اند آه *

این نامه است مضمون اظهار شکوه و شکایت مع تحریر و وجه آن و مشعره قام حالات در بلاد
و نصائح و مواعظ در جواب نامه خانان و فیکه خانان در مهم گجرات و نواحی آن رفته
بود و در قوم گشته * تو که گر چشم خویش آه * ای خانان چون جان از چشم خویش
هم پنهان ست * تو که امروز که آن آرام دوش آه * باید دانست که شیخ بملاکله و شکوه
در نامه خود به خانان نوشته بود که از ان خانان وجه آن گله استنار نموده پس درین خط
شیخ جواب آن می نویسد که امروز که آن آرام دوست عیش گزین را بحسب تعهد
یا بحسب آرزوی تاه هر آن که آنها آن شک فقر از او رس قدما را که نسبت به تسخیر تهنه
بصبار آسان و سهل بود باز داشته تسخیر تهنه را که دشوار است پیش نهاد هست شما که دانسته
رخ و ترد و دوشهت و پریشانی و توزع خاطر بسیار باشد پس درین حالت پر ملالت که
نصیب دشمنی هم مباد چگونه دل دانا و عقل دور اندیش اجازت دهد که وجه و اسباب
عده را که سابق ازین در باب فرید آن ایای و استغفار می رفته ست شرح دهم * تو

اگرچه به سبب دست آه * ای اگر چه با الهام و گواهی دل پاک من که همان الهام و گواهی آزموده
 من نیست و بشارت و خوش خبری او بای بی ریا که راست گفتاری آنها قیاس من است
 نزدیک رسیده که خاطر شما از هر نوع رنج ربانی یابد و بشارت وانی و کامرانی هم آن خوش کرد
 پس باین همه دریافت آنچه بی باکانه بسبب غلبه محبت و محبت عدم دریافت خرد و نفس
 خود از وجه شکوه و غفلت شما درین برکت در نامه نوشته ام ادنا سبب آن این است
 که دل خود را به تمنای محبت بیدار از جهت حب کسی آلوده اند و بسبب بعضی کسی آلوده
 با من نمی سازد پس محبت همین عادت بی باکانه هر چه خواهم بلا تا مل بشمارم و ثانیاً
 سبب آن این است که از آنجا که سابق باطن شما را با غبار غفلت بشمار عین مشغول و
 بزم کار و یاد و شورش انداخته بودم اگر با نفس نیز در این صفا و وجه آن شکوه کوتم کتبش
 دارد و در آئین کار داناتان به نشامی وقت مطهر نخا ام بود و در دست داد قبل قول در
 عین مشغول و در متن سخن مطبوعه زاده طبع شده * قول بکن چون دوستی اینس آه * یعنی چون
 دوستی من از طرز و روش منافقان علیحدّه افتاده و ظاهر و باطن من یکسان است ازین مهر
 خواش چند مثل اظهار نیت و خطای دوستان که خلاف طبع مردمان دنیا ساز است بخاطر نامه
 گوی من و اهرام یاد که بدون اظهار و ناردانی آن خاطر ام آلوده می شود * قول آنچه که روز
 باز از مردمی آه * ای آنجا که در منزلت مردمی و متاع دوستی است من هم در این سبب داشن
 مردمی و مروت از پیش خود شرمیده نیستم و چنانچه ندادم و از آنجا که هر چه نظر به عالم و عالمیان
 می کنم در جوانمردی و مروت نزدیک و قریب شما نیز کسی را نمی دانم پس ازین جهت
 بعات بی اعتنائی شما بی در خاطر همیشه شادان من بابت و نخواهد بود و چرا بابت با وجود دعوی
 در یافتن حقایق و دور روی مردمان زمانه از کبر و اوت زمانه رنجیده کم شدن کار ناحی شایان
 است * قول تا شام حاشا * در باد پس و در باد بینی چنانکه نام مردمی باشد امثال شکوه
 و غیره که آن تواند گشت بی هرگز تواند گشت این قی بطور است شام از کار بدست پس چنانکه

جائیکہ گاہ از نام دینی در گنہ شد باشد و شرح و انبات آن مردی لشکر بگردار خود ثابت
می کرد ز کمر شکوہ و شکایت مهر جوست ازین عبارت شیخ اشرف بخاندانی خودی کند و
میگوید که باوجود دینی اعتدالی و بی پرستی شکر شکوہ را بدل مروت منزل خود راه نمی آید و
زیرا که هر گاه مردی بکمر دار غیر خواهی من در حق شما ثابت شد و پس بگوئید باز شکوہ را
بمردان و غلبی خود کند که هر گاه شکوہ شما بابت خوف جانی که عبارت از تحمل و بردباری
است تواند بود تو که خیرت ذاتی * خیرت در سیر مطبوع غلط طبع شد بجای این خیریت که
یعنی یگونی است باید نوشت * تو که در مروت آه * ای چنانچه شکوہ یک ذاتی افزایش داری
من نادان سم در محبت شما افزودنی دارم * یار فروشی * گایه از تعریف کردن است
* تو که خجالت خود می گدازد آه * یعنی تو که خجالت من نمی گدازد که از مقصد تعریف خود دور
باز او راجع این جهان که اگر فضا از آن دوری گفته آمد مشتریان پوست بار بهای گران خریداری
می کند سخنی زخم و بعد لفظ جان حرف کاف در متن شو شو و سهوشه و نقل لفظ مشتریان زاید
طبع شده * تو که هر چند طبعیم آه * ای هر چند بایستم مرا بطرف خود سرائی و خود ستائی
ترغیب و تحریص می کند لیکن بدکم که مرا کار موافق حالت خود که مقتضی چنین امور است نافرینا
نیست و بر طبیعت من غالب است باید کرد * تو که سجن اله آه * نقد بر این سبقت
سجن اله بوده است باینکه یاد می کنم خدا را پس فعل را حذف کرده مفعول ملکی را می گویند
و اکثر سجان اله در جای تعجب و حیرت می گویند پس شیخ بنظر حالت برخورد و وارستگی
سابق خود را خوشی صحرائی قرار داده می گوید که سجان اله من و یار را اینهمه شادمان
و در زمره آباداران داخل نمودن و در محله ای که کمره شکایت و غیره انداختن چه حکمت
است تا مرا از آن سبب به قصد شکایت از خیر ممتنع مانت سپاه کردن و چندین سخن را
نوشتم واجب آه * تو که تو از این لباس آه * ای تو از این همه وزارت و غیره
* تو که ازین و دین حریفی آه * این از واجبات و لوازمات همه وزارت که مذکور

نامه مات ملازمان و درگاه و مذاکره امورات بارگاه است سخن چه گفته آید * قول توبه
الغایت * درین قول و او غلظت میان توبه و الغایت در متن نسخ مطبوعه فرو گذاشت
 شده باید داشت ای توبه و الغایت شای که به نسبت شماست * قول نامه مجراست *
ای همه نامه شکار روان کرده است و مقبول بارگاه سلطانی است * قول و چگونگی
مجر است آه * ای بطرز و قاعده شایسته مجراست زیرا که جمیع امر و غیر هم که کس غلات
 شما کرد در بارگاه و الا نوشته اند به موافق متد ار خود در دل مهر منزل بادشاه جا کرده است
 * دولت خان * یکی از رفتای حاکمان بوده است خان که کور و باب یهودی او شیخ
 نوشته بود پس شیخ در جواب آن می نویسد که حسب نوشته شما در حق او سفارش می
خوب کرده شد * قول سخنان قدسیه نفس الامریه * ای سخنان حقایق و معرفت
 * حصار در خانه * حاضران بارگاه * آجیان * جمیع چند بگوشت در روز و شب * قول
تبدیری گرامی می شوند آه * در متن نسخ مطبوعه می شوند ظاهر اعلا طبع شده بجای آن می شود باید
نوشت ای بادشاه که یادی فرمایند و حاضر می مانند از بیعتی اندکی گرامی در مزاج بادشاه می شود
قول این حق را وسیله چندین باطل می گردانند * ای این صحبت مرا که گاه بگاه یاد و ایشان
 دست میدهند سمایست کنندگان و روز مانی نیست من به دست بادشاه و صلیب گفتن اینک من
 به او احرص و عیش و عشرت مشغول ام بدرگاه می گردانند * قول نیک ذاتی و خوب سیرتی آه *
ای بیان نیک ذاتی در غیبت مخمور در برادر گرامی حکیم بهام است * قول جهان فرو رفته
است آه * درین قول رفته در متن نسخ مطبوعه ظاهر اعلا طبع شده بجای آن نهفته است
ارقام باید فرمود * مباری * درستی * قول امروز کار به شغل صورت افتاده آه *
ای دین روزای محرابه انتظام گزیده در یافت و تجربه موقوف است به دعا و عبادت
قول آن نفس کجا است آه * ای آن شخص نایاب است که به مصاحبان خود بگوید که عیوب
 من بمن آشکارا شده بخیزد آید که ناشی است و در غضب هم از من ظهور رب لیکن شمار این قدر

این قدر که شش ضرر درست که مردمان بی غرض و کم خشم گوی اما زینت و قدوت عیب

گفتن شما حاصل باشد

تشریح نامه که بخانها مان نصیر یزید افنده ره والا آه *

دانستی است که اهل نادر است مرخص نصائح و مواعظ و جواب نامه خانها که مشعر
درخواست نصائح بود * تولد آنچو در باب ره نمونی آه * باید دانست که خانها در خطی
که بشیخ نوشته بود اثره چند در باب درخواست هدایت و صلاح و بهبودی خود که در هر دو جهان
بکار آید تحریر نموده بود پس شیخ در جواب آن از روی انصاف می نویسد که ای پوئنده
خود راه راست نیافته من که قصد رهنمائی و یگویی کنم گویا این معنی اقرار بجهت خود کردنی است
میان من و دارالامین البته باید بسیار است اگر چنگ نزدیکی بودی تا البته در حضرت مرای
هدایت رفتمی چند آدمیانه می توانم کرد * بخت گرمی * مدد * تولد محاسن جویای مقصود *
قل لفظ جناب کاف بیا به ده متن سمه مملو و سهوشه باید نوشت * جمال وحدت * مراد
از آن جمال اکبر پادشاه * تولد چون طلب و پیش پاغن آه * یعنی لیکن چون استند و
آباد کی خبریت و سعادت از ای ده طبیعت من مرکز بود تا میدات الهی و غیره مبادون
آن شده چنین و چنان کرد که این بی راه بر آه حالا امید است که مهندسی کرد و تولین بی راه
بر آه آمد نرم مهند است که همه لیکن و غیره است * تولد ای برادر باران در رحمت الهی آه *
ازین جا آغاز بیان بعضی فهمیده گئی با من خود میکند پس می گوید ای برادر برگاه که رحمت الهی چه بر
سلم و کافرو چه بر عابد و قاصد یکسان است و خالق جهان آرا و بر این معنی را بخت مصراع که او تمام
از آن آگاه است از نظر باب پیشیه داشته است پس درین صورت اول مرتبه اهلیت
آنست که باطنیات امام طرح آشنی باید اداخت و بساط صانع کل باید گسترده زیرا که کسی
دید و دانسته زبان دنیوی که قافی است و تثنائی دارد و اختیار نموده غرض و خرویی که باقی و
باید درست چگونه اختیار خواهد کرد * تولد دوم * ای دوم باید اهلیت آنکه * تولد

هر چند آن دانی نیت آه * ای هر چند آن دانی نیت از گروه دنیا داران که مشغول نماز و تقوا
 باشد باین ملازم را لازم است که با او بخلوص دل محبت و رز و پس نجات سبایان
 در چنین سخت محنت است * در عبادات بدنی دانی مثل نماز و روزه و غیرات و
 صدقات و غیر آن سبایان ^{بسیار} دیگران است * تو که بیکه خوبی آر آه * ای بلکه خوبی
 آن اخلاص که با بواج خود است و در ضمن انتظام حوام است و بی انتظام آنها اخلاص
 بسته نیست * تو که درین راه آه * ای در راه اخلاص ملازمان را شغلی می آید و آن
 خطا است که پیوسته نظر بر اخلاص خود دارد و چون درین زمان اخلاص در مردم کمتر باشد
 بر اخلاص خود فخر و افتخار می کند و نمی داند که خداوند آن هیچ مشوقان حقیقی اند
 بی پروائی لازم معشوقیت است خصوصاً و فیکه عاشقان راست اندیش بسیار باشند
 بی پروائی ایشان افزون خواهد بود و تو که عاشقان قبل عبارت است از پیش در متن
شبه مطوبه فروخته است شده باید نوشت * منج * وم آهین گران * تو که منج همراه
تخت آه * ای بجز و زدن شمشیری که کار اندک است بجز و خود هم جو منج پرمایه شده
 به تصور عوض آن کار در مقام خواهش های گوناگون می شوند * تو که سیوم * ای سیوم
 پایه ابله است * تو که در رواج کار دشمن * ای در رواج کار دشمن باشد نه در انتقام
 او سبب باشد * تو که اسباب دنیوی و آخروی آه * ای اسباب دنیوی و آخروی
 در ضمن اعمال بلا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون اراده مزاج از کشت زار
 حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سوداگر کمتر باشد جوهری بهای اخلاص را در برابر
 اسباب دنیوی و آخروی که همچو گیاه بلا قصد بهم می رسد نفروشد یعنی اخلاص به نیت
 حصول اغراض فانی خود فروزد بلکه صرف محبت خوشنودی خدا و پاو شده را هر کند
 * تو که پیغم از غضب و شہوت آه * ای از غضب و شہوت که هر دو مصاحب و تابع از
 نفس اماره اند بسیار باید بود درین که عقل را متعاقب آنها کند بلکه پیوسته آنها را اقد کرده

گروه میگرداند که با عقل و دانش عرجه نمایند که لا غضب بجای میزنند که یک ترک ادب شخصی
حاکمان بکشتن قیله کسندی نمیشود باید بشناسی بد رسد غضب را اندک و دوست را بخاک
با اعتبار کمتر است غضب است و زیادتی وقت جمیع خاک نیز نمیشود و خود را در بزرگواری
شماره آه یعنی در حالت است و دعا از درویشان هر قوم لازم نمیشود و از گناهان
این راه آه ناچار در پیش خود مطوع و پهلوان عطف طبع شد نمی آن پهلوانان باید نوشت
ای کسان بسیار خوشامد شنو آه و بلای خوشامد خوشامد گویان هلاک شده اند
* تو نمی طلب ناپدید آه * ای قاصد من که خاکمان است از من دور و آه باب مکر
فراواند ازین جهت امد بش بخاطر دارم فقط

* تشریح نامه که بخاکمانان تحریر یافته نامه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که خاکمانان عرض در خواست ارقام نصائح
نوشته بد * توله مشاغل بسیار امد آه * ای شمارا کار بسیار است و اگر حسب ایامی
شما خود خطای نوشتن دران صورت خطا در از می باشد جهت نوشتن نصائح و حقائق که خواهش تحریر
آن کرده اید و نیز بران قدر بر حسب قلت فرصت شمار ای خواندن خطایش شمار ایایی
آمد * احولان * جمع احوال کنج من * سیر و برگ * سامان * توله امثال این حکایات آه *
ای نصائح و مواظرات را دیدار از درویشان قبول می نمایند تا از امثال با مردم که
سوا می نمایند تعلیل و دیوای ناپید نامی را از نظر نگاری اندک باشد و لیکن چونکه از ابداً انیک ذاتی
و اخلاص شما دیده می باشد بران این دو کلمه در باب مذکوره نصائح نوشت فقط

* تشریح نامه که به خاکمانان مرقوم گشته اگر آه *

باید دانست که این خطا در جواب خطا خاکمانان است که بعد از می عرض فتح و شکست و اخذ و
از طرف ملوک و غیره فرستاده بود * آمی * نابینا * توله اگر خوش آه * یعنی اگر خطا شما ازین
جنس اند که فرستاده اید از دیدن آن ناپدید اولی است * توله و گونه رنج آه * ازین هم ایما

آن معنی است که از آن معنی خط نکاحم در تب و رنج ام و از بیادین نیز در رنج و عالم * محمود دختن *
 نام طاعت گاه خانه نام * قول از دور بینی آه * یعنی من که هر تب سبب دور بینی و آل اندیشی
 خود را بشمارم از ده ساله بشمار ششم قرین شادی و هم قران غم گشتم * قوله غم اول
 آنگاه * ای زیست آنگاه سبب شقیقت و محبت معنوی و کاره از ظاهر داری و وینا داری ام غم
 اول بر آن است که بر زبان (محمد دختن) که تعلیم یافته کتاب خانه شما است با و ده ساله یعنی که جهت
 انصرام بلوغ متعلقه خود در دنیا آنگاه بود سخن دروغ و ظاهر داری گزشت * به او کرده بخران *
 شیخ بلذین جمله اشاره بذات خودی کند * قوله غم سیوم آنگاه * ای از این که از منهایین
 مختلفه خط شما و سنی شما مردمان آنجا مضطر مانه معلوم گردید اگر چه شما از طور صلح و حب مردمان
 زمانه که از آن عاقل مکر و حیل آنها صاف می فهمید داشته بطور احسن با مردمان قول و قرار
 کرده آید لیکن چون که آن مضمون بر از نکات و ملوالت بود اندوه افزای من گشت * قوله
 شادی چهارم آنگاه * ای سبب شادی چهارم آنگاه هم از مضمون نامه و هم زبانی قاصد شما اخبار
 صحت ذات شما و توجه شما بسپاهی و با تمام محلات مروجه آنجا معلوم گردید * قوله آنگاه عزم جزم
 بصوب ناصواب آهسته کرده * بعد لفظ کرده لفظ اند به معنی نسیم مطبوعه سهوشه باید نوشت
 * قوله این اسبیت * اینجا مراد از آن فتح مذکور * معرصات پادشاهی * جنگی و ناخوشیهای
 پادشاهی * قوله و این آه * ای با وجود ناخوشی من در عزت در عتاب پادشاهی
 استیضای آن عتاب از من اسند عا کرده بودید * قوله مدارا به و سنی فروش آه *
 ای عوض دوستی و محبت حقیقی من مدارا و ظاهر داری می کند * میرزا ایراج * نام پسر
 خانخانان که چندی به کفر مائل بود * رزاق خانه * تبرکب مقلوب خانه رزاق و مراد
 از آن بارگاه سلطانی * قوله عجب که مقدر توه سید آه * ای عجب است در آنکه هر چه
 در باب اصلاح احوال شما گفته بودم و آن اینست که روزی شخصی مخاطب خود می گفتم که مرا یک
 اندیشه که هست از اخلاص و از خانخانان است که مباد آنکه و اعتماد بر اخلاص خود که

خود که نسبت بشاه دارد نموده در مراعات خواطر فرستاده های بادشاهی و در فرستادن
 قاصد خود ایصال نماید و اتفاقاً مطابق همان اندیشه به توقع به دست یابد پس مردمان بطور
 ملائمت اندیشه من فعلی شمار اینکار من سکین معانیه ما فهم برده گفته اند که بادشاهی با افضل
 این ایصال خاتمانی به مرض وقوع در آمده و ضمیمه آرزوی طبعیت بادشاهی است که شما
 میفرزادید چرا که در رسیدن او از نزد خود سبب دیدن آنکه در وضعت اسلام او در رزاق
 خانه از من مانده فرستاده اید * کز نفس الامری * کز حقیقی * سالت * سوال
 کردن * تو که تو به ظاهری آه * ای تو به ظاهری و باطنی بادشاهی به نسبت شما در رجاء اعلی
 است * تو که سخن ازین گرم تر آه * ای ازین عرصه و بدت که در آن عرضی بدرگاه والا
 فرستاده اید آنکه زودتر عراض فرستد زیرا که شجاعت و غیره که شمار او درین روزها حاصل است
 مستکن آدمی است * تو که اسم تعالی آه * معمول است که بعد از ظهور قوتات اکثر آدمی را
 بغایت غایت صبرت غرور و عیش لاجمی می گردد لکن ای گوید که اسم تعالی شمارا بعوض عیش
 و غره تو نیست بحاسبه اوقات در عبادت شب و نزع و گریه سحری عطا نماید * تو که
این بار نلری آه * ای این بار شجاعت بادشاهی زیاده تر به نسبت شماست * تو که تو قنات
او آه * ای مرد درویشی او اختیار می بود ازین جهت در روانگی او در رگی بود نموده فقط
 * تشریح نامه که بخاتمانان تحویر یافته گزیده آمد * ۱۱
 * تو که کریمی آید آه * باید دانست که این نامه و قبکه بادشاهی از خاتمانان آزرده بود نوشته
 شد لکن ای گوید که کریمی آید آنرا دور کن و ناکم ستمش باش * گویم * چکن و شکنج
 * سخن گوایه لایه آه * مراد از آن فرمان شاهی که شترمن بر مقام شاهی بخاتمانان
 نوشته شده بود یعنی به ملائمه آن خوش دل بوده از امور مایلم زمانه آن منشوق
 خلایق و عاشق من در وسعت سرای دل خود یکی به معنی دارد چنین و شکنج هم پدید یار
 * تو که روز بازار مردنی آه * ای روز رواج مروی که در زمان اینها بوده است در آن

زمان هم گید و حسد و احوال زمان بود چنانچه قصه برادران یوسف علی بنیاد و علیه السلام
 و السلام مشهور و معروف است * محبوب بسزا * محبوب کامل * قول امر و نه خود
 که حال او نشانده است آه * ای درین روزها که حال عدم رواج مردم بنیاد است
 هرگز نشاید که از نا دید مروت گردی بر دامن حوصله شمشید * تو را و اگر از یک رنگ
 بودن آه * ای اگر از تان طبع پادشاه شکایت دارد خود ایدر تان بارش تحقیق و
 دریافت اخلاص درست شما که از سود و زیان شما خصل پذیر نیست می شود و بصدق آیه کریمه
 وَأَطِيعُوا أَمْرَ الرَّسُولِ فَإِنَّ أَمْرَهُمُ طَاعَتٌ لِّدُنْیَا وَآخِرَةٍ لَّیْسَ لَكُم مَّا خَصَّ هَؤُلَاءِ مِنْ فَضْلٍ فَمَنْ جَاؤُا مِنْكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَارْتَضِیْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَارْتَضِیْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَارْتَضِیْ لِحُكْمِ اللَّهِ
 و اگر از جنس شما اندر راه ساند با خدا ای تنالی سلوک داشته برای هزاران مقاصد صوری و معنوی
 و ام گسترده می گردد * قول بنایت عجب است آه * ای اگر از جدائی و فسان عرفی و
 زمانه ساز و دور و درخ و عالم اند بنایت عجب است زیرا که اگر این جدائی موجب
 شکر گذاری نباشد باعث گفت گار شناسان چگونه خواهد شد * تو را و اگر از دوری
 صوری دوست حقیقی آه * یعنی اگر از دوری من آزرده دل اند خود این معنی هم از بی تابی
 شما تواند بود * قول هر حوصله کم حوصله آه * هر حوصله با عباد خلقت و کم حوصله با عباد بعض حالت
 عارضی مثل اضطراب و غیره گفته * قول بسیار پرواز کم پرواز آه * بسیار پرواز با عباد
 عقل و ذکا و کم پرواز بلحاظ بعضی حالت لاحق * قول خود دیده و ر بوده آه * ای ناصح خود
 خود شده بخود در نهائی خود خشم و انجور راه ندهند * قول داغ بریشانی بزرگان نهاده آه *
 ای باجرای مهمات مرجوع خود بزرگان جهان را عیب دار نموده بهمت و خاطر و سنان
 گردند * قول ناله عتوفت * مراد از ان ناله خانانان * قول کینه چنده * ای همان
 نصایح و مواعظ که در اول ناله مرقوم شده * یاد داشته باشند یعنی لایق یاد داشتن که همان
 پند و اندرز که تواند شد * قول بیداران * قبل این قول لفظ آنچه در سنن نسیم مطبوعه
 سموت شده باید نوشت * تو که میرزا ایرج و داراب و قارن * این هر سه پسران خانانان

خانمان مستند برای طلب آنها شیخ با خانان بطور استقام می نویسد که وقت آن
نیامده است که این همه فرزند این را رخصت فرموده بدرگاهش می بفرستد * قوله از
رسمیات و تحقیقات آه * یعنی از معاملات رسمی و مقدمات حقیقی که ایشان را شایسته
و روزگزار و نویسنده می فرستاده باشد فقط

در تشریح نامه کاتبه خانان مرقوم گشته دل آه * ۱۵

باید دانست که این نامه است نصائح در جواب نامه خانان و قریه خان مدوح در مهم
قد را بد و غیره رفته بود * قوله و روز بهریم آه * ای از بود اندیشی و ستیزه دشمنان قطع
کنم یعنی آنها را افضل رسانم * قوله مهر تو میراث آه * ای اگر من بهرم دوستی تو بدو
و راه خویشان و یگانگان خود بدهم و بگذارم * قوله خاطر قدسی نژاد آه * باید دانست
که خاطر محلی خود را بدو و مهر تو بهر فرموده اول خاطر قدسی نژاد گفته و مراد از آن فطرت و جنات
است و ثانیا خاطر آلوده و قهقهه دازان طبیعت که سوای فطرت است و در من نحو مطبوعه
جای آلوده آلوده طبع شده ظاهر اعطای معلوم می شود زیرا که ترقی و بشرافت خاطر قدسی نژاد
بر خاطر ثانی بدون لفظ آلوده مفهوم نمی گردد یعنی فطرت شما که مرتبه اعلی دارد چه حاجت گویم
بلکه طبیعت شما که بشناسی حال و روزگار است باید که بگذرد و بلکه بطرف صده پزار فرسخ خاطر شما
عبور شود که در یکی ممانه داد و ستد که اکثر در آن خلوت واقع می شود جلای خاطر من راه باید
پس چگونه در ممانه دوستی کنی ناجی بر زبان من بطور مراد و واضح که اکثر مابین طو و کنی ناجی
و دروغ و واج دارد هم بگذرد چه جای آنکه مقدمات قدسیه یعنی مقدمات دوستی خالص
را با وجود استحکام آن بسبب وقوع تاکیدات و امه از زمان ماسوره دست یعنی خود را از
مثل منی زود دوست شونده دل و خاطر مانا چرویده کیده و وادی که قبل لفظ دل در من
نحو مطبوعه طبع گردیده ظاهر اعطای است چه قاعل دهد بدون لفظ دل بنظر نمی آید * قوله اما چه
توان کرد آه * بازی گوید که هر چند من در مقدمات دوستی خالص و افاق بهر من اما چه توان نکرد که

مخاطب من پیاده خیز نیست و طبیعت اورا فرست مشورتی نیست و بعد لفظ او لفظ را در سخن
 سخن مطبوعه فرود گذاشت شده باید نوشت * توله بدگمانی * یعنی بدگمانی در حق دوستان
 * توله بعد از رسیدن تو اهل خطوط آه * ای بعد از رسیدن خطوط شما که متضمن ناخوشی و غیره بود
 * توله که اگر در خور محبت آه * یعنی رقیبه شما اگر لایق محبت من بود منایته نمود
 با اندازه قد و بلای اعتبار روزگار ناموافق من هم نبود رسید هر دو بلحاظ تحنیت و بخششهای
 سابقه شما و هم به مقتضای مشربیت طبیعت من شد دگشت و ظلمت من بشهر گردید * دست
 بر سر و دوش کشیدن * فر کردن * توله در صورتی ندارد * یعنی بحرصورت هیچ حقیقتی
 و اصلی ندارد * توله ساخت * ای باید ساخت * توله و بدگمانی شده * ای باید شده
 * توله حالت ساختن پر گله آه * ای در باب گذشتن پر گله که در جاگیر شماست و در
 مبادی ویر بقایای جایگزین خود و آنچه عوض آن روید از آمدنی چون روزگردان این همه سنی بسیار
 بایست کرد زیرا که این طرز طبع و غیره کار مردمان حریص و شما از طبقه دیگر آید * توله از جان و
 دل آه * ای شش چنین معشوقی که ذات پادشاه است طمع جان و دل کسی نمی کند و طمع سبب
 و زدم پیش چنین اسامه نمی کند * توله سموع شده * ای سموع بندگان حضرت نشده
 * توله نهایت آه * ای غایت فکر آنست که اگر خواهند جمعی دیگر را که ورین جایگاه را اند
 ازین جا طلبند * توله قبول کرد * ای باید کرد * توله و ایکس را * ای مرا بسیار مجرب
 و آزموده کار دانسته * توله در نهایت گاه حاضر آه * ای از حسن ساموکی خود در دل من
 حایه خوشتر ساخته است یعنی در دل من محبت خود را جایی داده است * توله و لتمان
 لودی آه * لودی قومیت از افغانان باید دانست که دولت خان که نزد خانانمان بوده
 اکثر بامردمان و دوستان خان مرزی الیه مخالفت می ورزید پس شیخ ورجی اومی نویسه که او را بهر شده
 که در رعایت و حفاظت آداب آشنائی موافق عقل نمی کند اگر خردمند را البته به یقین
 میداند که هر کس بهر می کند پادشاه آن می بیند * توله شمس معنی نه بیده آه * شمس در سخن

من سخن مطبوعه غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای اگر چشم منی نه بیند چشم ظاهر من چه شد فقط
 * تشریح نامه که بیضا خانان تحریر یافته ذات من به آید *

این نامه است متضمن اظهار شوق ملاقات و انصاح و اندرز دو باب تعلیم و تسمیر تسمیر
 قدما را و مخوی ترغیب خانان بطرف تسمیر آن * تولد ذات من آه * ای
 بسبب کمال شوق و محبت ذات من تصویر صورت خود نوشه پس گویا
من عادت و صفت ذات تو ام و فیکه کسی مرا نه بیند به اند که خانان است
 * تولد شش اندیشه آه * ای نقش صورت من به از دست پس من مانند
 الفاظ و عبارات ام و تو مثال معنی * تولد طبیعت عمری آه * ای مقصای بشریت
 ما به دو کمک محبت حاصل شمار کار فرمایان جهان دل که عبادت از عقل و هوش و جواس
 خسته است غلبه یافته میخواست کس صابر را در اظهار شده رنج دوری گویا زنده اند
 که سلطان خلق من رفعت فرموده حمایت کامل نمود زیرا که من متناوب طبیعت را غالب
 مطلق ساخته با طبیعت و محبت من که باعث اظهار شوق است مقرر است که قصه اشتیاق
 و ابد از شنیدن فتح قدما در در میان آرد * تولد امید که در دور من آه * ای امید که خرد
 دور بین شما باعث شنیدن آن گردد * تولد سوداگر زر طلب آه * ازین جا آغاز حرفی
 چند است بنی بدان که سوداگر زر حاصل کننده و سپاهی آرزوده کار همیشه بهم نمی رسد
 این وقت سپاهیان تجربه کار را که نزد شما موجود اند غنیمت باید داشت * اشباح *
 سیر کردن * تولد اندام که خاطر شما آه * یعنی اگر به اندام که خاطر شما عزم تسمیر تهر را بر سر گذارن
 قدما را مقدم دارد پس در انصورت التمه که تقدیم بهم قدما را بر و رخش تهیه بسیار کند گو
 نمایم و شمار آن غیب بطرف عزم قدما را در دم اما اندیشه که دارم از همراهان نامال اندیشه
 شماست که ز را عوض ناموس خرد کنند * تولد باین وادی * ای بطرف ترجیح بهم
 بهره * تولد باید که ز میدان میان ولایت آه * ای مناسب که ز میدان در میان

ولایت قدم و در آن قوم بلوچ و افغانان به واسطه شیرین دهانی و انعام تابع خود کرده
 همراه لشکر خود بایستاخت * عرو و اوثقها * دسته استوار * تو لم توجده * تو
 ندیدی * ای بایست * تو لچندان * دل نگرانی آه * ای بسیار اعتماد بطرت مردم کنی
 نباید داشت * تو لایموسس * در گرد اینها آه * ای عزت و آبر و دربی داد و دهش
 خرد است * تو لآن گفت گوی * نبرد است * ای آن گفت و گوی بی تعلقی است
 * تو لآن * نفس اماره آه * ای از آنجا که خواندن کتب اخلاق حرفت بر زبان
و نیاد آن است * و از زبان تجاوز نه نموده لهذا این خواندن ما از کم های
 نفس اماره است که در راه ما غارت یک که عبارت از عیوب و نقایح ظاهری است
 کردن توانست چاه نورانی که عبارت از درستی ظاهری و خرابی باطنی است ترتیب داد و
 بر مقتضای مَنْ حَقَّرَ بَدْرًا لَا خِيَّةَ فَقَدْ وَقَعَ فِيهَا نَاقَةٌ و یکایک خود این نفس اماره
 در آن افتد و کمانت که بعد لفظ داده است معنی یکایک است * نظر ع * زاری
 کردن * مفقط * از حد در گذشت * تو در روز و لهما آه * ای گدائی دعای خیر از
دلای درویشان عارف و خاطر داری و خدمت گزاری ایشان بیشتر باید کرد * هنگامه
مرگان آه * ای جمعیت سپاهیان آراستنی و خاطر داری و طایفه دیگران * استحقاق
خود سازد * شیلان * سفره و ساط سلطین و امرا * تو لایه * کیست آه * ای مزه
ولادت طعم را به نسبت کثرت و کمی آن مزایده تر لطف باید داشت و عادت باید کرد
تو لکارهای بکان برآمده آه * ای کارهای بزرگ برآمده خرم و بهیوی حاصل شود و امره که
بهت اضافه بر لفظ آمده در متن نسخه مطبوعه طبع شده ظاهر اعطاست * تو لبد و ستانیت
از و کم آه * ای نزاکت و سبک ساری که در پند و ستانین بیشتر است از و کم باید
ساخت و علم و بردباری داد و باید افزود * ما تشیر ادم و خوی آه * باید دانست که ملاقی
نام و اقامه نگار است که پیش خانمان بود و بابر کس و نا کس در مقدمه کثرت و مذہب گشوی

گنجوی دیگراری نمود و ازین نکراد هر ج و مرج و درگاه سرکار راه می یافت لهذا شیخ
 می فرماید که ملا قضا و در دعوی صلح کل و در اتفاق و اتحاد با ابراهیل مغیب و دین کسکم و در اسخ
 فرموده مرغیات و مرکوزات خاطر خود را این نگفانم تعلیم او باید کرد . تولد ترکان *
 لا اله الا الله در متن خود مطهره و مطهر شده بجای این بزرگان باید نوشت زیرا که کار
 واقعه نویسن است که در محافل امیران و بزرگان اخبار می نویسد که در مجلس
 سپاهیان * هر خوشی نهند * پوشیده * نماند که مردمان بدلت و توقع درنگی و در اجرای
 کار خود است خاتمان طند می زدند بناء علیه شیخ می فرماید که ملاشکیب را از ده بشهر
 باید آورد که هم بکار بزم آید و هم بکار و زم و با حرای کار و عایاک بمده او و بطور خواهد
 پوست هر خوشی مردمان طند گویان نهند . تولد زبان محبت نگاه کرد بر سجده دل و دهنده
 آه . ای زبان من که برای بیان نمودن حال دل من که همان دل و دهنده او من است
 مژد است حالا از خط و کتابت سبیری ندارد و مشتاق ملاقات جسمانی شما است
 لیکن که ناتوانی هنوز مرا بر بستر افتاده دارد اندام از شما آمدن نمی توانم . تولد
گل شکفت * ای بصیار بسیار داشت و دستور کار سیان است که و شکفت
 و پیرنی سالندی خواهند هم چنین الفاظ را که در می آرند چون چمن چمن و عالم عالم و غیره
 و لفظ شکفت را بکاف نازی باید خواند و بکاف قاف می که در بعضی باشند
 غنچه است نخل عطا است . تولد علی الخصوص استقبال آه * ای خصوصاً استقبال
 نمون تر کمانان شاه و در سیدن آنها از جانب قندهار و غیره سده مایه صد گونه شادی
 شد * تولد قرض و بازده آه * ای ده قرض گرفتن و بوض آن و ده بازده کردن
 و ده گرفتن و بوض آن و ده ایست کردن . تولد یقین کز آه * یعنی یقین است
 که ز بعد وصول نام بلند است خواهد آمد زیرا که ز بهر می گفته نام بلند است و خواهی
 خواهی چون اقبال ملقه بر فردمان نام بلند است چنانچه یاه کشاورز را گلی محبت

بدست می آید همچنان زرد و زرد و ناراده با نام بلند حاصل می شود و عبارت حلقه اقبال که
در نسخ مطبوعه خارج باشد ظاهر اعلاست بجای آن چون اقبال حلقه بر در باید نوشت

۷۱
* تشریح نامه دینا خانان از قلم دینا خان *

این نامه است محبتی بر اظهار منزلت و تکیه ناخوشی خانان از طرف شیخ ظهور یافته بود نگارش
یافت * توله دل معشوق آه * ای دل معشوق من که ناخانا است بر من خشم ناکش *
و از رنجش او نزد من جان بر باد شد * توله دهن بریده آه * بشیخ خود را می گوید که
خاموش باش زیرا که کسی سنی فهم نیست و اراده گفتن اندکی از شکوه و شکایت این
زمانه هم ممکن چرا که اندک نیز به گفتن نخواهد آمد و ازین هر دو شعر هویدا گردید که این نامه وقت
ناخوشی خانان مرقوم شده * مناوذه الس * نامه مانوس مصدر یعنی مفعول * توله
از پیشانی الفاظ و حروف آه * ای از ظاهر عبادت نامه شما بطرف خود دلگشایا و یا قسم
* توله و نیز دانست که از هرزه گوئی آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در جواب نامه
خانان چند سخنان بطور تنبیه و تاویب و نصیحت بنابر مساعدت و وقت نسبت بخانان
نوشته بود و از آن آزر دگی بدل خانان راه یافت لهذا با گفتن شیخ بسبب خاک ساری
درین خط از آن نصایح تغییر هرزه گوئی نموده می نویسد که از هرزه گوئی من دو سده که
فرط دوستی شما را از عالم بیوشی که در حالت تجرد بسبب کثرت عبادت بود و بارگاه
گفتگوی که عبارت از عالم دنیا داریت آورده است مایل دل شده اند چنانچه باشد
در بخش گفتا کرده و در خط خود ازین خواهش نوشت نامه نویشت های مهربانان و صاحبان رفقت
قرموده اند گویا ازین تهریج بخش خود نموده اند * توله عاشق که خاطر مکره دان آه * ای باید که هرگز خاطر
شما از من خیر خواه خیال و طبع خوشا نهاده * توله دان خیال دیگر * یعنی خیال آزار
رسانی از طرف من که بطرف احق و نااهل ترین بگماشم نمی رسد بطرف همچو شما اهلی و عاقلی چگونه تجویز
سایم و بگویم که بر ضمیر شما باشد که مقصود من آزار و رسانی خاطر شما باشد خلاصه اینکه شیخ درین فتره کمال

کمال اخراج خود از آزار و سانی بیان می کند * قوله بلکه مهربانی آه * این قره شعلی باقره ای
 بزرگ زمانه مهربانی نه آنست که سابق این مذکور شده بلکه مهربانی حقیقی به نسبت دوست آنست
 که غرض بر آید کار و بهودی خود از جانب دوست برنگرداند حق چند از قسم جنب ای
 دوست که ظاهر است و باطن شیرین ادا نموده شود * بی گم کردن * راه غلط کردن
 * قوله مرا بس گاه دشوار آه * بازی گوید که مرا سخت مشکل شده و آن اینست که اگر گنج
 دوستی را بخوار بی تیزی میان دوست و دشمن که بسبب هجوم بخوام و از دحام گار
 است نمی گذارد که بنظر دانا میان روزگار در آرام پس برای کنی محبت که میان ما دشما
 است و مردمان با هم خود مذکره آن کرده اند و برای گفتگوی دوستی که شهرت در میان
 افتاده است چه پذیر باید کرد یعنی اگر اظهار دوستی خود بعلت هجوم دور ویان و منافقان
 نه نمایم پس علاج دوستی کسایت ازین زبان زد خلافتی شده است چه کنم * قوله
 بسپه ساله جهان رو به بازی نمایم آه * ای سردار جهان که مراد از آن خاندانان است
 که و فریب و دور و بی نمایم ولی بوده گوئیم کبی فردی قوی چنین پیوده کم شوم * قوله
 از شاکل مناسبات آه * ای از عادات منامه و اوصاف محبت خود که در یافت آن بر خاطر
 شما حال است قطع نظری کنم بی بایست و لایق می نمود که نا فهمان عیب بین در من حرف بدهد
 و استی و مردانگی من فهمیده باشند * قوله که گویم * یعنی اگر خوشام تو بگویم و اقوال و
 افعال ترا ستایش کنم تو از آن ده خطا و عیب می مانی و اگر خوشام تو بگویم بلکه بیان واقعی
 نموده بر حسب ترا مطلع گردانم و ناخوش از آن می شوی و درین صورت ناسمج است
 بر حال تو * قوله ای برادر عزیز آه * یعنی هرگاه خبر خواهی هم کنان بیش نادمیت خود دارم
 پس شما که با چنین صفات موصوف استند اگر منامه مرا با خود بفرمایید خبر خواهی انگار به وجود اطمینت
 خوشام دوست خود نه نماید گنجایش دارد * قوله ای قره العین وجود آه * باید
 دانست که در روشن دو کرده اند یکی این وجود و آنان کامل وجود واجب الوجود و تعالی

استداینهارا اهل وجود گویند و دیگر اهل نبود و آنان برای البین مشهور باری تعالی می فرماید و
اینان را اهل نبود گویند پس این جامه از قره البین وجود و از سمت سینه اهل نبود دشمن
خلاصه و زبده درویشان طوایف * قوله سونگه که کار با دانان آه * ای حاجت سونگه خوردنم
نیست زیرا چه یک نظر است که درین چاکری شایسته موافق شد بر الهی مراد و کس را بط
محبت ظاهر است که دل از فروغ آن نورانی شده و زبان بذكر آن زبنت و رونق یافست
* قوله انه ده جانی فراخ حوصله آه * ای بعد مردن یار اول که ابوالفتح است باجم اندوه و
غم جانی او آتش زد بود که مرا از غایت حیرت و سکوت وقت فرصت نصیحت گفتن یار
دوم که اسم کارهای من بود حاصل نبود و یار دوم اشرا به طرقت خانان است یعنی
ازین جاده خانگاه دلم از دنیا و ما فیها افسرده بودنی خواستم که سختی گویم و حرفی سرایم لیکن
چونم که دوستی ای خواجهاشان باز بزر و مراد گفت و گودر آورد * قوله الحمد لله که
آزر دگی آه * ای شکر خدا که آزر دگی خاطر من که از خطا شمار و داده بودی انکه از مزه دست
آن آزرده شوند و بغیر آنکه هزاران بی پروا و ایما که نسبت من کرده بودند نمایند و قتل و ورنه اندیش
من بخواص صاحبان بد اطوار و ندیمان زشت شمار شما علاج آزر دگی من کرده مرا از شما خوش
و خرم ساخت و شکوه و شکایت از سینه بی کینه ام پیرداخت

تشریح نامه که به خانان مرقوم گشته ای خواجها آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانان در مهم و کن بود و عادت دراز
سیری گشته که در اینجا هیچ آثار فتح نمایان نشده بود * خواجها * سردار و مرد پیر
و شجاع و بزرگ * قوله ای خواجها آه * یعنی ای سردار سلام باد بر تو در
مفارقت و جدائی با بگرمی دوستی و می گوید که ای مدین آرا بکش و زیبایی و ای کان وفاد
اغلاص و حال دوستی * قوله و آن که از بی وفایی آه * یعنی آنکه شکایت بسیار از بی وفایی
پادشاه کرده اند چگونه که چه کرده اند یعنی بسیار کار کرده اند سونگه خدا یادی کنم یعنی قسم

قسم خدای خورم که هرگز نیست آن بی توحی که شامصم نموده اید همواره بخوبی و عظمت
و باعلاص در جلوه و محفل سلمان مذکور اند * تولد هرگز حکم نبود آه * ای هرگز حکم حضرت
بود که در فرمان شاهی حتی که در فرمان مضمین اعتراض و ناخوشی شاهی نیز خبر از یار و قادر
که باین خطاب مخصوص اید نویسد * تولد خدمت اعظم خان آه * مخفی نماید که هنگامیکه در
ظهور فتح دکن از دست خاتمان در گنج و توقیفی رونود حضرت ناخوش شد اعظم خان
کو که خود را نیز بطریق دکن روانه فرمودند پس ازین قول شیخ بهمن معنی اشاره می فرماید
و باین تسلی خاتمان می نویسد که تقریر خدمت اعظم خان را که در حقیقت باو شد جهت اجراء
و ناکید با دشمنان خود نمیدانند خیال نه نموده ازین امور ناخوش نباید شد و از جایاید رفت و در
امثال چنین عتاب که بجز صورت ظاهر هیچ حقیقتی نداده گفتگوی بسیار نباید کرد و هرگز از
آنکه ناخوشی شاهی ناخوش شود بنحیه نباید شد و اگر بسبب اخلاص و محبت و از که بخدمت
سلطان دارد از چنین ناخوشی های شاهی چشم پوشی نمی کنند حقش شما بکار نیست که در چنین
امورات مد و ثمنی کند و اگر خود نگه و قائده این چنین عتاب و خطاب سلطان نمی رسد چون
نوشته های مشایخ حقیقت اعتراضات شاهی می رسد چرا از آن آگاه نمی شوید * تولد خدمت
آه * حالا برای خاطر شما که باید که چیز خرسند شونده و سوگند دوست است سوگند می خورم که در
بارگاه سلطان چیزی از در بخشهای سابق نیست * تو که گویش طبعیت * ملاحت طبعیت

۱۹
* تشریح نامه که بمشایخ خانان نوشته شد عزیمت آه *

و انستی است که این نامه وقت روانگی خاتمان بهمم دکن تحریر یافته اند می نویسد که
عزیمت سوز و غم بهیت تسخیر دکن که کرده اند مبارک باد * دوهر * غفلت * دوسان
زن طبعیت * دو سائیکه جاده مانوس و وطن مایوت را دوست دارند و از آن بد لای شود
* تو که و بخرسندی و دوسان * ای بخرسندی و دوسان مصلحت و انجام بین و ممدانه
طبعیت که بچنین صفات موصوف اند نفس ناطقه خود را داشت و خوشش کند و نیز از آن بکینی

و سرتی برای طبیعت غم زده من که سبب نادانی قابل رحم است فرستد و مرا از اطلاع خاطر جمعی خود خوشتر سازد * تولد دل و دامن شب * دل شب و دامن شب چهار رت از نصف شب و آخر شب است * تولد و در تخیل صبح آه * ای دل را از یقین فتح آورده و تصور و احتیاج بالحق باز داشته نگذارند که بشادی در آید زیرا که کارکنان قضا و قدر دولت و در دل اندوه گین می نهند * تولد خلوت را بر خصب والی ساخته * ای مهربانی را بر خصب غالب ساخته بقصور اندک مردمان خشم برانند * فنون شنی * فنون بسیار * حرمت زدن * کشی نمودن.

* تشریح نامه که بخاندانان تحریر یافته ای القادی آه *

این نامه است در جواب نامه خانان مرلوی رسیدن نامه خان مذکور مع اظهار شوق مواصالت دل پسند و تسلیح و رجمند * تولد ای قناری نو آه * ای از دین و جمیع مطالب مردمان حاصل می شود و جهان عاقل هستی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از توصل می گردد * تولد نایمی شاه راه سخی * ای سبب پر خوف بودن راه سخی علت احتمال ظهور سخی * تولد ناموسنی پیام گزاردان مسلمه های کون * ای از بی اعتمادی پیغام بران دنیا * تولد سخی برادر دل آه * ای سبب مواضع مذکور از دل سخی بر زبان آوردن چرخی دار و بایک حرنی مشهور و عام که صدق داشته باشد از باطن بظاهر نوان آورد * طعم * مزه * تولد که مطلب من آه * ای مخاطب من بزره آن گدازه چند از باده بی حقیقت ظاهری فارغ شده خوش وقت گشتی * تولد اکنون که باین حالت آد * ای بالحق که با سبب سه طوره خیال سخی گفتن ندارم چه توان فوشت بهر حال دل دیوانه را بهر چه تخمیر مطالب راضی نموده می نویسم که خطا شمار سید و هر چه در آن نوشته بودند اگر در خطوط دیگر آن مطالب بودی توسعه محبت نام آن نهادی و چه که همه کسان آن مطالب نوشته اند افام آن نوشته محبت نه نهادم * تولد اگر چه رسیدن این نامه آه * ای اگر چه رسیدن این نامه سبب اینکه هر چه

هر چه در آن بمن نوشته بود و دیگر آن هم نوشته بودند خسندی نه بخشید آتا بهر لب و از بار
انتظار بفرصت شتاب یک شدم * قول فرمان معاینه را ال آه * ای حسب مندرجه فرمان
منظمن عتاب شای بهل آورده جواب آنرا بنظم اظهار خجالت و اعتراف به قصور خود
و درخواست عفو تقصیر نوشته درستی روزگار آفت رسیده خود خوانند کرد * قول بار
مذکور شده آه * ای بار با شما بگو کردم که راه ایشانل فرامین و تسبیم احکام بدون تغییر و تبدل
که از قلم درین دو گاه اختیار کرده اید چرا از دست داده شود تا از آن امریکه موجب ناخوشی
حضرت باشد ظاهر گردد * قول اگر از دیدن جاه و سستی اعتبار آه * یعنی اگر از دیدن
منصب عالی و عزت و اعتبار ستالی خود اطاعت و ملازمت چندین سال را گدازستن
مصلحت ندید و دید چرا بزمان در از خود و سه سنی در انباب به باد شده گفتید * قول
اگر چه از طرز آه * ای اگر چه از غرور و مبالغه حضرت عرض شد است شما که بنظم مندرجات و رباب
آزردگی شاه نوشته بودید در یافتیم که آن آرزو دگی سابق با و شاه از هزار یکی ماند آتا
آن مار یک بین آن یکی را هزار دانسته و اصلاح حال خود کوشید.

۲۱
* تشریح نامه که بخان خانان تحریر یافته الله تعالی آاد *

باید دانست که این نامه در جواب نامه خان خانان است که منوی بر اراده ترک علاقه
نوکری و اختیار نمودن تحریر و شیخ نوشته بود با بران شیخ این خط منضم نصایح و رباب
باز دانستن خان خانان از آن اراده از قلم می فرماید * عتاب * ناز کردن * قول
عتاب و خطاب آه * یعنی ناز کردن و سنی گفتن و خوشی و بازی و در طبیعت من بدون شما نیست
* قول بجاست و وحالی آه * ای بجاست معمری و حقیقی و گنگوی باطنی هم در خلقت و
طبیعت من بی آن نکته دان و روز فهم نیست * تقدیر * تقدیر * تقدیر * تقدیر * تقدیر * تقدیر *
کاری * قول ستیز و مرصد مراسلات آه * ای مشغول محبت باطنی یکدیگر که بزبان خروانی
غایانه ظهور می یابد باشد * عتنا * جانوریت که نام آن مشهور است و وجود آن غیر

سلام * تو از آنجا که قطب سال آه * ای از آنجا که درین روزها نایابی آدمیت و
 جانمردی است اهدیت ذاتی که عبارت از حسن سلوک ما هر کس و با کس است
 گنجا است سوداگری آدمیان را که عبارت از نیک گفتاری و سوده کرداری با کسی است
 که گفتار خوب و کردار مرغوب با پیش آمده باشد هم نیست و نابودی گویند * آدمیان
جسم قلبه * من پروران و ظاهر پرستان و در بعضی از نسخ چشم قلبه دیده است پس مرین تقدیر
 ترکیب این خواهند که چشم چشم قلبه می گویند دور غیب حب می کنند * تو از این کس
بحب آه * ای راقم الحروف که بحسب تقدیر در جای این چنین آدمیان افتاده است
 قطع نظر از آنکه گفتگوی روحانی و باطنی که سبب صفائی قلب طرفین میان ما و شما بطوری آید
 صرف ذات معنی رسل شما انصاف عظیم می داند * تو در دیناوت صوری آه *
 ای در آمد و غیرخواهی ظاهری و باطنی شامی اختیار ام هزاران شکر که درین خبر خواهی نادر
 طبیعت من که خصلتش اندیشی است با ظنم که عادتش نیک اندیشی است مدکار است
 * تو از خاطر که در بروی آه * ای سبب رسیدن خلا شما منضم آمدن شما در دولت خاطر
 خود را که با خوشی و غم علاقه داشت و در حالت راحت بود درین رنج یافتم زیرا که عزیت
 آمدن شما درگاه والا موافق مضمون فرمان شامی و لایق فطرت وزیر کی شما است و هرگاه
 آن فرمان بحقیقت تحریض و ترغیب بر مدتی کمی کند بود پس درین صورت طلب درگاه
 والا از جلاله و اشراف فرمان که بحتم بر طلب باشد فهمیدن بر نادانی شما چه نام
 توان نهاد * تو از این توقف که یک سال آه * ای این توقف شما که در حد و اگره
 واقع شده است بسبب برده خاطر پادشاه بود بلکه ناچاری واقع شده و بر شاه و ادراک من و کن
 از دست شما عظیم دانسته زیاده و رباب آمدن خود نمی کنند * تو از این بارهای دیگر آه *
 ای چون دانه ای دیگر از دست خود ندهند

مخفی نماید که این نام اور جواب نام است که خاتمان منخن شکوه و شکایت رنج و
 اندوه زمانه و در خواست تدبیر دفع آن شیخ نوشته بود سایر ان شیخ در جواب آن
 می نویسد * چاره آن از بیرون می طای آه * ای چرا غفلت می و درزی و رنج می کشی و
 تدبیر و فکر کار خود نمی کنی * تولا گرد مردم می تنی * ای گرد مردم میکردی * تولا این
 سنگ خلالت آه * ای این سنگ غفلت و گمراهی سنگ راه غفلان ما را راد است
 ش. غفلان را از سر انداخته یعنی خراب و سگس نموده * تولا بفره مثال * ای
 مثل ذره در طلب آفتاب می رویم * تولا این نه تنها آه * ای این غفلت و بیوشی و دگر
 خود را نه تنها صدایان معنی و حقیقت را پیش آمده بلکه صاحبان ظاهر و صورت را هم پیش با افتاده
 * تولا نفس اماره آه * آری نفس اماره خود را * تولا در یک دید * یعنی در نیکت و بد انکس
 * تولا کج روشی و سرگردانی آه * ای تنهایی و پریشانی خود را که مقتضای فتنه و فساد این
 دنیا است منسوب بطرف اجسام فلک می کنی و نفوس خود را امید و امیدار نمی * تولا
 و لا آه * یعنی اگر این تنهایی خود را بطرف فلک نسبت نکنی بدانند که در حقیقت این
 مردمان با هم خود را هم چو سباع و بهائم در آلوده و در بی ریختن آبروی که عمده ترین زندگی و
 حیات است اندکس درین صورت ریختن خون نزد آنها گناه آسان است و باز سایر
 ترقی خصوصت مردمان با هم خود را با ملاحظاتی از تمیز مذکور احترازی کنی و می گوید که از سباع
 کمتر در هم جنس خود این چنین خرابی که آدمی از محنت بر خود می کند می پسندد * تولا اگر بر
 جانیان این حقیقت آه * یعنی اگر بر جانیان ظاهر شدی که هر چه تنهایی و خرابی و غیره بر ما
 واقع می شود مقتضای این نفس اماره و دنیای دوان است هر آینه در جهان از دشمنانیکه از
 جنس انسان اند و از نادانی و در پی انتقام اند براحت افتاده کوشش می فائده بر ای دفع
 دشمنان نکردی و تهمت فاعلی بر خود نه ندادی * تولا با دگر * تولا اول سوم
 خلای آه * ازین جابیان کمون یعنی است یعنی اول خلای که از نوکران ظهور میرسد آنکه غربت

و افلاس خود و غم خواری مردمان را که در زمان بیماری داشت در هجوم دولت و رجوع
 اهل دنیا نگاه نمی دارد * تولد ورق گردانده چون گویم آه * ای بیماری آن جهان وضع
 و نور خود تبدیل نموده که چگونه گویم نامه اعمال حسنه خود را شسته شروع در بدستی کرده اند
 زیرا که بیان تغییر و شست و شوی نامه اعمال حسنه آنها کردن نمی توانم با وجود این چنین
 افعال شنیع دیگر توقع از برد و عالم فروتنی و احتیاج بسوی خود از جهانیان امید می دارند
 * جبل السین اخلاص آه * ای آتش رخسار در سر نوک پریدایم شود که رفته رفته
 رکن استوار محبت و ارادت نوکر که با اقای خود داشته گشته می گردد و همان
 نوکر با خداوند نسبت خود کج روشی در کار خدمت و تابع داری ظاهر او باطنی کند
 * تولد شبی ازان * ای به نمی ازان باده خود گامی * تولد لند اگر صاحبان آه
 ای بسبب همین سستی و نافرمانی اگر خداوند آن نسبت عزت دارد و دادگان خود را
 بنظر خردی و بی حرمتی اولین دیده خیال اعتباری و عزتی که خود داده اند نمی فرماید آن
 یک حوصلگان که در فکر سود و زیان تحقیق در نمی سود اگر کسی اخلاص بر زبان ظاهری بکار
 دارند از دیدن کم فوجی با دشا نادان گشته سود خود را در نافرمانی و سرکشی
 که عین زبان آنهاست می انگاند

تشریح نامه که بخاندان تحریر نامه همی آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خاندان با سبب و اب شیخ بطرف تبه و غیره
 جهت در سس باغبان رفته بودند چنانچه تولد می ندانم چاره فراق آه برین منی گواه است
 * تولد حاش آه * یعنی اگر بیان شد اید با ای می توانستم که حاشا کی بر زبان من آن شد اید
 آهی زیر آن که لاین حوصله است و دشواری زمانه که بسیار نازک دماغ اند بهت و نه
 خاطر شما که مستجاب بسوی بسیار دوست است خیال می شنیدن دارد * خدم بالخیر والخیر *
 تمام شده یکی و فتح و نصرت * تولد در عین راه آور و کمیر آه * یعنی در عین

در عین وقت و جمیع خاطر آورد که میرزا جانی یک به مقتضای عبادت ذاتی آمده آن خل را
دید و حسب خواهش شماسه روان شدن بطرف شماسه * قول و دست آست آه *
ای وقت آست که باران از سد و خوشی کند و طره شب که عبارت از غم است لذ روی
روز که جبارت از شد دیت بردارند یعنی غم دور کند و شادی ببل آرد * قول و عشی
بنوا * ای عشی با ساز و سامان * ساق * جمع مشقت * برگی * جمع محنت * قول
چنانچه ولایت بدست آورده * یعنی چنانچه دلیل برداشش وری شماسه که ولایت و ملک
بدست آورده و دم و کمر خوب بهم رسانیدند و ثبوت و گواه بر مردمی و ثبوت شماسه که با چندین
بکار طرح دوستی نفس لامری اداخته بیک را آفرین گوی خود ساختند * قول و یگونی
فروش آه * ای یگونی فروشش نیم که بر چه در باب بر آرد طلب و خواهش شماسه که گاه
منی نموده ام آنرا شرح دم * قول اکنون هر چند زده آه * ای اکنون هر چه زودتر
میرزا جانی باقی را دلب و خاطر داری نموده ببل از دست شماسه آورده این معنی بود و در
و بهتر در جی شماسه خواهد شد

* تشریح نامه که بخانقاها نان بگارش ایضا بحق لایکده آه *

این نامه است متضمن بر اظهار شوق و رنج دوری و غیره با اطلاع وجه عدم اختیار در ضبط همان
اعظم از شوق * قول بحق لایکده آه * یعنی قسم محبت و دوستی که جز بخوا کسی و ادراک آن پسند
نکرده ام که در فراق تو یکدم آرام نگرفته ام * تو که مدتی است آه * ای مدتی است که
درین محرم که کنی دوستی بر زبان نرود و ظهور آنرا بر زبان نمائند و سبب که بایکدی بگرگزاند یعنی
از نمائند غایب حال دوستی ظاهر گردد اما چه توان کرد آه * قول الحق از اینجا که آه * ای الحق
از آنکه نمائند دانی و دریافت حقیقت هر کس نصبت شماسه و میداند که هر چه اظهار شوق
و غیره کرده ام منافقانه نیست بنا بر آن ازین ترا و شش بی اختیار از در دگی بخاطر من راه
نمی یابد * قول اما حقیقت کار آست آه * ای حقیقت کار آست که قلم و کاغذ و زیاده گوئی

زبان را در اظهار دوستی و خیرخواهی در بارگاه محبت حقیقی که مثل آئینه محاسن هر چیز در آن نمایان
است و بطنی نیست بلکه هر چه از زیاده ترا اظهار شوق و محبت و خیره و سائل و کلمه با ظاهری شود و همان
قدر آن دوستی و خیرخواهی پوشیده و مخفی می گردد یعنی از اظهار محبت واضح می گردد که اصلا محبت
در دل نیست قلب * دعا باز * آه * آه * چیزی بویح ملق کرده شده ظاهر آراسته
و بلاطن خراب است * قول و سوداگر قلب آه * این جامه را از آن دوست دوروی
است * قول لا یتم این سرمایه آه * ای لازم کنده این دوستی ناقص می شود از ناوایی
است که عیب آن را نادانسته ظاهری کند * قول اما شمره سخنی گفتن آه * ای حرص کنی گفتن که
باشا است مراد از تکم بی اخبار داشته بریاده گوئی منوب و موصوف میدارد * واو یلا من
قدوت العلی الامارة * فریاد و زاری از مکرهای نفس کم کنده به بی * قول اول آنچه آه *
ای قبل از روز و زمانه شام حساب احکام شاهی فرمان بنام شمار دست کرده فرستاده شده
ازین مکر موافق خواست شمار در آن فرمان صورت ارقام بنذیر فتم * قول حکیم عین الملك آه *
ای حکیم عین الملك نیز غمخیز نبز و شمار وانه می شود باید دانست که حکیم مذکور متوطن مشیر از
است و علم و فضل مرتبه اعلی داشت و هم صاحب مکارم اخلاق بوده است نسبت از
طرف نادان و محقق و دانی آنها می پذیرد و در اینده ابشرت ملازمت بخت آشنایانی مشرف
می شود و در حال و ملازمت و مژم و مژم حاضر می ماند و همیشه کارهای شایسته و نمایان از وی مریض ظهور
می آید و بنده های عمده و خدمات بایسته ضرر فراز و ممانعتی کرده و شاعر هم بوده است و وفای غلظ
داشت و در سه چهارم جلوس حرص آشنایانی مطابق ساز یکبار و سه بجزی به منصب باندمی
رسیده دعوت حق الیک اجابت گفت * مناسیر * جمع مشور فرمان * قول
آنچه در باب مناسیر آه * ای هر چه گفتگو و تجویز و رباب از سال فرمانین شاهی بطرف
ایران و توران نوشته بود و ملا شادوت من هم در من جا همان تجویز کرده بودم اگر چه
در چهارست و لفظ اندکی تفاوت داشت آنرا در معنی یکی بود و هیچ فرقی نداشت تشریح

۱۰
* قشر نجح نامی است که بخا نجانان لحم یا قشر مذمت آه *

و انستی است که این نام بعد از ظهور فتح دکن که با تمام خانانان و دوداده بود در باب
اطهار مصریت و بهشت و در ماده نقش بلور ای شکر چنین جمله نجانان ۱۰ قام یا قشر * کار
شکر * مراد از آن فتح و کن * و نجع و شرب * نمکس و کس * قولا اگر چه
جمعی آه * یعنی اگر چه جمعی خود پسندان احمق و نادان و قوع این فتح را از این نام و دیگران
نهییدند و به باد شاه فهماید که این مهم از دست دیگران سرانجام گرفت * قولا چرا
بر زده آه * یعنی چرا آورده در اطهار حاکمست و بدطنبی مردمان کنی کنم و خود را با بغض و دل
شمارا که چون ظهور و تردوی خود منظر ب شوند است آینه و در اضطرار آب اندازم و قبل
از دل حرف و او در من سخن مطبوعه فرد گزاشت * قولا نقار مردگان آه * و درین
تو بعد لفظ قرار لفظ یافته در من سخن مطبوعه فرد گزاشت * قولا نقار یعنی نه قرار یافته
نامصان بل قرار داده و فرد کمل * قولا که از وی انصاف آه * ای آفرینش * ای و خلقت
سعیانی خواند که هم چنین بر آید کار را ادنی می نماید و نه نصف کامل و با کم مستحق گردانیده و نگاهداری
طبیعت خود فریب خود نمیدارد که خدا خواسته درین فتح ستایش خود نموده آفتی و نفای
بر پاکند * قولا الحمد سه آه * ای شکر که ای کارکنان عجب شکر ادخلی در می سپرد و رستی
نقش داده اند یعنی نفس خود را بلوری در ستایم کنند * قولا و آنچه از نقش شکایت
آه * یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شمای نبسم آن شکایت بران فطرت من و فطرت شما
است و اگر فطرت ما و شما نحو لا گردد طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافقت دارد و دلیل آنکه
می بینم که طبیعت من زیاده تر بطرف ناپایداری و از طبیعت شما باطل است * قولا و آنرا
در دست آه * ای باید که آن شکایت مراد و وقت به یوم فکر و اندیشه و معادلت
دیوی نخواسته تا که همان مثالی شکایت در میان فطرت من و طبیعت شما یک بند از و

۱۱
* قشر نجح که کذبه خا نجانان هر قوم گیمه است *

این نامه است متلوی بر نساج و مقدماتی که رفع شبهه خانان از آن مرصع و گرد و آن
شبهه این است که مردمان قندهار آنگیز خانان گفته بود که شیخ ابو افضل به دست پادشاه
به دست و غیبت و بدی شکار کرده وی گفته * تولد شما را بطور می خواهم آه * یعنی می خواهم که شما ظهور
و اندازده باشید که اگر هزار کس دوشی شخصی گویند که آن شخص در پی بدی شما است فوراً
حقیقت اخبار را که احتمال صدق و کذب حقیقت آنست در یافته اعتبار بر قول آنان نکنند و
بطرمت غیبت و دشمنی آنها را دل ندهند و در متن نسخه مطبوعه قبل لفظ اخبار لفظ واقع بجای دفته
غلط وقع شده و دفته باید نوشت * تولد و مرثیه که صدق آن ملاکون شد آه * ای در صورتیکه
بدی و بداندیشی آن یکی بنیاید بوثب و درآمد باشد گفته آن بدی خدا را دانسته و چاره
بخاطر خود راه ندهند و خوش باشد و نگاه مستغنی فراخی حوصله خود که لازم بزرگی و کرمی است
آنها خیال نکرده شادان باشند * تولد که کیفیت * ای برنده بر یک قول هزار کس بر بدی یکی
اعتبار نداشته پس بسیار زشت و خلوت عقل و نقل است که بداندیشی شخصی بسخنان
پیو و ده گوئی و دور و می یا بهرمت خیالی که دیاداران از آن خالی نباشند بخاطر شما بهم رسد
* تولد اگر حرج و درشت آه * یعنی اگر کسی نسبت بر مردم آنرا سخنی نه اند و لفظ از بعد لفظ
درشت در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده * تولد و آنچه بزم آه * یعنی چیزی که بگمان شخصی
مصلحت و خیرخواهی باشد و آنرا بطرز نامحسان بدوشی ادا کند پس اگر از بدوشی او رنجیده
شوند و با او ترک ملاقات گویند بکارگی منامه خوش آمد گویان بطوری رواج یابد که باز در استان را
جای نمی نماند * تولد دیگر عزیزن آه * ای دیگر اینکه عسر و غیب است که ملک و کنی گرفته
شود لهذا مناسب گذرد و او دوش سپاهیان فرونی را کار فرما شوند * تولد و به و کرانه آه *
ای در صورتیکه همه نوکران خود را به محض بی التفاتی و یا به ضرورت التفات آشنا کردن بجا است
پس باید گمانیکه طریق آشنائی کردن بطریق اولی میا خواهد بود پس باید که وقت التفات
التفات عمل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی به ظهور رسد و حرج یاد ر لفظ آشنائی و

آشنائی و رحمت یاد و لفظ یحنا نهاده شود و نیز بطریق دیگر از این طریق که در جمیع حرر و آزاد
و شریف است * تولد اسرار آه * ای بسیار شریف که شریفه سیده گری اختیار نموده بودند
بسیار دیدن عقیده و ناقه در دانی سر دام ترک و نوکری گفته و در زمره فقر و افغانی شریفه
اند * تولد غریب آنکه آه * ای مادر آنکه مخاطب من اخوی خانان لایق این چنین
گفتار با ملت عقل و فهم کامل خود نیست

* تشریح خاصه که بخانه خانان تحریر یافته آید و الفضل آه *

و استی است که این باره نگارنده شریف از مرض صحت یافته بود مرقوم شد * سمنه *
این لفظ مرکب از سمنه و منه است صحت یعنی غم و اندوه و منه یعنی صاحب * تولد
شفاق کردار است * ای شفاق ظهور بخیر و انانی غایتی طریقی هست * تولد کم خوشگلی
خود آه * ای از حصول مسرت به جهت ظهور صحت خود که آن اختصاصی کم خوشگلی است و نیز که
و حصول بهجت از مرقوم غایت و عروض رنج و الم بعثت لحوق مرض این هر دو در کم خوشگلی
است و چنانچه خوشگلی آنست که این هر دو در مصادات داشته باشد بستر می گویند که کمال
کم خوشگلی خود و بوجوب زیادت است و شمارش که این است و بعثت فرطه صفت شفا است و نیز
تحقیق من مرض است که ای نویسم * تولد چون مسرت خاطر آه * ای چون در اظهار خبر
صحت خود مسرت خاطر شما مرقوم است از اندوه و غم خواص و عوام و در نگارنده بود هم خاصه
خود را بسبب وجود من سر و مازاری خود را تصور نموده غم و الم را لاجر حال خود دارد نمی
اندیشد * بزرگ زاده قدسی نهاده * مراد از آن روح مقدس * بهر خاطر * مراد از آن
و نیز * تولد الهی نهایی * ای الهی ترحم بر غم خوشگلی من که در از سیه کار یک کار کنه اول
این که روح مرا از تاج واری و صحت این دنیا و جو و شقی و غلبه و بی باقی عطا فرماید و هم
آنکه با مرا بر اندوهم آنکه با مرا در گشته نشینی برده جز سینه و از در * تولد دینی * هر چه بگاه
این بیت آن راه یافته آه * ای که درین و نیست این بیت آن و با فضل اسرار الهی

و درست و نه زکنده نفس سرکش خود و فیه الدین عطار بر خلف نفس اماره و در دل
 من می گزند * قدس مرده * درست و سنگ شود حال پوشیده آود و قبر با خدا ای تعالی یعنی
 سنامه آو با خدا ای تعالی خوب شود * قول مرا و بار حم و کوزه آه * بینی مرا و بار سم چو
 شراب مرا گاهی در خم و گاهی در کوزه کرده اند بینی با اختلاف حالات و نزدل حادثات
 مرا استیبت خزانده و بار با پیش من منافع و فوائد مرگ ظاهر کرده اما عجیب است که باز سم چو
 شراب تلخی مزاج من که عبارات از سخت دیدن تر از مرگ است مرده و به سخن مطبوعه لفظ مانع
 در اول مصراع زانم بیع شده * نو که و هرگاه دل جبران آید * ای هرگاه فطرت خود را استغراق
 بد نیایافته به جوت فکیل نفس و وجود خود مایل به طرقت ترک و بیای نیم طبیعت سحر خود را که
 در هوا و هوس مستغرق است باین بیت خوشحال می سازم * نو که آفرینش آه * ای هرگاه
 بیدایش که عموه ترین اشیاست ناله سر توشه پس تو مانده فردایگان ازان منتفع
 شوی یعنی بسبب بد اخات هوا و هوس تو از حقیقت خود منتفع مشو بلکه جلالت و بیدایش
 خود را بعات تحصیل حسات گامی گردان * قول اگر چه مجمل آه * ای اگر چه بر سبیل اجمال
 میدانم که از مرقع حق خود تعلقات و آلام جسمی را مانع مرز نشن و دوستی نفس خود
 نه داشته سخنان خود را میسر در بهبودی و فلاح حلال و صلاح نفس خود خواهند داشت لیکن
 کثرت محبت من طالب تحصیل تمام آن سخنان است و بعد لفظ جسمی لفظ را در مین نشن
 مطبوعه فرد گزاشت شده باید نوشت فقط

۲۸
 * تشریح نامه که بخانه نان تقدیر یافته به بشق آید *

ماید داشت که این نارایت مرخص اظهار شکوه و شرکایت در باب رسیدن نامحبات
 از طرف خانخانان مع اقام شوق و نصایح تلخی آمیز * قول عاشق معشوق مزاج آه * عاشق
 خود را باعتبار بر داشت ناز و بی پروائی خانخان که دستور عاشقان است گفته و معشوق
 خود را با طعنه مزاجی و زود و درخی که خصلت معشوقان است قرار داده * آوا که معشوق عاشق

عاشق خود آه * این اشاره بطرت عاشقان است که معشوق دیگران و عاشق خود است
 و در متن کلمه مطبوع عقل لفظ دارد و او را از اید طبع شده * قوله از عالم طبیعت آه * ای از
 مقتضای طبیعت که از آن زمین و آزار ارام بجای آید هر چه طبیعت است ظهور آن لابد است
 پس آزار و بیخ و در آن یکا است و نه می طبع من از من تذکره خواه تا بر اگر امر حلقی را از من
 من قند و تابی فرماید که عذر از من طلبند * میرزا * زاننده میر و میر معنی سردار است
 * قوله میرزا طبیعت آه * ای بی باک و بی پروا طبیعت شما بنظر آنکه قاصد مایه تا بحر شانه دهن
 برساند * باید که آید * ای سحران الله و عجب است ازین مشهوره غفلت شما این
 رنور آزر دگی گفته * قوله باز کشادم آه * ای باز با طهارت نصایح و بند بطرت دوستی آمان
 که در مرض نبات و غرور مبتلا اند متوجه شوم * قوله داروی لذت آه * تلخی کاسی را
 گویند بر ای ایکه ناخ می شود و این جلا اشاره از آن به داروی تلخ است ای او را داروی تلخ که
 عبارت از نصیحت است بدست * قوله و آنکه خوش آه * یعنی و آنکس که داروی شیرین
 شایب کند آن بهریشش من است لیکن شکر خلل نب راد و زنی کند پس این نصیحت من مثل
 داروی تلخ است که برای دفع مرض جویب نفس بسیار مفید و خوش مد و خاطر داری بهیچ
 شکر است که بظاهر خوش نما است و باطن بیخ فاده دارد * قوله این صبح آه * ای داین صبح
 که دریا و شام بیوش و مست هستم باین بیت بسیار مست می شوم * قوله خم خم آه * باید دانست
 که دستور فاه سیاه است که چون می خواهند که کثرت بخری بیان کنند آنوقت فعلی را
 که مناسب آن بخر باشد بگویند که چون خم و بیال بهال که این طعرت از آن کثرت شراب
 مینور است و این هر دو لفظ مناسب با شراب هم دارد * قوله آن یکی آبسن آه *
 ای در دل شخصی امید عیده قضا گرفته و آن دیگری بذلت عیده کو تالی را ضعیف شده
 خواست آن می کند یعنی هر کس بخیال خویش ضعیلی دارد * قوله نشسته این دو خم * ای
 ذوق وی روز و شوق امروز من شام اگر م سازد و بطرت ارقام بخر خیریت سرگرم نماید فقط

و ترغیب و تحریص خانانان بطرف تخیر آهسته و غیره و جواب نامه خانانان که شعر مرثیه قیام بود
 * تولد که سالهای دراز آه * ای ذات پادشاه سالهای دراز آبادی بخشیده خرابه کوته نگار
 باد و دین معراج لفظ سال در متن نسخه مطبوعه مکرر شده یکی را کتب باید ننویسد * تولد بنظر حسین
 و احسان در آه * ای نامه والا منطوی اطلاع وقوع فتح قندهار بنظر عجیب شاه در آه * آصفیا *
 جمع صفی برگزیده * تولد امسال سال کل * ای امسال خال دولت و فرحت است
 * تولد از ان باز آه * ای از انجا که از مدت پیدایش انسان گدای مردمان نیک
 بنت نخب ترین و وجه صورت اتمام یافته است پس اگر آن نیک بنت و صاحب اطلاق را
 چنین قیما رو نماید چه عجب لیکن مرا که برگنج بی شمار مطالب عالیه قدرت یافته ام از چنین مقاصد
 محترقه کج خسروی می شود و یای حفظ خسروی در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشته است * باید نوشت
 * سستقا * نام مرضی است که صاحب آن هر چند آب خوردش گنجی دفع شود * تولد می گویم
 که طبیعت سن آه * ای نمی گویم که طبیعت من و یا سوداگر من که عبارت از همان طبیعت است
 خوش نشده این گارشیرت و اختیار شمرده بلکه این فطرت عالی من با شما یک کنی از روی
 بی اختیار می گوید * رطل * وزن نیم من * کعات * کافی * تولد از دجان بخش آه *
 ای قسم خدا اگر من بفتح قندهار که از سنی و کوشش شما بظهور رسیده شاد و خرم شوم شمارا
 نشانه باشم زیرا که از شما ظهور کارهای کل و عظیم متیقن است * تولد امید که غفر سب
 آه * ای امید که فوراً آهسته را از قبضه ظالمان پاک وید بسخا بزم گرفتن خراسان و فتح
 ایران زمین قبضه قندهار را شمه از تاج سفر خود اند * تولد اگر بسیار شوق نباشد *
 یعنی اگر بسبب مله حوصلگی خود در باره گرفتن خراسان و غیره بسیار شوق نباشد تا هم از
 تدبیر تخیر آن غافل بوده عرائض متغیض عزم پورش خراسان بدو بگاه پهلان امسال دارد
 و دوستان را با ظهار کارهای نیکو کامیاب گردانند * تولد دولت خان و آه * ای
 دولت غار دوست بیدارم نه بجهت آنکه خبر خواهی و نه او نیکو شفاخه ام بلکه صرف

یک مرتبه پیر وی شاکر ده اوراد دوست میدارم و یک مرتبه بیست لحاظ محبت او یا شاکر در
 فهمید من است او را دوست میدارم لله ای خاتم که وقار و دیاری و دیویشتر باشد
 و غور بیکو نه منی او را بدوست سازد باید دانست که دولت خان از افغانان شاهوخیل
 است اول چاکر خان اعظم خان میرزا عزیز کو که جنت آشنایی و چون قتل و کار آگاهی فراوان
 داشت در زمانیکه خواهر میرزا عزیز کو که بخان خانان منسوب گردید خان اعظم او را بخان خانان
 سپردی نباید وی گوید که اگر اراده بلند داری و جای و خطاب بدرجی خواهی این مرد را عزیز و با
 عزت میدار پس از آن دولت خان سالهای دراز بر فاق خان خانان کارهای نمایان و عملهای
 شایان بجای آورد و او را در فیروز سندی بگمراست که خان مدوح و درجه وی آن خطاب خانانی عزت
 می یابد شریک غالب بوده و در مهم و بدش تهنه و بساق و کن خدمات پسندیده او زبان زد
 خدایق است و مشهور است که در خدمت خان خانان به منصب برآوردی رسیده بود که
 شاهزاده سلطان دانیال بر غمت تمام او را ملازم خود داشته به منصب و دوبراردی نمناز
 فرمود و هنگامیکه شاهزاده سلطان دانیال از احمد نگر بادای تهنیت فتح اسر بخنور سلطان
 می آمد دولت خان را بیک میرزا شاهرخ که پیا سبانی آن مرز بوم بودی گذارد و آخر من چهل
 و پنج از جلوس و سس هزار و نیم مچری برض قولنج در احمد نگر بساط استی در می پیچود و در
 شجاعت و بهادری بگانه و بیکای زمانه بوده است و در بهادری و دلیری او نقول عجیب و
 غریب منقول است چنانچگی از آن آنگه زمانیکه شیخ ابوالفضل مدار الهام امورات و
 مهات و کن شده بدکن رسید روزی در مجلس خان خانان نشسته تقریباً گفت که شمشیر بندی
 در کتب می نویسند مانده ایم دولت خان آن گنایه فهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ بندی
 این است اگر بر سرت زخم باور کنی خان خانان و ستمش گرفته میرون آورد بعد
 از آن شخ او را طلبیده در بر کشید و بیک زنجیر قیل و خفت داده گفت که هرگز گنایه
 بخاطر من نبوده و غریب تر آنکه هنگامیکه شاهزاده دانیال از خان خانان رنج خاطر بهم رسانید از

از انتهای جوانی یکی از رفقای او با شش منش خود اشرار و فیکه خانان بیاد بر موری
 بهمان که از قائم برهان پور که مشرف بدریای پیتی است پائین میفتد چنانچه روزی این طور را
 با خانقاران ظاهر کردند اتفاقاً خودش قائم ماند لیکن دستار او از سرفاقت برآمده از روی تواضع
 خود بر خاسته دست خانقاران گرفت و عذر بسیار نمود و گفت که از حالت نه شمایین اتفاق شده
 دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده برداشته بر سر خان خانان نهاده بخانه اش
 در آورده * قوله ملا قیصر آه * ای ملا قیصر ایامی که بزور نفس خود را درست نموده
 غرور مکن از دو باطنیات انام اگر با فضل صلح کردن نمی تواند مانع یک نور آشتی که ام است
 * تو که ملا شکیبایی آه * ای ملا شکیبایی بسبب عداوت غرور در سردار دلگاشی این عیب
 درو بودی تا زودتر معبر گشتی فقط

تشریح نامه که بخانقار بان نگارش یافته الله تعالی آید *

دانشی است که این نامه است متضمن نصایح و اندرز در جواب نامه خانقاران که مشتمل بر
 شکوه و شکایت اهل زمانه و اسناد عالی ارسال نامهات بود * قوله سخت گرفت
 کند * یعنی بسیار عطا کند * قوله اگر در فرستادن نامه آه * پس شیخ در جواب همان
 شکوه خانقاران می نویسد که در فرستادن نامهات لطفت شما که توقف از جانب من می رود
 این توقف قصه است بسبب آن توقف کثرت کاری من است چنانچه فهمیده اید چه
 ارسال مکاتیب هر کس و نام کسی کند بعد از آنرا قصه آنرا که کرده ام اما از طرف من هرگز در
 لوازم خبرخواهی غایب فرو نگذاشته نمی شود و بجهل خود نگذاشته شود زیرا که آن خبرخواهی از
 لوازم حالت من است نه از عادات طبیعت من است که در آن فتوری واقع می شود
 * قوله چون در پیش نسیم آه * ای چون ظاهراً محبت دلی از تلاشها بطرم رسیدی آن وقت
 البته خاطر مرا در غمت نوشتن خلوط زیاد ترمی شد بنا بر آن امید که در نگاهداشتن ارسام
 مکاتیب از طرف شما سستی نرود و مملانی من که بارقام خلوط پیش نهاد است و الای شامه بخوابی

ظاهر شود * تولد عزیزن آه * می گوید ای عزیزن هند و سنان و ابابین و سمت این بارت هزار
 سر از بند بنگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه بودند گرفتند * تولد بخت و حکایت آه *
 ای بختی مردم کنی گویند از اینجا که غنیمت فوج کثیر دارد به لشکر بسیار یک غنیمت بایه گرفت گوش
 انداخته کار بر خلاف آن لازم است * تولد آنچه در هر باب دوسنان آه * ای در
 هر مقدمه شما آنچه دوسنان ظاهری شما کردن نمی تواند من آن را بجا آورده از اعمال دوسنی
 حقیقی خود قصد و برآمد کار و بهبودی شما دارم * تولد ایزدی دوسنان * بهر کیب مقلوب
 ای دوسنان ایزدی که بعضی دوسنان جوانمرد و بامروت است * تولد چند روز پس *
 ای چند روز تبیان خاطر داشتم در آنکه اندکی از داسان مردمی و جانمردی دوسنان خود یعنی از
 عادات آنان بر نویسم شود که مرهمی بر خاطر افکار شما ننهم و این بیت مولوی روم را که کار
 کنان قضا و قدر بمن یاد داده بودم سزایه نکین شما سازد * پزشکی * طبابت * تولد لیکن
پزشکی نمودن بیمار آه * ای هر چند می خواستم که حال عداوت دوسنان نکاشته شما را تسکین دهم
 لیکن به قصد آن قول مشهور که برای العلل علل عقل مریض ناقص است پزشکی نمودن من بیمار
 بر خاطر صنعت من دشواری آید یعنی از اینجا که من خود مرد دام تسکین دادن من شمارا چه مفید
 خواهد شد * تولد تا آنکه گرانی نامه آه * ای در فکر تسلی شما بودم که نامه شما مشعر بر غم و الم آمد و دل
 پریشان من دیگر شورشی یافت * تولد درین چیز که حکم آه * ای درین فکر که مقبول بودی
 خانه ایت مرا نشان ده که که ام کس در آزار و مصیبت نیست * تولد در چیز آه *
 ای در چیز سرد اید او علیحده توان نموده نه چیز از سر جدا توان کرد * تولد هر چند همه ام آه *
 ای هر چند همه انهم که سبب تجربه و بلند صغلی خود از اقصای طبیعت که آه و فغان است باز مانده
 در آسایش زخم و جراحت و سمرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که از دیدن
 گوناگون غم بجهنمان با تجربه کاد صابر شوم و چاره آن کنم بهر حال نه ببرد غم و الم و ترزد و شکرت
 ما و شما پیش شما است از بیرون نه پسند * تولد و آنچه از خبر آه * ای آنچه از ترک نوکری

نوگویی نوشته اند این خیال لازم فطرت بلند است لیکن درین روزها که انصاف معدوم
است و سلطان زمان بسیار خوش طالب و پیووده گویان گرم در فتنه و ف و اگر چندی دل نهاد
خدمت و تمای خود شود نزد یک یقین است که بیکرکت این قیام آن خواص نیز پیوسته شود
آما آمدن شما از آنجا هر طور مناسب می دانم فقط

✽ تشریح نامه بکده بخاندان قهر بر یافته گرد آه ✽

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که خانخانان شملوی شکایت نوشته بود ✽ قوله
گردل واهی آه ✽ یعنی اگر خود را دیگر گردانم درین که از تو شکایت کنم در انصورت
تو خوب میدانی که در چه غایت شکایت خواهم کرد ✽ قوله در پرده دری آه ✽ ای اگر
از قول من پرده دری تو نمی شد از آن کارها و خطاها که تو کرده شکایت و نعل کردم ✽ قوله
یک روزی آه ✽ یعنی اگر یک روز تو از غایت غفلت و بیوشی و نادانی بر من خشم رانی
پس در انصورت مرا مناسب است که برگردم تو یکا یک جیب گیرم بنی هرگز این
از من نخواهد شد بلکه بر آن شد بر بخر خاموشی از من نخواهد شد ✽ قوله ای عزیز من آه ✽
یعنی ای عزیز من بیکری و عاجزگی زمانه که در حال خود دارم من نادان آنرا چه قوت بیان کنم
و تا بگویم گفت هر چه لائق گفتن بود هر طور بشمایان کردم و از خود را نیز از شما پوشیده
نداشتم ✽ قوله و هرگاه به شما آه ✽ یعنی هرگاه با شما خوش باشم یا نه یا ششم خشم یا که دانم
✽ قوله چون این دی سال آه ✽ ای چون این دلی من را با محبت بسیار و خشم اندک آفریده
است بنا بر آن بنویسم گفتا و دل آویز خود در مقدمه شما مردمان در بار آشتی کردم و بادشاه
را مهربان بر حال شما هم چنان که بود بر قراوداشتم لهذا شما را واجب است که زود خدمت
بادشاه آید ✽ نکته ✽ و مکی ✽ ایرج پور ✽ نام جائی ✽ قوله ایرج پور بایشان آه ✽
ای چون ایرج پور که سابق ازین در جایگزین مخرج میرزا بود و ختمه ب شما داده است
از آنجا که با فضل شما با نظرت می آید لهذا مناسب آنست که تا ایام رسیدن شما بحضور شاه

ایرج بود بر شاه رخ مسلم ماش * قوله از اینجا که خبرست آه * ای از اینجا که پیروی و خبرست شما
می خواهم را چه خبر نیست و اگر حال ملک دکن خوب می باشد بهلا زمت شما فرسوده سر رشته سخنی
که بیان آن شد از تعلیم تدبیر گزین ملک دکن مرا واجب بودی که ماه گردانیدم زیرا که راه
موصوف همه حالات و احوال مردمان آنجا بخوبی میدانند از دور یافت خواهند کرد * قوله
و نشودن دیو افسانه های بیدلان آه * این جمله بر جمله باندک فراخی حوصله موقوف است
ای باندک فراخی حوصله خود و به نشودن قصص پیوده نامردان و خیرسم همه کارها بخوبی
انتهای می یابد و ملک دکن به قبضه تصرف رومی آید فقط

۳۳
* تشریح نامه که بخانان نصر در یافتن خاطر حقیقت * *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن آثار ناقرانی خانان از جا و اطاعت شایبی ظهور در
بیست سال بران شیخ این نامه منضم نصایح و اندرز ارقم نموده * قوله چون گویم که دوستان آه *
باید دانست که چونکه بالا خانان و اعز دوستان نوشته اند از اینجا قبول چون گویم از آن
انگاری کنه وی گوید که اعز دوستان چون گویم که دوستان ناپدید اند زیرا که برای دحوی آنکه
شاعر دوستان من هستند وجود دوستان ضرر و حال آنکه دوستان مفتوحه خلاصه اینکه
شیخ می فرماید که خاطر حقیقت پیرای مرا گرامی تر از نوید فتح خانان مطلق نیست * قوله از اینجا
که آه * ای از اینجا که بطرف نیک نیتی و احوال ستوده شما نظر من می افتد تصور فتح بسیار
بسیار شادان می شوم و از آن بمشام در یافتن من واقف امرار و امورات جهان
بودی دولت و اقبال شاهی آید و لفظی قبل لفظ برده در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشته اند اما
در متن باید نوشت * قوله الله تعالی آه * یعنی الله تعالی چنانچه شمار این تو فی کرامت
فرموده که در وقت شادمانی عقل و دانش خود بجای می داند امید که هم چنان در وقت
ظهور حادثه نیز شما خوش کن خاطر خود گشته بهار بهمت که بی خزان است باشد یعنی بهار
خوش و خرم باشد * قوله چه از قانون دان آه * یعنی هرگاه از تجویز طیب مجازی صادق که

که فی تفسیر الاربع حقیقتی ندارد و دای تلخ شیرین معلوم می شود از حکیم حقیقی که خدا است
 و دای تلخ که عبارت از تولد حوادث است ازین مرید چگونگی کسر تصور توان کرد یعنی
 دای تلخ اورا طریق اولی عذب و شیرین باید فهمید * تولد و انکار باریکی آه * ای آگاه
 بعد از انکار سکوت و در وقت نامت مردمان از سر نو گویا شمس سبب آن این است که سلطان
 بر او شش نامه مستحسن بر از زمین خان کو که خود فرو داده پس بر انانیا ازین ملک ضرر و آفتا
 * تولد در جواب مضرعات آه * یعنی در جواب فرامین منتهی بای ناخوشی شای برای چه
 ایقده را انکار خشم و ملال خودی کند و برای چه ایقده رنج و رازی کند و چرا بیکارگی اخلاص
 خود گذارده مثال با عیان اطراف که شناسای مزاج با داشته نسی می کند * تولد دل
دو سدا ر آه * یعنی دل من از بی اعتنائی و بی پروائی بشمارد و آمد * تولد آخر آه تفسیر شده
 آه * ای غیر از آنکه از من تفسیر شده همچوی دیگر در گاه نویسد * تولد است خاص آه *
 ای محبت خاص شما بی اختیار مراد در گفتگو آورد و در نه من سحر و مستغرق در بای حیرت و رازی
 خیال گفتگوی مخلوقات است * تولد همه علی آه * ای چون درستی وجود و عدم کارای
 عالم هر دو با اختیار خداست پس من زیاده گو ضرور در کار هیچ اختیار ندارم یعنی محض
 وجود و محض ام پس صبر و تسلیم مناسب حال ماست فقط

تشریح نامه که بیضا خانان تعزیر یافته خاطر و روش آه *

این نامه است که شش بخش منتهی به وجه عدم اظهار شوق خود و مستحسن اظهار تشکر و شکایت
 کم توجیهی خانان نسبت خود مرقوم نمود * مقالات ظاهری و محاکات صوری * مراد
 از آن نامه * حسن معنوی * اخلاص دلی * اقتضای لطف صوری * خوشامد و عبارت
 آرائی * تولد خاطر بهوشیار قرین آه * بای خاطر بهوشیار من چگونگی طاعت فرماید که قصه
 بخش خود را که در مهاجرت شایه می رسد در نامه که اخلاص دلی و محبت معنوی آن را
 از دارالهم مقترضیات خود که عبارت از اکفایر ملاقات روحانی و جریح و فرغ ماکرون

در مفارقت ظاهری است اخراج نموده است اما نمی‌توانیم زیرا که اگر همان قصه پیر خسته سوزش قرین
صدق است درین صورت راه خلافت زمانه که دور و بی‌کار است گرفتار باشیم و اگر هر چه
ظاهری کنیم که باینست قطع نظر از آنکه در مجمع رموز داناان ملا اعلیٰ که عبارت از ملا یک و انبیا
است عقل خود را بی عزت و بی حرمت ساخته با هم بزرگ نموده اصالت منشش خود را که مراد
انسان نفس ناطقه و روح است ناب و مطیع دنیا کرده با هم پسند و اظهار تبش و وقاحت
صریح موجود است بنا بر آن خاطر منی اجازت تحریر آن نمی‌دهد * تو که بملا اگر آه * یعنی
اگر که اگر دل شما حسب عادت خود خواهان صحبت ظاهری من شده بود و با وجود حصول فرصت
مراطلب نفرموده اند از آن به شکایت کنم لیکن بی اختیار بر خبر خود مدح کنده ام که با وجود
فردانی شوق بچو نه ساکت ام * تو که با اگر عیاذ الله * یعنی اگر خدا نخواسته مراطلب
نفرمودن شما مخالفش اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر حسب
طلب نفرمودن شما صدق محبت که نزد آن مفارقت و وصال یکسان است نیست بلکه سبب
آن زنجیرگی خاطر شما باشد پس در بی فہمی خود که شمار تا این زمان دوست حقیقی خود فهمیده
بودم هم خود خود را عتاب کنده ام و هم عتاب کرده شده دیگران و اگر مخالف قسم
مانی که تنبیر از آن بکذب مذکور بالا توان کرد بوده یعنی شما که طلب نفرمودید اگر حسب آن
صدق محبت شما که بش آن ملاقات و مهاجرت برابر است پس درین صورت
در طلب نفرمودن هم شما مدوح اید و هم من محمود ام

تشریح نامه که بخاندانان مرقوم گشته ساقی آه *

این نادر است مشعر اظهار بهجت و مسرت بسبب ورود و نادر خانان مع اراقم دیگر حالات
مردمان زمانه * تو که ساقی بیا آه * یعنی ای ساقی بیا و شراب آور زیرا که یار از رخ پرده
برداشت پس این وقت شادی و بهجت است و چراغ خلوتیان باز روشن شد
بسبب اینکه معشوق چهره خود که مثل آفتاب است و انور و مراد از بیا این جانار خانان

خاتمان است * تولد عیسی دمی آه * ای شخصی که دم و سخی آن مثل کلام حضرت عیسی علی
 نبیا و علیه الصلوٰه و السلام زنده کن مرومکان و راحت رسان فستخنان است خدا بفرستاد
 و او بار نعم سن برداشت و این جاسم مقصود ازین رسیدن نامه مذکور است * تولد
حسب بوی معنی * ای مسرت اول اینکه نامه شما بوی محبت دل شما به مشام من رسانید
 * تولد سرانجام شه * ای سبب محبت دلی مذکور بهترین خدای عالم آلوده * تولد آذر دگی
 عمری را آه * ای همان نامه برای نادرستی مزاج من بریایکی ظاهر شد * تولد سیوم مرده آه *
 ای سیوم مسرت آنکه همان نامه مرده آمدن فیروزی آورد و ازان فوید قوت و تندرستی
 دل خود شنیدم * تولد چهارم آه * ای خشنودی چهارم آنکه شما ابا زنده مت دکن پادشاه
 اجازت از زانی فرمود و این خدمت جرت حصول نیک نامی و غیره در حق شما متد و وسيله
 گشت * تولد چنانچه در جهان آه * ای چنانچه در عالم آخرت برگزیده تر یا و ده دگار آدمی
 خواهی چهار گانه را که عبادت از حکمت و عنایت و شجاعت و عدالت است بر شما ده هم چنان
 و بر باره وصول مقاصد دلی درین عالم نیز از نام و شک مددگاری بهتر بگویم بلکه برابر و
 نظیر آن نمی بیند آمد * تولد ماهواره خاطر آه * ای ماهواره خاطر پادشاه ازان صدره نالایق
 که در شکست جنگ دکن بشمار سیده بود آزرده بود * تولد آن که بیده نقش آه *
 ای آن بدنامی و گزند که سابق ازین در برزیت دکن عاید حال شما شده بود و در شود و خاطر
 پادشاه ازین غم خاص باید * آوا * محنت آواز است * تولد پنجم زمان خود را ای *
 ظاهرا عبادت خود را ای در سنو مطبوعه غلط طبع شده بجای آن خود آرا ای که عبادت
 از مقابل و مجادله است باید نوشت یعنی پنجم آنکه زمان مقابل و مجادله را که آن نه موافق
 ضمیر ظاهر است بود پیام تمام شدن آمد و ما هنر سنجیده من آواز راحت شنید * تولد
 ای هم زبان من آه * بنی ای یار موافق من بگویم و چه ادا سازم من تدبیر گاری می کنم و ظلم
 ساز خواش خدا خلقت آن گاری کند و با وجود این معنی که آهنگی ای گوته اندیشان و گاری ای

عجب و غریب و نیکو داران و بد فاتی مردم این بوم هم هست * بی * بجز و مذمت
 * قول هنگام شاکسته می آه * ای هنگام تناس است زیرا که با وجود اجتماع منف آن و بد ذاتان
 ایز دیهسان از گزند زمانه خلاص بخشید * قول و اگر گشته بیاد آید آه * ای اگر ذکر تکلیف
 و رنجهای گزشتند درین ایام عیش و عشرت بر زبان آورده شود در عهد ایزدی خالی و انا
 ش ه باشد و ناسخ می و انکشان کوی صلاست بیو ده گو شوم * قول و آنکه گشتمین آه * ای
 سوای پنج صفت های مذکور مستعرت دیگر آنکه مرا پادشاه وقت از دکن طلب فرموده
 به حضور خودی طلبید پس این مژده بر تر از اینگونه و درین پنج صفت و ش دی مذکور بر شمارم
 و ششم نام بر نهم زیرا که این دولتی است بی ثبات و نعلنی است بی پایان و در همین
 سخن پیشو قبل لفظ دولتی حرف کف علت فرو گشته است باید نوشت * قول از چنگرگی
 احوال آه * ای از کیفیت حال صحت شمامی بر رسم فقط

تشریح نامه که بخاطر خانان تحریر یافته از چنگرگی آه *

* قول صادق خان * باید دانست که خان مذکور و له آقا با هر وصلی خاص بن محمد شرف بصری
 برادر زاده و داماد اعماد الدوله طهرانی است و رسال اول از جلوس شاه اکبر بهر آبی
 شاهزادگان بدلت ملازمت برده می اندوزد و بجای مرتبه و منصب چار براری و علم که قبل
 ازین او را درین خانه ان بود سر فرازی شود و باز بدست غشی گری و عتای قلم مرض عزت می یابد
 و سال ششم از جلوس نهم ریح الاول سده هزار و پهل بصری طایر روح بر فو تحش
 از قفس جسم پروازی کند * قول و دستان فدوی آه * و دستان موصوف
 فدوی صفت آن ای دستان مخلص شما ثکان و قلیان چه از مقام باطن و چه از راه ظاهر
 با هم خود یکی بوده صفت و صحبت شما بنمایند

تشریح نامه که بدخاطر خانان مرقوم گشته الله باشد آه *

این نامه ایست که وقت بیماری خانانان متضمن مواظ و اندرز در باب تسلی و تشفی او

او تحریر یافته * تولامه با شما است آه * ای امه دگاره شما است نه از ان حیثیت که در علم و دانست او در آمده اید بل از ان جهت که در پی خوشنودی او قصد داده و پسندیده ترین شانهای بقا و دوام اقبال و ثروت شما آنست که دل او لیا و عارفان را بطرف تذرسنی بدن و درستی سیرت شما متوجه می بینم پس درین صورتی نماید که از نادرسنی چند روزه مزاج خود در نخیله مانده و تها سبب مرض را بر تفرقه از بیم حشرات اربابه که عبارت از سراز و سودا و باغم و خون است نه نهاده سبب حقیقی آن مرض نه ای چنان آفرین و یاد اند * قرابادین * آفتاب طب که در سخی های مرکب باشد * تولامه الجوان آن را نخمیر آه * یعنی علاج آنرا موتوفت در قرابادین طبیان بدن نه نهاده اند کی همچون روحانی طبیان نفس ناطقه را که عبارت از نسبت وادار زنده اشخاصان و عارفان است بعل آویده نگار و در سفلت خود مشغول شوند و اول گام راه کار درستی نفس سر شده محاسبه اوقات بشمار روز خود را در اند کردن و به یاد کردن است یعنی حساب گذار و کردار و شبخیز و روز نیز خود را سبب اول درستی نفس خویش دانند فقط

* تشریح نامه که بشما بخاندان انگارش میافزاید، بهشتی آید *

باید دانست که این نامه وقت ظهور ناخوشی ناخاندان از طرف شیخ مرقوم گشته * تولامه از جانب فطرت آه * ای دعا و عرض من از جانب بیهوش خود که سبب نیکی و پاکیزگی خویش بظرف بدی های مردمان نظر نمی کند و اغراض را شمار خود می سازد قبول کن * تولامه اگر درین دور روز آه * ای اگر درین مدت شبها آنقدر دوستی نفس آسوده خود از پرسیدن حال آشیانان حقیقی باز داشته است پس این فکر براه بکشد و نه بزودی از بدتجارب اقدار است باز گشت و نه است از نا پرسیدن احوال دوستان و داد * تولامه غریب در وطن آه * یعنی سافرو رنجیده و زاده و بوم خویش * تولامه دور و فصل و پریشان مطمئن * یعنی در باطن رنجور و ظاهرش داند * تولامه از روز و گنگار

آه * ای شهوت بگزار و نفس اماره خود را بکشتن تا خدا را بر تو رحم آید * تو
آزمودی آه * ای دریافتی که برای رحم خدا ترا ترک آرزو ضرر ده است * تو گفت رنج
 احمقی آه * ای حماقت قهر و غضب خداست و رنج کوهی به نسبت رنج حماقت مهربانی خدا
 است * تو ایستاد رنجی آه * ای محیست و تکلیف رنجی است که او رحم بر مصیبت زده
 آورد یعنی آخر آن بر انس بدل می شود و احمق رنجی است که تا آخر بهایا که کند فقط
* تشریح نامه که بخاندان ارقام یاد داده بود و زاد *

این نامه در باب اظهار شوق و شکایت در مقدمه عم ارباب رسل و رسا ارقام یافته
 * تو بادل بس نیامده آه * ای بادل خود که مشتاق ملاقات شماست بس نیامده تا بن
 طبیعت که اقتضای آن بی صبری است شده می خواست که محبت دلی و معنوی را بگذاشته
 اظهار محبت ظاهری و صورتی کند باری شکر خدا که این آرزوی مضطرمانه بظهور نیامده * تو
 این آهنگ باطن آه * ای این بیان تبلی خاطر و شوق دل من نه بجمت سرور و آمدن شهر که
 بزرگ در مرتبه و کوچک در مزاج اند هست بلکه آویزش خاطر من برای اندوه و زسین
 رسل و رسا شایسته که سابق ازین می فرساید اگر چه این معنی ازینک نیستی و صفاتی
 باطنی بسیار و در است اما در میان دنیا داران رسمی است پسندیده * تو از محاسبه زمان
 بیداری آه * ای به جهت محاسبه زمان بیداری با فیل و زمان خواب حال بظرف روز ناچیز
 گذر شده و آینده نظر انداختن غرور است زیرا که اگر از افق به نسبت سابق زمان زمان
 خواب و بیداری حال بد باشد درست باید نمود * تو از اسباب همیشگی آه *
 ای از کمزور و ناکام اسباب دنیاوی که فروزن آدمی است احتراز لازم دانسته پاس
 فراخی حوصله خود که پیش آن دنیا و هر چه در آن است هیچ است باید داشت فقط

* تشریح نامه که بخاندان ارقام یاد داده بود و زاد *

این نامه در وقت بیماری خانمان در باب حیا و توفی مرتوم گشته * تو یاد داده *

خاندان * تولد آن پسر ده راه نرفته ملک معنی * ای آن آشنای ملک منی و نه آگاه از
حقیقت راه ملک معنی * تولد امشب از سواد آه * ای و نست ملاقات امشب از
رنگ و طرز زینتی شاکرانی جسم و روحی باطن شما معلوم شده بود و هر چند میدانم که آن
گرامی و عزیزه باشد که بر منتر جسمانی و تعلیلی از دور یافت و درستی نفسانی تا این زمان دور
شده باشد اما احیاء لکمه اسیم الظاهره * ای جهت ادای اسم غامری که جهادش از
تایه پرسی است نوشتن این دو جمله ای داده خودش از آن کن شاکر دیم فقط

تشریح نامه کتبه بخاندان تحریر یافته الله تعالی آه *

این نامه ایست متضمن استغاثی از سال ناهجرت و قتی که خانان بسبب مدخش خاطر خود خط
و کتابت موقوف نموده بود و تحریر یافته * تولد از بی ملاحظه کیهی * ای اله تعالی از ظلم و
ستم معشوقانه شمار انگاهد او را تا منسوب طبیعت خود و شورش افزای عاشقان نگردید و بسن
نسخه خطی او از لفظ زمان حرفت و آن فروگزاشت شده باید نوشت * مدیر * بد بخت * میل *
نیک بخت و صاحب اقبال * تولد احتیاط کامل آه * ای احتیاط کامل و بی پروائی سیاه که مرادر
نوشتن خطوط شما و منسوب طبیعت من که ملواریه متعصبی اقام خطوط شما بوده مرادر
خواهش بیوده خطوط نویسی سرد گرم ساخته * تولد مجبور * استد آه * شیخ به نسبت
خود میثلامی گوید که از آنجا که شخصی بی استد ادو نایافت را زبان کونه و دست بریده
و پای شکسته باید پس خود را می گوید که بیوده متخروش و با خموشی هم آغوش باس فقط

تشریح نامه کتبه بخاندان مرقوم گذشته الله تعالی قرین آه *

و انسانی است که این نامه و قتی تحریر یافته که خانان بطرف دکن همراهش براده بود و از
شهراده و غیره آزرده شده اراده بناد و آمدن دارالسلطنت داشت پس شیخ
این خلاصه تالیف و سازگاری اومی نویسد * تولد حرف و دوستی سپری گردو * ای امریکه
مظهر دوستی است از طرفت من میان نگردد * تولد ای عزیز آه * شیخ ازین جا آغاز اظهار

[illegible]

من فرماید و حالا هر یک زبان خود را از پیوده گوئی و دل را از بغض و خیره نگاه بانی کنه شایه
که ازین صلت این نامه پر خطر دینی بخیریت و عاقبت سیری و طی گردد * قول آرمات
دیوی آه * ای از انجام محلات و بنوی حسب مناسبتین فرامین که بمان مناسبتین و در رسالتین
نوشته می شود اگر تاکنون خوبش می کنم * قول سه مردم آه * ای همه مردم را بیک نور خیال
کردن و با شمس خود بطور خصم پیش نیامدن و عجب خود ندیده ای مناسب و لائق نیست فقط
* تشریح نامه ده خطی خانان قهر در یافتنه نامه دوستی آه *

باید دانست که این نامه است مضمون امور اینکه از ان رفع شکایت خانانان گردد
در جواب نامه شکایت آیت خان موصوف * قول نامه درستی و حرف بیگانهگی *
درین قول به نحو مطبوعه لفظ بیگانهگی بجای بیگانهگی غلط طبع شده چنانچه برین معنی قول
طبیعت خام آه دایلی است روشش کماله بخنی یعنی بظا هر نامه دوستی و در باطن
حرف بیگانهگی شمانش از ای من شده * شکرت کاری روزگار * بو قلمونی و نیرنگی
روزگار * قول و طبیعت خام سرتی منزه آه * هر دو لفظ طبیعت و خام را باوای اضافت
ای طبیعت خام سرتی منزه باید خواند فی الجمله می گوید که خط شما موجب مسرت من شده و لیکن
طبیعت خام سرتی منضمین که بنظر دیرین حقوق صحبت و درستی ذهن و فهم و دیگر اوصاف شما
آرزو دارم و سزا داشت به ملائکه آن غمزه گشت * قول خطهای مردم که نوشته اند که با طلب خانانان
رفته ایم حاضر است * قول آنچه در باب تغییر علیگیر آه * ای آنچه در باب تغییر جانگیر
مردمانیکه به استقبال و پیشوائی شما رفته بودند و رقم پذیر کرده اید موجود است * سرباری *
بر وزن سرباری بار اندک که بر بار بزرگ نهند * قول و توقف بجانموندن آه * ای توقف
بجانموندن شما در میان راه خموشا و در بران بود سرباری است بر بارهای بزرگ دیگر بنی
این دخی است بر رنجهای جانکاه دیگر * قول هرگاه با وجود مثل شما آه * ای هرگاه با وصف

بودن مثل شاد در میان فوج آنچنین درگی و خلل در رسیدن فوج و غیره زودار و بنای
 بس با آنکه که ام شخص برنج و کراغین کنم * قول و توقع کم آزار کا آه * ای توقع کم
 آزاری از مردمان زمانه در سرمن تبت تا که از دیدن آنکه خلافت طبع خود از آنها رنجیده
 شوم اما اگر هزار یک این خلافت طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شامی نیم با وجود آنکه یقین
 می دانم که این رنج و خلافت طبع که به نسبت من ظاهر شده بقضا و تقدیر الهی است
 و شمار اصلاً در آن دخل نیست تا هم از شام آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطرار باشم
 خود در تسلید و تسکین کافی نمی شوم و بس نمی آیم * قول و آن دعوی های پیشین آه *
 باید دانست که خاتمان اکثر وقت تجرد و انگام گوشه نشینی شیخ را برای
 مداخلت در امورات خود تخریص و ترغیب می نمود و شیخ عذر جبر و بی سلیقتگی خود در
 امورات دنیا در پیش آورده دخل نمی کرد و انکار بسیار ظاهر می نمود پس شیخ باین قول
 این معنی را بختانان یاد می داد و می نویسد که از شما چشم داشت آنست که مقررهای
 عادت قدیم خود بی مشورت من معامله نکنند و کاری بعمل نیارند * قول آن چنان که
 زکاشته آه آه * ای آنچه بدون اجازت من تغییر جایگزین و غیره کرده زکاشته آه در مقابلۀ آن
 بشا چه ملاست باید کرد * قول و آنکه در ابرای ذره آه * ای آنکه ابرای ذره خود به مقدمه
 وقوع هرج و مرج در فوج کشی بطرف ننیم و چه مقول نوشته اید فی الحقیقت سختی همان
 است که نوشته اید لیکن ازین ابرای شما چه سود زیرا که فعل شما با قول شما موافقتی ندارد
 * پوست برمان بود * متصل برمان بود * قول بوجوب طلب ایشان آه * ای کسان
 شکر شاهی بوجوب طلب شما بطرف شکر شما نقد چنانچه نوشته شما کس بقی ازین نرومن فرساده
 اند حاضر است و تقصیر مردم را عظیمه نوشته فرساده اید و در آن نوشته اید که همه درین
 خدمت شریک من بودند و الا از من تنها چه آید و چه جزد * شاه که * نام مقام است * آزردی
 سختی * در داورده آه و شده خلق بشانی * قول چون در شاه که آه * ای خود شما

نوشته آید که چون در شاه که فوج را توقف بسیار شد و غنیمت بدین کمی فوج شونی و سختی
 پیش گرفت ناچار همه فوج را از شاه که طلبیده خود آهسته آهسته جانب احمد نگر روانه
 شد و در انشای راه و مردم فوج من در میان آمد بسبب موجود شدن این مردم چون
 خزانه همراه داشتیم خواستیم که بهین مردم پیش روم و بر غنیمت حمله نمایم چون امر بادشاه و در باب
 مخالفت جنگ و نیز نوشته شد و ان بابل در پی رسید از ان غنیمت باز آمد و خاطر مقدم
 شده از راه اگر خواهش توقف در جنگ داشت مقدم داشتیم و نتیجه مخالفت شاه و شاد و ثمره
 خورده می شاهزاده که روداد است که آوازه تغییر و انشای لشکر در میان آمد و مردم فوج را
 در همی و بر همی شکر و بسیار روی داد و بجای تغییر تغییر در سن نسیم مطبوعه طبع شده ظاهر اغلط است
 تغییر باید نوشت * خالصات * جمع خالصه خاصه و یا مختصه از چیزی و در امر اصلاح به معنی زمین و مالیکه
 مخصوص و مملوک حاکم شود * قوله و آنگاه نوشته اند که خالصات شاهزاده آه * ای آنگاه نوشته اند
 که خالصات شاهزاده مانده نویسیم به یک از ان ماموم من نشد پس مناسب است
 که اول اطلاع از ان دهند که آن چیز در حاله شاهزاده هست یا نیست و بعد از ان که بدین
 آغیزه از خالصه ثابت شود و ان باب با من مشورتی هم باید نمود * قوله تغییر کردنی آه *
 ای تغییر کردنی و لایق تبدیل بسیار چیز اند و در وقت مناسب و از راه فهمیدگی خواهند شد
 * اعدی * از قسم سپاهی است که در حاله خود نشسته است هر دو وزیر از طرف بادشاه
 می خورد و وقت مهم و غرورت بلور سرد اول و محصل و غیره هر جا کمی رود و در حصول
 مقصود از انجا حرکت نمی کند و بر نمی خیزد * قوله عجب تر آنگاه آه * ای عجب تر آنگاه شما
 نوشته آید که در حقیقت فرستادن اعدی بطرف نمر بخت آوردن بیدار و غیره بوده و از
 خارج ماموم شده که برای آوردن اسیران زندان فرستاده اند پس اگر محبت گرفتن و آوردن
 اسیران این فکر بوده خود به لایق بود * قوله و اگر محبت احمد نگر است * ای اگر گرفتن
 اسیران به محبت کشایش احمد نگر است سابق بهر و مناسب بود حالا که از ان فرانت

اصل شده تکلیف بجا چرا * قوله راست باد و نخواه آه * بطور طین می گوید که دوست
 باد و نخواه شما سیر انجام خواهد یافت و برای همین کار جاگیر خانه باد شده موجود است
 زودتر درین جا آیند و این کار خفیت را که برای آن رفته اند از پیش بر نه * قوله و اگر من
 باشم آه * یعنی اگر بجای شما من در اینجا باشم خود بوقت من نالاین شب بگویی سامان آنجا
 هم توان نمود و الا خواه ایوا الحسن که چنین است شب بگویی سامان آنجا می تواند بود * قوله
 آنکه تا رسیدن رایات نظر گرفته آه * ای آنکه تا رسیدن باد شده درین عالم عالی و پروانه
 مسلم داشت عهد می مفوضه و پروانه مسلم داشت خدمات مقرر در نزد مردمان فرسا
 من ممنون شدم زیرا که همه عهد داران بالفعل مقرر در دو منزل بودند حال نوعی خاطر جمعی آنها
 ظهور در رسید * قوله آنچه در باب باز کشیدن فقره چند آه * ای آنچه بطور عادت قدیم
 خود در باب ارقام فقره چند متضمن نصائح و مواظده و ستاها نوشته اند از اینجا که این معنی یاد
 از خلقت قدیم و عادت مستقیم شما داده طبیعت من فریبی و خوشی یا نعمت ای برادر حالا بخود
 از دوستی گذشته ایم و بسبب بیماری و ضعیف نزدیک ناامیدی و یاس سیر و گداز می شود
 مثل مشهور است پیر خود را نه شفاعت که خواهد کرد بالفعل بهیگی رنگا و مکدر در نفع خود
 می رود برای اینکه باری اگر درین آشوب و فتنه گاه گیتی از نیکو باز رگان باشم خفیت است
 * دلا و بر سخنان * تبریک مقبول ای سخنان دل آویز * و آنکه در باب استقام
 مواد آه * دانستی است که در میان خاندان و شجر ناپاکی و شکر نمی بود و خاندان در خط
 خود سخنان دل آویز در ماده صفائی و دفع آن که دومت تحریر فرمود پس شیخ در جواب آن
 می نویسد که هرگاه جو یائی است حکیم محبت در خیال شما باشد و آن بخوبی شود از آن بهر خصوص
 با مثل منی که چنین و چنان است * قوله خاصه که خر خسته آه * یعنی خصوصاً بالفعل
 که عتاب شای که بر من بود از میان بر افتاد و در وقت بطریق اولی صفائی طرفین
 مناسب است * قوله دیر ترک آه * گمان درین زاید است چون در فراز که

تشریح نامه که به خانان مرقوم گشته ایند توانا از ۵:

✽ قول میر خواہ عشقی ✽ این جام را د از ان شنج
✽ قول گمراهی غلیم آه ✽ ای انتظار بسیار
دارم در آمدن شاد خاطر شما بگو نه است ✽ قول کم وقتی باش آه ✽ ای اکثر اوقات
بیاد شما می گذرد و دو آنوقت کم است که در یاد شما نمی گذرد فقط

تشریح نامه باعظم خان کوکنداس ندراس افندہ اند آد

این نامه ایست مضمون معذرت در باب عدم ارسال رسائل و رسائل و منظومهای برنصایح و مواعظ و تحریص خان مذکور بطرت توجه اهتمام کجرات و غیره * و حاجت * بدی * نیکبانی • پیمان * سرخوش * خوش حال و قارغ آبیال و مست * مقدمات نفس الامریه • مقدمات

و اسرار و اقبی * تو که سلسله محبت گستره دارند آه * ای از انجی که شما ارسال رسل
و رسائل نمی کنید ازین جهت مرا خوش نی آید که ابتدا من این راه ارسال ناهجارت را
روان سازم که مباد این ارقام من از فساد زمانه و زمانیان گمول و متصور بر اغراض
دیوی من شود و نیز وجه دیگر عدم نوشتن ناهجارت ابتدا آنکه چون من بعایت ایزدی آهنگ
آزارم که در سبک پای بندان رسوم روزگار که بادل آلوده از بغض و عداوت زبان
پر نگار از اظهار دوستی و محبت دارند سبک باشم * تو که با وجود آن نسبت
ای همان نسبت ملازمت یک سرکار * نگهان رسم و عادت * مقیدان رسم و عادت
دنیاوی * حکم عالی * حکم بادشاهی * عقده مقصود * مراد از ان این جاصفا و محبت
طرفین * تو که خاطر خود را از مقدمات وحشت آینه آه * ای خاطر خود را از غمزی و سسایت
خوش مدگویان و بنجیده نساخه در فرمان برداری احکام بادشاهی که در باب وقوع مصالحه
و موافقت میان ما و شما و غیره صادر است سعی نیکو نمایند * تو که ناصح ظل الهی و مواعظ آه *
ای ناصح بادشاهی را بوسیله دل عالی حوصله و دیده دور بین خود مطالعه فرموده شکر ایزدی
بجا آورده تا مشیران و مصاحبان تنگدل و شک ظرف شکا که دیده ایشان جز به آغاز تلخی
و رنج ظاهری تنگد حال و خراب شوند * تو که در خلوات و جلوات آه * ای
مهر قدر مهربانیهای شاهی که پوشیده و غایب نسبت شما معلوم من شد اگر بگویم مصراع کو فخر طلب
که باورم دارد و در متن نسخه مطبوعه این مصراع که برای اگر واقع شده با عبارت شریعت
شده بنام صله باید نوشت * تو که که به اراج ادا شود * ای سدریج و مایه شکی ادا شود و ظاهر
کاف درین غلط طبع شده * تو که بعد از مشورت خبر اندیشان آه * ازین قول اجترار
می کنند از مقاصد بوج و نادرست که و ایمان و نادانان به خود متزومی کنند یعنی مقاصد شیر را
از احمد آباد عرض نمایند که انشاء الله بوجه احسن صورت انجام خواهد یافت * تو که دوم
آنکه از ملازمان آه * درین قول لفظ یکی بعد لفظ آنکه در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده

شده غم و در باید نوشت ای دوم آنکه یکی از ملازمان را که بر اسبی و پیش پی و بر فزاری و
 یکوی کاری او یمن داشت باشد بخوبی تدبیر و حسن سلیمه خود با او آنچنان قرار بدهند که
 امری و ابی آفرینش خوشه که بهمان خوشه خوش کند و کلهاست بشمار سینه باشد
 زیرا که درین وقت باز از خوش آمد و رواج دارد و سماع راست گفتاری بسیار گاه
 و باز رواج است و صاحب دولتان و امیران را از کثرت امور دنیاوی و بسبب شت
 تنگی حق مشغولی قدرت تلاش و جست و جوی راست گویان درست کردار نیست * تولد
 و چه نه آه * ای که ام مفره و فساد است که از اجتماع و هجوم خوشه گویان ظهیری
 شود یعنی همه فساد و در آن موجود است * تولد ای عزیز آه * یعنی ای عزیز منی گویم که امید
 دوستی از من داشته باشد بلکه خواستش من آنست که دشمنی که صورت تصور و خیال باطل
 خود از طرف من در دل و رآید آنرا از دل خود بر آورده و دور ساخته خاطر خود را خوش
 و شاد سازد فقط

✽ نشر بیخ نامه ککه باعظم خان کردلماش قهر در یافته والا رانیده آه ✽

این نامه است مخلص اظهار حال خود و حقیقت در بار و عنایت بادشاه و جرح و این خود
 بدست اعظم خان و منوچهری بر مصالح و مواعظ در جواب نامه که خان مذکور مشر میزدت و در باب
 بی اعتنائی و بی پروائی خود که نسبت شیخ الهور داشت نوشته بود * تولد که در جرح و آه *
 باید دانست که از طرف اعظم خان به نسبت شیخ سخنان ناملاطم و امور اینکه خلاف دوستی
 بود سر زده شده بود بعد از آن اعظم خان بر کرده خود پشیمان شده در انبیا میزدتی
 کرده بود پس شیخ بحراب آن درین خط میگوید که ایزد و انا است که چنانچه در هنگام
 بی توجسی شما کراتی داشت درین حال مهربانی و علونیت شما نیز حسدی ندارم چرا که جانب
 هست من که از مزاج حقیقت فته و فاد زمانه نیکو و اقل استم بطرف سود و زیان خود
 نیست * تولد نامال آه * یعنی اگر وجهی هست من سود و زیان خود به وی البته در آن

حیرت در امثال این چنین امور خفیه که دلم و شادی بودی و تو که خود را درین دولت ابد
 ترین مکملات آه * درین قول بعد نظر از حرف کاف در بین سخن مطهره نبوده باید نوشت و به نظر
 ترین کاف غلط طبع شده یک باید کرد * و منی * به تشدید یا منسوب لظمت دنیا و ایران
 و منی بر او و آن دنیاوی * تو که جمال آرائی این شانه آه * ای اظهار خوبی و اوصاف
 اولیای دولت پادشاه سناکم * قول خود و جان را متغیر گردانده * ای مزاج پادشاه را از عدل
 و انصاف گردانیده بطرف ظلم و ستم مائل گردانده * تو که لیکن چون درین کار آه * ای اگر چه
 پادشاه ما را احتیاج میفرماید ما مردمان نیست لیکن چون درین اخبار و اطلاع حال ملازمان
 شاهن آرایش و تمیز و تبدل از طریق خود می کنم و هر چه می گویم گویان و دعت و امانت
 بناده دست خداست بنا بر این امید هست که این کار در دنیا بکار آید * قول که ساده
 لوطان سنده آه * ای جاهلان و بی علمان صاحب طبع و آماوگی علم دارندگان را بر ارباب
 چهارگاه اخلاص که عبارت از خالص کردن دوستی و بی ریا کردن عبادت و بی ریا داشتن
 دین و ساده کردن دل از اغراض دنیاوی است بر تفاوت آماوگی طبایع و حاجی مزاج
 رسیده کامیاب دنیوی و اخروی گردانده کسی را بصحبت خود و کسی را به بصحبت خود
 * قول تا بوج نص آه * ای تا بوج حکم خردمندان من هم آرزو سده طیب چاره گر باشم
 * قول خلاص خود را در هلاک * ای کسی که از خلاص خود را در بکر و غریب که در حقیقت
 هلاکی است می اندیشند آنها را بدهد میراث سده راه راست یا بنده گردانم * تو که ایران
 مژگن آه * ای ایران در صنایع و بدائع الهی و مژگن و خاطر جمع از طریق هوا و حرص
 و خواهشهای نفسانی * تو که چنین باشد آه * ای هرگاه شب و روز در اصلاح حال
 بجز خواندن پادشاه و غیر هم سرگرم باشم * قول هرگاه امروز در دولت آه * ای هرگاه
 با فضل در دولت پادشاهی مثل شما که در خدمات بسنده بده و غیره و در نصیحت و بکار دانی از
 همه ملازمان شاهن سابق شده اید در نظر من نباشد و برین صورت بی شایسته دروغ و تکلف

در تکت شما از گزیده ترین کرده اول که بلائد کور شده اند و در بی جمل آرائی و خیر خواهی آنها
 بد زگاه شاهی سرگرم باشم باشد پس ظاهر این عبارت مثل شجاعت کات توصیفی و بعد
 لفظ عال و ادعا فیه در متن نسو مکتوبه سهوشه باید نوشت * زکوة * حصه اژمان که در راه خدا
 صرف کنند و آن که وید و در جمل و وید است و به همین حساب از مال کثیر زکوة باید آورد
 و در مالیکه کمتر از جمل و وید است زکوة غرض نمی شود * قول این شبیهه را آه * ای این شبیهه
 نیز اندیشی و خیر خواهی خود را که در جی ملازمان و چاکران کشای است زکوة عنایت و شفقت
 پادشاه خود میدانم * نه آنکه فایده مقدر و امکان * تمهات * جمع نموده تمام و کامل
 کنند * قول هرگاه صد می آه * ای هرگاه کاری و حاجتی شمار الاشی کرد و درین دنیا غرض و رست
 * قول بی سزونی آه * باید دانست که رسم و دستور این زمانه این است که اگر کسی را
 برای کاری بکلفت میدهند اول آنکه در سزونی بدین طور که از اینجا که این وقت کسی نزد من
 نیست و من هم بذات خود سرانجام این کار نمردن نمی توانم لهذا اشارت بر ای آن کار بکلفت
 میدهم می کنند پس مثل بقول بد کرده می نویسد که برخلاف رسم زمانه آنقدر است بی تکلفانه
 نگارشش رود تا انجام آنرا از کماله و انجام خدمت پادشاهی دانسته بایه مقدر و خود در روا
 کردن آن انجام نمایم * خبر * کنار * قول که من که همان طور آه * ظاهر او را درین قول
 بیان شده عذره زاید طبع شده و کاب باید نمود ای من که بالفعل نیز طور سابق هم چنان که در
 ایام جاهلیت بودم با وجود حصول علم برای داروی بیماری نفس خود طلب کارم و شخصی طیب
 رای خواهم همچنان داروی چند هم دارم * قول که هر که او برین بی غرض و اند * بعد عبارت
 هر که او لفظ مراد در متن نسو مکتوبه فرو گذاشته باشد نوشت یعنی هر که او مرا برین دارد
 بی غرض و اند امید که او شنایابد * قول که حمایت الهی آه * ای حمایت و فضل الهی نه
 در بیماری خود مضطرب ام و نه در حصول داروی چند خود سدا خویش آزادم * قول بی
 توضعات رسمی آه * دانستی است که رسم زمانه این است که اگر کسی با کسی اراده اظهار

مطلبی می کند اولاً بطریق پند و اندرز و انکار خود بیان می کند و بعد از آن ایراد آن می کند پس
 شبح قبول می نمود اما در قلم می فرماید که این اظهار تسلی و جابجایی که اظهار تسلی و تسکین است باز قلم
 بعضی از مقدم است مشغول می شوم * تولد نامه شکوه را آه * ای چون قره العین نامه بشما
 منسجم شکوه در باب عدم ظهور توجه و التفات شاهی بعرض اقدس رسانیده از آنجا که حضرت
 در آن هنگام بر حال شایسته مهربان بودند از شکایت شهادت تعب شده * دماغ خشکی *
خلل دماغ * تولد نسبت می کرد * بعد نسبت لفظ شهادت منسجم مطبوعه سهوشه باید نوشت
 * تولد چه فیه جام و در فیه جوره که و چه گرفتار ساختن خون * این بیان خدمات لایحه است
 * تولد به گویم * حضرت آه * ای چه بود گویم و بیان کنم که در تقریر نمی گنجه برتر که حضرت
 بطور حدیث مذکور با فضل ششاق شاکسته اند * تولد بواله مقدر و پسر زردان عزیز *
 ای بواله مقدر و پسر زردان عزیز خود * خور * آفتاب * تولد بشرت خور * ای
 در نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب است * تولد چون بهار زست می آید آه *
 ای در گاه یاد شاه از طرف شهادت عرض کردم که چون اراده ملازمت دارد برای اینکه
 خاطر یکبارگی از آن جدا و جمع باشد به ضبط جزائرها رفته باشند سبب روانگی بطرف جزائرها
 همین است * تولد که کشند اس رسیده آه * گشت و درین قول برای مناجات است
 که بعضی ناکامان است ای در حالات مذکوره یکایک کشند اس رسیده و آن خطرا که
 در باب عدم قبول عده مهر منسجم شکایت پادشاه بمن نوشته بودند بدست شاه داد
 * تولد پشتر ازین آه * ای پادشاه منزه بان مبارک خود آورد و نه که پشتر ازین مظهر خان و
 غیره بر همین خدمت که اعظم جان داشت پشتر بودند و بگذر مهر می می کردند بعد مرزولی آنها وقت
 نقره هلال خدمت بنام شاکسته و دستور کار مهر می شد داده شده پس اگر کار مهر لایق
 گله بودی بایستی هر یک نیز از آنها در آن وقت گله کردی * پاشی * پیدا شوند * تولد
 اگر چه آنجا آه * ای اگر چه در آن وقت گله آنها هم مشتمل بر نیکه از شاکسته شده بانه داد و نام

داده ام نمی بود بلکه حسب معمول هرگاه این خدمت منقضی شود دهر کردن در جای منضم منافع
آن است * تولا اگر خان اعظم آه * بنی پادشاه پس از گفتگوی بسیار فرمودند که اگر
خان اعظم در بگری آنجا موجود باشد و سوجه کار میرشد این خدمت لایق مرتبه اوست لیکن
اندکی بدگانی شادورین که عمده مهر قضا بشا منقضی شد و سابق ازین کار مهربان خدمت منقضی
شما بود بر خاطر پادشاه کران آمده * تولا و آنچه بقرة العین مذکور آه * باید دانست که
اعظم خان خیلی منضم و اتعانت و فتوحات که در جنگ جزایر روداده بود نوشته موافق
دستور همراهی نداشتند و فتح بمنزله شاه فرستاده بود پس شیخ می نویسد که آن نوشته
مصدق خیال شاهی که در ظهور فتح بعد وقوع محاربات بود و مصدق آن محمد مصان در نگاه
سابق این به حضرت پادشاه عرض کرده بودند و آن این است که چون اعظم خان داده
ملازمت و ادب برای اینکه یکبارگی خاطر از آن جدا و جمع شود ضبط جرائد رفته اند کشت
* تولا گوینده را آه * ای گوینده خواه مرد وضعی باشد خواه شریف سرافت و وزالت
اورا اعتبار کند ده گوش بر کنی او باید دانست که کنی او نیک است باید * تولا و درین
نکار غم و غم آه * بعد لفظ قصه لفظ را در متن نسو مطبوعه فردگذاشت شده باید نوشت
ای در اشکالات و جنگ و جدال سابق الذکر غم و درج را که ناگزیر تعلیل و نیاز و سبب بر همونی
خود خود یک لحظه در مزاج خود دم راه نباید داد * تولا و آن سر رشته حساب آه *
ای در عین جاه خود حقیقت حجت و نایب اری خود نگاهداشتن است و بسبب نشانه و مرتبه
پای از انداز خود بیرون نه دادن * تولا و آن دوست گریخت آه * ای خادم خود را
بخصوص نیت دوست گریدن و طبع و غرض را در آن از نظر و اشن اخلاص است * خیاط *
درزی * بنا * منار * نمیل * مثل آوردن * هلبه * قبره و آن چوبی باشد که گاد
آهن را بد آن نصب کنند و زمین را مشابک کنند * تولا اگر چه حکما در نامهای باستانی آه *
بنی اگر چه حکما در نامهای قدیم تقسیم تو کو بر سه قسم کرده اند اما قسم ثالث چونکه لایق اعتبار

نیست بنابراین سخی در آن نمیکند و بالعقل سخی چند از قسم اول می نویسم و مخاطب خود را که خاطر او آزار یافته و امانه خود است و آن و امانه این است که بزعم قاضی خود می داند که حسب خبر خواهی و عقل من قدر و منزلت بدرگاه خاوند من نیست مرهمی می بخشیم * تولد در سودان زبان سده آه * ظاهراً این قول در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن درین سودان زبان سده باید نوشت ای آنکه در قسم اول ضعف و صاحب تیز اند اگر درین سودان زبان سده می شود تا هم آزرده خاطر نمی شوند زیرا که بتجربه میدانند که در سوداگری سود و زیان هر دو متصور است * تولد الحمد لله که در باستی آه * ای الحمد لله که شما از کرده بی تیزان و نامرغمان نیستید بلکه در باستی و اخلاص شما همه کس متقی اند * کرده ثانی * مراد از آن صاحبان اخلاص * تولد شکوه آه * بعد لفظ شکوه لفظ شما در متن نسخ مطبوعه سهو شده باید نوشت یعنی پس شکوه شما از قلچ خان حسابی باشد * تولد با جمعه * ای تمام آن خدمات مذکوره * تولد نام میرزا راجه آه * یعنی چگونه شمار رسد که پس نام میرزا راجه که او هم در جنب شما هیچ قدری ندارد و بر زبان خود برده و او را در مقابل خود آرید * تولد آری ایما دنگ آفری آه * یعنی آری این شکوه و شکایت شما از کمر بیان نتیجه قوت غضبی است هرگز از مثل شما بزرگواری نمی زید که غضب را در مزاج شما این قدر داخل باشد * تولد و اگر اعراض از بهنگر آه * ای اگر سبب اعراض و انگار شما از خدمات مفوضه طعن و ظن مردمان مذکورین می تواند شد و در زمان سابق هم اعراض می توانست بهمین وجه پس چرا سابق از خدمات اعراض نکردید * تولد و خلاصه همان کنی است آه * ای هر چه اصل و سبب این اعراض و شکایت شما باشد شاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن این است که چند بد مناشن و منفان و کینه خکان و مصاحبت و منا و ست شما جمع شده باعث آن شده اند که از شما چنین ناقد ردائی و نافرمانی و شکوه و شکایت در مقابل اظهار نکرد اوقات و عنایات بی پایان شاهی سرزد * تولد چه مردم بجای چه مردم آه * یعنی مردم

مردم سفله بجای مردم شریف در عیده با مقرر می شوند اگر از روی رخش گله کتده در اینجا گله کتده که
 آن جای گله است نه جای گله نقر خدمت مهر است چه مهر بخرنشی پیش نیست * قوله هر که از
 خیر کفوی خود سخنی گوید آه * یعنی هر که از غیر کفوی خود شکایتی گوید او را کفوی خود ساخته و در
 آزار خود می کوشد زیرا که در صورت تعرض آن غیر کفوی حسب و ذالت و کمینگی او سخنان
 ناملاطم از او بر نسبت آنکس بظهور خواهد پیوست * قوله فنا و زوال پیشیان آه * ای
 عجب است که فنا و زوال پیشیان مثل دارا و اسکندر و غیرهما که در تاریخ نامهای پادشاهی
 دیده اند عبرت بخش شایسته * از حنجره معوی بهبودی و مرتبه آنجرت * بزرگی غامری *
 امارت و توانگری * قوله قسم دوم آه * ای در قسم دوم خود از حادثه آزرده
 بودن کفر است پس چه جای شکوه است در آن و لفظ صاحب که قبل لفظ شکوه در متن
 نسخ مملو به طبع شده غلط است کتب باید نمود * قوله او از فراوانی آه * ای صاحب
 اخلاص بدیگر چیز متغول نمی شود بلکه خورسندی خود را در بی رواجی اخلاص خود که
 عبارت از عدم ظهور انعام و در مقابل اخلاص است میداند * قوله مرا نزد یک
 یقین است آه * ای هر چند مرا یقین است که شما از کرده مخلصان هستید لیکن از اینجا که
 بشریت و از دنیای امورات و مجوم مصاحبان بد است اگر باین اسباب مصد رشکوه
 و اعراض و غیره شوید دور نیست * قوله در راه و ماند آه * یعنی چاره جوینده بعد علم بر
 چاره اندوه خود همیشه در راه و دیگری ماند و آن اینست که چاره ای نماند و تشکر از دیگری چاره
 اندوه و دوبرسیدم و خود بسائل و خود آراء اند شدم و منلوم نکردم یا مانگه سبب استفسار
 چاره اندوه خود از دیگری آن کس را احق می توان گفت و احق همیشه در اندوه می ماند
 * قوله و نیز چون در فاعل اشیا آه * ای نیز چون بداند که قاعله چه چیز و چه شرو و چیک و
 چه بد خدا تعالی است هرگز غم و خشم و شکوه و شکایت بخاطر او راه نیابد درین صورت آتش در
 خورسند باید ست او اند که محتاج ناصح و غمره شود * قوله هستی دوست آه * ای دنیا

دوست می باشد * تولاندیش آه * ای اگر چنین خیر اندیشی که اندیش بد ذاتان نکرد و
 باجان خود بازی نموده و استی باگم و غایرش و کجاست آن گوش که بشنود چه از هجوم بد ذاتان
 نزد اهل دنیا آن خیر اندیش نزدیک اهل دنیا بد نمی باید خصوصاً که درینو اهل دنیا را بسبب
 هجوم مشغول دنیاوی میان خیر اندیش و بد اندیش تیز گمراه است افند و باین همه اهل
 دنیا خوش آمد دوست هم گشته اند * تولاندیش دلخوار دارد * بنی اند کی نمی دارد * تو که
جر خرمی و خوشحالی آه * ای بعد آمدن شما درین جا هیچ که دوست و چهار دل آید منزل
شاه خواهد جر خوشحالی و خرمی شما دیگر نخواهد بود * و قادی * و دشمن * تولاند اگر چه ظاهر
 چنانست آه * ای اگر چه از آثار و علامات ظاهر چنان است که تا حال بمنم آستانه بمی باشد
 متوجه شده باشند باین همه اگر خاطر و شش شما اشتیاق دریافت حقیقت و بهار داشته
 باشد دیگر سخنان گفته آید که بهر دو جهان بکار آید فقط

* تشریح نامه که باعظم خان گوگلناش مرقوم گشته و بقا و ضمه آید *

باید دانست که این نارایت متضمن اطلاع رسید نامه اعظم خان مع اظهار مذمت و در ارسال
 خط و کتابت * تولاند که از سود و زبان خود گدشته آه * یعنی از اینجا که تو بسبب غلبه تو به
 بسوی خیر خواهی آقامی خود و خبریت و عاقبت خود از سود و زبان خود دست بردار شده
 پس بسبب چندین خوشحالی چیست خصوصاً که منشی این حکومت که از ان خوشحالی حاصل
 گشته بدو بهر خطا یا زبانی سلیمان مذکور که خبر احتیال کذب و دروغ هم وار و باشد پس
 درین صورته هرگز نمی خوشحالی تواند بود * تلقیان شهر نشین * دینداران * تولاند چرا
 چنین نباشد * یعنی البته بیاعت ظهور مصداقت خرصدی باشد و این جزای تو لاجن امریت
 فطری * تولاند بران نهاده اند * یعنی به مصداقت و قاعل نهاده اند کارکنان قضا و قدر است
 * تولاند بر دوش دو سده آه * درین قول به متن نسخ مطبوعه بعد لفظ و شش عبارت
 انداخته با دوستان فرد گدشته است * باید نوشت ای مکه طلسان بدنامی و ناخوشی دوستان

دوستان را بدوش انداخته باد وستان و دستان را نه خط و کتابت موقوف نموده زیست
می کنم و خود را و دوستان خود را بدان تسلی می بخشم که ارسال رسل و رسل که در اصل از
خفاصل دوستان حقیقی بوده است چونکه حال در گزوه منافقان رواجی تمام دارد ازین رسم
شرکت با آنها به جویم بلکه بالفعل عدم ارسال رسل و رسل آغاز دوستی شده است و
این جمله مع موقوف خود مبدا است و قوله پس باطنه آه ای باطنه که معرفت محبت
گزین ایشان باشم چه گنجایش داشته باشد که بنار و پیغام که حالاً رسم منافقان شده است
پیش آمده باشم خیر آن * دشمن خود * یعنی عیب جوی خود

* نشریح نامه بنیادین خان کوک که تحریر یافته ایند آه *

بادرخان مدوح ستمه سیمه جان انکه عرش آشیانی است و انکه در مندی زنی را گویند که برای
خفاصلت بیرون خانه همراه طفل می رود و پدر خان موصوفت خواهر مقصود و مروتی است و زین خان
اول در سلک ملازمان عرش آشیانی مسلک شده به منصب دو هزار و پانصدی
اختصاص و عرت می یابد و در سال می و پنجم از طوس عرش آشیانی خان معزی الیه به تنبیه و
تادیب زمینداران کوستان شمالی رخصت می یابد و سال چهل و یکم به منصب پنج هزار
مهر فزانی حاصل می کند و در سه هزار و دهم معزی طایر و وحش با شیان مفرد و کس برین
پروازی نماید و خان مذکور مرد شجاع و بهادر و عاقل و بلند حوصله بوده است قطعه
باید دانست که این خط و قتی تحریر یافته که زین خان که که و شاه قلی خان محرم و شیخ زید بخشی
بجستند که تار یکمان عادت گران که بطرف گجرات بر سید عالم بخاری ریخته بودند و او در آن
جنگ کشته شده و ند بودند * لنگار * لنگار و اینبار به معنی شتانی هر دو درست است
* رهناس * نام جایی است در نواحی گجرات * قوله تاریکی * لفظ تاریک را بیای و عدت باید
خواند جلالت تاریکی نام افغانی و تاریکیان که بالانگه کور شده اند منسوب بطرف وی * قوله لایق
این دو کت عظمی آه * ای چه لایق و مناسب که بادشاه بذات مقدس خود توجه فرماید می ای

اینکه اگر این مهم باهتمام باد شاه ساخته شود امر حقیر. نظهور رسیده باشد و اگر خدا خواسته
 شستی بروی کار آید بسیار بد کرده باشند و شک و شرم این بسیار باشد * تولد زینهار
 در امثال این امور گنگش آه * ای هرگز در کارهای محاربات و مبارک که زهره هادوان
 دران می گوزد صلاح و مشورت با مردمان که تو حوصله نباید نمود و اگر اتفاقاً ضرورت باشد و درت
 با آنها باید کرد پس عمل بران نباید نمود و صرف سخنان آنها باید شنید * تولد آنچه سن شمارا
 نمیدهد ام آه * این قول جهت ترخیص زین خان بطرت الهتمام جنگ نوشته ای آنچه سن
نظر خاندان شما از خلقت شما عظمت و است شهادت یافته ام * تولد اکنون آن که حکم شده
 است آه * درین قول به متن نسخ مطبوعه بعد اکنون لفظ آن ظاهر از اید است و بعد لفظ
 شما بجای می فرمایند می فرمایند غلط طبع شده * نام خاندان و آصفیان * نام منصوبه اران گجرات
 * خاندان * نام شهرت از خراسان و بای نسبت است دران * تولد چنین باشد * درین قول
 در متن نسخ مطبوعه قبل لفظ چنین لفظ این فروگذاشته شده باید نوشت ای مطابق ازین در فرمان
 مرقوم شده بود که اگر محمد خانی را بکنک خواهند پسند و مرغوب باشد لیکن آزمان و تمت کفایت
 نکرد که این معنی بنویسم که بخاطر ممرسه که اگر مثل خواجہ راستی به نگاه باشد بهتر است
 * نشأ صورت * دنیا * تولد همه اوقات آه * لفظ اوقات در متن نسخ مطبوعه غلط
 طبع شده بجای آن لفظ صرف باید نوشت ای اوقات گرامی و البته صرف سرانجام امورات
 و نیادی نباید کرد بلکه همه از اوقات و ابرای راحت تن مثل تنم و میر و نفع خود باید بخشید
 و بخشی از اوقات جهت آسایش جان مثل خواب و استراحت باید داد * تولد خود
 آنچه نفس ناطقه را آه * ای برخی از اوقات را در آنچه بد رستی نفس ناطقه مثل تهذیب اخلاق
 و غیره بکار آید اشتغال باید نمود * تولد نایکی طیف مانع آه * ای قوت شهوت را نداد ای
 برای این آفریده که از آن تحصیل منافع مثل خوردن و غیره نماید و قوت غضب را جهت
 دفع مضرت مثل احتراز از آتش و دیگر بیایات پیدا ساخته و ازین بهره و بقای جسم است

است. * تو له اکنون آدمی آه * یعنی اکنون آدمی بعلت محبت بد و نادانی شهوت و هفت
 ز احاطه زنگانی شمرده در حبش و لذت فرو میرود و در هر دو اعتدال را نگاه نمی دارد
 * تو له قدری کار باید کرد * ای قدری دوا و علاج بیماری های مذکور باید کرد * تو له مرآت عیب
خود آه * ای بر شاهده عیب و یگران دریافت باید کرد که آن عیب در تو هست بانیست
 * تو له خوش نمی گفته آه * بعد لفظ خوش لفظ آه در متن نسخه مطبوعه سهوشه باید نوشت * مغرب *
 جنگجوی و بد خو * تو له دیگر نه امروز آه * ای دیگر آنکه نه بالفعل بلکه مذهبها است که جاسوسان
 اسیر و راست گویان باند * تو له از سم خرداشته باشند آه * یعنی از سم و گر خرداشته
 باشند * تقاریر * جمع تقریر * مهم تر * عظیم تر * تو له وقتی باین آه * ای وقتی
 برای عالت معین و مقرر نباید نمود * تو له فرض عقلی آه * ای مدارک و تلافی که دیگر وقت
 و نت دادند و فوت شود * تو له از درد لهای شکسته آه * ای از دل درویشان
 و عبادان است و دعا باید خواست * بندوبان جمال * عارفان باهوش * مجدوبان جلال *
 درویشان و عارفان که از خود رفته اند و هر وقت در جوش و جلال می مانند فقط
 * تشریح نامه که بزین خان کوکه ارقام یافته و مقاضیه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که بزین خان بعد از فتح متغیمن مذر ت و حمله ور
 و باره توقف خود بطرف گجرات که در اینجا جنگ رودهاده بود ارسال نموده بود * تو له
افسون جراح افزای آه * افزای در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن زدای باید نوشت
 * تو له بحر ساخته آه * این قول صفت مستند است * تو له نام کنده آه * بعد لفظ کنده لفظ لایق
 که خراست در متن نسخه مطبوعه فرو گشته باشد * تو له ای اگر محاسبه نمود آه *
 یعنی اگر چه ظاهرا خط شما از روی اشتغال خرفه مفرح و مسرت ده است لیکن من که
 باز یک بین و مال ایش حسم و دخی من آن مفرح و دریافت توقف شما به مقام جنگ گاه که
 از طرز خط شما معلوم است در و است و این در در برابر صد در مان خریداری اگر کنم

بکنم بپایدم. لیکن منسوب باندی جصله شکار باعث ترک مسرت ظاهری و اظهار در و باطنی است
و از بسطنی جصله مصاحبت شکار باعث ترک در و اظهار مسرت است خاطر خود را هم از
اظهار مسرت دهم از اظهار در و برداشته کنی دیگر می گویم و بجای ایان که در متن هست
مطروح علی شده ایام که بعضی آورده اند است و حسن مناسب و انسب است * قوله کنی همان
است آه * ای اگر چه در باب آمدن شکار گوی بسیار در خرابی نوشته شده لیکن کنی مقرر
همان است که در فرمان قلائی مذکور است * قوله کنی الواقع اگر همی مانده * این قول
بیان کنی مذکور است یعنی اگر کنی الواقع در جنگ گاه کاری مانده باشد ناعرصه یکی ازین دو
ساعت که در اینجا مستند توقت فرمودن لایق است * صد راه * خبر انجام دهنده گاه
* موعده * زمان وعده * قوله فرمان بموعده بیت روز * یعنی در زمان شما مهلت نیست
روز در آمدن جایز داشته شده فقط

* تشریح نامه که بزرین خان کوهک تحریر یافته سیزم آبان ۱۰۵۰ *

* قوله جشن وزن همایون * بنی جشن وزن جسم مبارک پادشاه باید دانست که در هر سال
یکبار جسم مبارک پادشاه را مقابل نقره و زر و زن می کنند پس هر قدر که زر و نقره هم
وزن بدن مبارک می شود آن را بقرا و غربا خیرات می کنند و آن روز جشن عظیمی نمایند
* قوله صد مسرت بخش * قبل لفظ صد حرف قاف و الف در متن نسخ مطبوعه فرو گشته است
شده باید نوشت تا لفظ قاصد بخوانند در آید * قوله اما چون دیرگاه است آه * ای چون
معتی شده که اظهار شوق و محبت دستور در رسم منافقان و دورویان که صرف اظهار اشتیاق
بر زبان آورده و دل آنها ازین نمی بلیده است شده بنابر آن خود را بعد زور و تدبیر از
اظهار شوق و محبت باز داشتیم * قوله خال که در ریاضت صحیح آه * ای در ریاضت شوق را
خال که در ریاضت صحیح شما نمودم فقط

* تشریح نامه که بزرین خان کوهک تحریر یافته صحت آه *

باید دانست که این نامه است مضمون اظهار عذر و ارسال خطوط در جواب نامه که زین خان
منقولی بر اظهار اشتیاق خود و اسد های تحریر احوال و در بار و خیره نوشته بود که لیکن نمی خواهد
آه * یعنی سبب عدم پرسش صوری من اینست که نمی خواهم که محبت حقیقی و دوستی صاف
خود را به محبت دور و بیان که در باطن محبت ندارد و بظاهر اظهار دوستی می کند مشرب گردانیده
سارکت این مردمان بی حقیقت نمایم * قول اگر معامله با ایزد حیب و ان است آه * یعنی
اگر جواب دهی دوستی و دشمنی و خیره نزد خدای تعالی است پس آنجا امورات ظاهری را
حقیقت و دخلی نیست هر چه هست اعتبار امور معنوی را است و اگر بخواهد ظهور دوستی خود و
دوستی من از سال رسد و متاعیل از طرفین منظور خاطر دور بین ایشان است احتیاج این
هم نیست زیرا که شکر خدا که جوهر شناسی و امتحان نیک طبعی و نیکو خلقی شما در ایام بیگانه گی
آن چنان به ظهور آمده که گاهی آنچنان از دوستان بهر خواهد آمد و نیز هزار شکم که خزانگی
من نیز بطور زمانه کج و ظاهر دار نیست بلکه حقیقی دانه و جلال آن در حوصله مستحکم جهان نمی گزید
* قول فرمان خدا آه * ای فرمان خرد که در باب عدم اظهار ظاهر دادی است * پزشکی *
دار و دو کردن * قول جسمانی طبابت ندارد * ای علاج جسم ندارم تا آن
وسیله از کیفیت مزاج شما استفسار و لیکن اند علاج معنوی که عبارت از خیرخواهی غایبانه
است بهره وافر داده اند فقط

۲۰
* تصدیق نامه که بزین خان کوک که تصور برپا داشته مسئله آه *

و انستی است که این نامه هم در باب معذرت ارسال خطوط اقام یافته * قول
و اگر بی نامه آه * یعنی اگر بی نامه شوق دل خود به نویسم اگر چه در آخرت از بیج آدمی
شده مندی نخواهم کشید زیرا که مثل اظهار خود در حقیقت هم شوق دل و محبت که آنرا ظاهر
کردم اما از نشاندن بی محبت آنکه منام آن بر خلاف حقیقت است و آدم و ابناء آدمی و
دوست را به بیگانه شنبه دارد و مرا هم احتمال خجالتی هست پس باین نظر و راه قم شوق دل

اگر چه اوست نمی نمایم . قول آنجا که متاع رسائی آه . یعنی از آنجا که دریافت حقیقت هر کس شهادت حاصل است بعد از کسی و احتیاج اظهار دوستی خود نیست اما از آنجا که اجتماع گویای بد رسوم و بد نام کنده مگو نامی به دسترس از دون هستی من بخاطر م جان و گذری دارم پس اگر خوف و ترس آنان این قدر که در منزلت اقام نامحبات بشما می نویسم نه نویسم آن کم همان بدگان خواهند شد بنا بران یار قام این قدر برداشتم فقط

تشریح نامه که نیرین خان کوکه تحریر یافته گرامی نامه آه :

و دانستی است که این نامه بحجاب نارایت که زین خان و در باب طلب نصایح و غیره نوشته بود . قول یارایت وقت استیلام رفته آه . ای آنچه شاد و خواست تحریر اندر ز و مو غله که مناسب وقت تواند بود از من کرده بودید حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اول خود را مذهب ساختن و هنوز خود را مذهب نه ساخته ام زیرا که حقیقت شروط نیست کردن در دو چیز منحصر است یکی دانستن نیک و بد و دیگر کار بستن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بران و حال آنست که نفس اماره من در میان تحصیل علم نیک و بد می افتد یعنی کردار بد را اگر دار نیک می پذیرد و بیعت خطای خود میدهد که چنانچه دانای و قاین نیک و بد است عامل کارهای شایسته هم هست پس بسبب عدم تیسر شرط نصیحت نصیحت کردن نمی توانم . قول این شرط . ای شرط علم و عمل . قول و گرنه من نفور هستی آه . یعنی اگر علم و عمل هر دو بودی من رنجیده را که در سفر آخرت مستغنی ام بعلت اینکه خاطر دوستان آزاده شود کی در اندیشه بی گزارد که از دوستان حقیقی من را باز دارم زیرا که این حق پوشی کار دینداران است و حق آنست که آن کس که از گفتن حق ناخوش شود لایق دوستی نیست . قول نه آنست . ای سبب نوشتن نه آنست . قول یار آن خردمند آه . ای بد ریافت و اسخان شایسته آه . قول و آنکه بنام خان آه . باید دانست که قاسم خان مرد سرکش و ستمور بوده است پس ایند اشخی می نویسد که شما از بد و صیقلی خود دشمن بدست آورده اید گویا انداز و مقدار نیک نهادی خود را

را نزد همه ثابت کرده ایم * تولد گمان خوبی بیاید آه * ای محبت موافقت کردن شما با قسم خان
گمان خوبی شما مرا بویایه یقین رسیده آفرین گزفتم و فهمید خود و همسر زیر اگر چه شمار او زیاده
بودم هم چنان بر آید * تولد مرد آنت که ناملاطم را خریداری کند آه * ای مرد آنت
که نخلف طبع خود را خریداری و گوارا کند چنانچه شما از قسم خان نخلف طبع خود را برداشت
گردید * در خوردن * ملاقات کردن * تولد و گران بستر شود آه * یعنی اگر خریداری
از ملاقات طبع که مرتبه اعلی دارد بستر شود از کسی مستغنی شدن و با مردمان زمانه به کثرت
پیشانی در خوردن کند که این مرتبه ادنی است لسان الغیب * خواجه حافظ را می گویند زیر اگر او
احوال غیب می گفت پس باین لحاظ لسان غیب او را می گویند * تولد هر بنت بلندی آه
ای هر بنت بلندی که در سر انجام این دنیا برین قول * آسایش و گیتی آه * عمل کند هرگز غم
ای مقصودی که داخل او نگردد و همیشه با مراد و مقصود خود زیست نماید * تولد گزین و دشمن
آه * ای روش پسندیده هر کسب مغلوب و ازین همان مطلق باد و ستان و مدارا با
دشمنان مراد است * تولد در باب حقیقت آه و ز آه * یعنی در باب فرستادن خواجه
شمس الدین به رگه بادشاها سابق ازین نوشته بودم * تولد اگر چه صحبت امثال آه * ای اگر چه
صحبت این چنین را ستان ده و بیایمیش هر کس بنایت منتم است اما از اینجا که او لبای
دولت را همیشه نظر در کار آقا و دلی نعمت خود می باشد نه در کار و غرض خود پس لهذا مناسب
که غرض خود موقوف داشته خواهد بود که رگه رگه و الا بفرستد

✽ نشریح نامه که بفرستید میسر بود یا فقه بدایه نام آید ✽

دستی است که این نامه شیخ وقت فوت مادر خود در تعزیت شیخ فیض برادر خود تحریر
نموده * ناظم * کشته مهره در رشته * مقول * علم منطق و حکمت و غیرها * مقول * علم
طبیعت و فقه و غیرها * عالم * باب فرو شوخه * عالم * جمع محرد یا * فروع و اصول *
علم فقه و علم اصول * تولد ناظم مقول آه * ای و انت علم مقول و علم مقول و نگار دان علم

فروع و اصول . قول غمزده و هم غمگ راه . ای خود غمزده است و غم گاه شما است
 • ناسور . جراحی است که بشود . مجاز . جمع مجزوه زن پیر . فاه البصر والبصره .
 گم کنده بینائی وزیر کی . قول چون منسوب قوت بشری آه . ای چون بسبب
 ظهور کثرت گریه و زاری و برقراری معلوم شد که منسوب قوت بشری ام ازین جهت
 بد ریاضت حقیقت پیدا شد که اول آن فدا و آخر آن بقا است و به آیه تلاحش رضا
 تسلیم مقید نیامده اند میرزا نایب و نادانان بی صبری و غم مشغول ام . قول چون از ستبان
 صلح کل بار خدا و تسلیم آه . ای چون از عاقلان بار خدا و یا تسلیم می گویند یعنی آنها را به تسلیم و رضا
 ترغیب می دهند پس سلاطین قول مشهور خود فضیلت دیگران را نصیحت با خود آدمیم و خداست
 خاطر و خجالت باطن من گاه الحق با نفس در میان می بند و نفس مرا از جوع افزائی باز داشته
 و در تسلی خاطر مجروح شما است . مراغ . جمع مرتع چراگاه . تلیس . در آئین و
 این جامه را از آن آمیزش که حاصل مصدر است . عوانان . جمع عون که معنی مددگار
 است ظاهرا این جمع در متن نسخ مطبوعه خط طبع شده بجای آن بطور بارسیان جمع عون عوانان
 باید نوشت و این جامه را از عوانان گریه و زاری است که مددگار آن جزع اند . قول و اگر
 طبیعت بشری را آه . بیتی اگر طبیعت بشری را در چنین غم و الم تغییری از حالت اصلی خود
 نباشد با خلقت حیوان که اصلا او را از مرکب ایشان اندوهی بلکه آثری از آن رونمی نماید مشابه
 گردد . قول خود را به تلیس آه و آه . ای بآمیزش کثرت اندوه بدست گریه و زاری که
 عوانان بی صبری و بی قرار می اندهند زیرا که آن بی صبری در آئین دین آزارده
 مردگان است . صبر . آن مقابل نفس با حرص و شهوت است تا نباشد
 لذات ناقصه و قبیحه از وی ظهور نرشد . قول حاضر وقت بوده آه . ای خاطر جمع
 بوده . تشبیه انتسابی . لفظ انتساب را باینجا محمول باید خواند و مراد از تشبیه
 انتساب نسبت . قول و از طایان بدنامی آه . و او قبل از لفظ طایان و کات

کاتب بعد چگونگی و در متن نسخ مطبوعه زاید طبع شده حک باید نمود ای چادر بدنامی که بر دو و شش
 من افاده است از فقه ان و دوستان خود چگونگی بلکه همان بدنامی آن نیک نهاد را هم بسبب
 قزاقی و نسبیتی که با من هست محروم از دوستان گردانیده است یعنی بجهت قرابت من
 شام بی دوست شده اید * قوله دفعه را آورده آه * آی یکبار مرا میزد و دارد و یکبار بر
 صبر من تحسین گزیده * قوله در چنین اوقات * ای در اوقات نزول حادثه * قوله
 که اثری ازین آه * ای اثری از و اعط در خصوصان باطن پیدائست * مترجم * باز مانده
 * قوله بی به شب خایه درون آه * ای بخوابی باطن خود مطلع شده برای درستی آن و امن ناصح
 بدست آورده شود تا عونت شخص بر راه نشده از بار ناصحان روزگار ناخوشش نگر داند
 * سنگ لاخ * جای کثرت سنگ * گله سه علوفت مهربانی * این جمله صفت ابوالنجم
 است * اعظمی اثری * درین برده لفظ بای میانه است یعنی بسیار بزرگ و از آن مراد
 فیضی است * عزیز نادر * بر ادبی صورتی * قرابت بر ادبی * اخوت معنوی *
 بر ادبی حقیقی که از آن مراد اتفاق مزاجی است * فضائل واهی * فضائل خدا داد * شاکل
 کسبی * فضائل و عادات که به محنت و مشقت حاصل کرده شود * قوله این نسبتها آه *
 این قول جواب قوله از آنجا که قدره ان آه هست * قوله من مهر لب و جسم و جان آه *
 درین قول در متن نسخ مطبوعه جسم غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای من مهر لب و
 بر چشم و بر جان نهاده را یعنی من خاوشش را باز در گفتگو آورده * سببی صرایی * هر یک
 مقلوب بعضی صرایی عاریتی * قوله اگر جرعه از خدا شناسی آه * ای بر شده بر یک سکونت
 و دوام و بجز مردمان درین جهان و صرف و فتن مآدم ازین جهان واجب و لازم بودی
 در آن صورت هم اگر اهل کی از خدا شناسی و معاند فهمی مرا بهره بودی جز رضای سینه و فتن
 نمی بود * قوله منزلی است جان سپردنی * درین قول لفظ جان و در متن نسخ مطبوعه زاید طبع
 شده هم منزلی است سپردنی که یعنی منزلی رفتنی است باید نوشت * قوله در چنین معاند

صبر ابار نیست آه * ای در صورتیکه در مقام مرگ صبر را که بوی از اندوه میدارد و بجهت
آنکه سبب وجود صبر اندوه است دخل نیست یعنی بوی اندوه و حزن هم بایز نیست جرع چگونه
جایز خواهد شد * تسبیح فرموده روزگار * مراد از آن این جاسوسی مولانا مردم * روز نام
الحوادث * روز قیامت * دلها بخشیده آه * ای بی دلان و بی جانان را که مراد از آن
بی صبران است دلها بخشیده یعنی تسلی بخشیده * اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ *
تحقیق ما ملک خدا هستیم و ما بسوی او رجوع کننده ایم فقط

تشریح نامه که بدیضی از نام یافته و معروضه آه *

* تریاق * مجنون است مشهور وافع زهر که فارسی آن بازهر است * سمومات * زهر
داده شگان * برمانده * نام جانی * تو که آید پای سر منزل آه * شیخ در حق خود می نویسد
که در حادثه والده متفوره خسته بسر منزل صبر که سابق ازین همان صبر به جهت شمول اندوه
زشتی داشت و درین زمانه سبب کم شدن کارهای نیک مدوخل بگوان شده است
رسید * رضا * خوشنودی که بعد از صبر در عودت بکاره و غیره حاصل شود * تسلیم *
تسلیم آنست که در او امر و نواهی الهی و اوضاع نبوی اگر چه موافق طبع نباشد و در وقوع
نوائب و مصائب و نبوی که خلافت طبع آدمی می باشد آزادی و کراهت بدلی و در
نه نماید و در آن بر خبت تمام تن در دهد لکن اشباح می نویسد که از بلندی حوصله بر تبه رضا که
به نسبت تسلیم ادنی مرتبه دارد و اضی نمی شوم و مرتبه تسلیم را که اعلی مرتبه دارد لایق
شکرگزاری خود میدانم * مزاولت * عادت کردن و بجزی * ساری *
نام مردیت که به حکمت گوساله از طلاخته کردی را بعبادت او خواند * تو له و آنچه
مردوم شده بود آه * دانستی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور حیرت
و تئیب نوشته بود که هر چند جرع و فزع میدانم که بالاتفاق زشت است با اینهمه علم اینمغنی
در بی خبری من فائده نمی بخشد پس شیخ جواب آن در ایراد تمثیل مینویسد و میگوید که ای

که ای برادر هزار بار روشش بختن طعام بنظر در آمده باشد بین مشق علم و شب بیهوده اگر بر بختن قیام
نمایم و کمال کوشش در آن بکار رود و هرگز این آرزوی عمل صورت نه بند و پس باید
و است که اصل به کار است که ثبات علم مفید عمل نیست و تا کسی به وجهه فراوان بریاد
یا بحقیقت دفع مباشرت اعمال شایسته نمی کند او را اعمال حسنه بهم نمی رسد الله تعالی چنانچه شمارا
علم عطا فرموده عمل هم کراست فرماید و در متن نسخ مطبوعه بجای دفع دفعه و بجای خصب خصه غلط
طبع شده درست باید نمود * تو که هم آغوشش تقویض * ای هم آغوشش رضا و تسلیم
* تو را و الباقی به البحر * ای انجام شما بنهر مقرون باد فقط

* تشریح نامه که بقیضی ارقام یافته الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که شایسته فیضی بعد فوت والده خود شیخ
ابوالفضل در تعزیت نوشته بود * تو را با سیری طبیعت آه * ای سبب استیثان
ضعفا و دام طبیعت که مقتضای آن طبیعت گریه و بی قراری است مثل خدا آگاهانه از درد و حرمت با
بالف در نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن صرف به باید نوشت * تو که طبیعت برسم خورده آه *
یعنی تا که طبیعت رنجیده مرا که بکذب مدعی معرفت هستم ازین تسلی اطمینان بهم رسد
* تو را از مشاطگی طبیعت آه * ای از اطاعت و تابعداری طبیعت * تو را بر دانه مردانه
تسلی آه * نهر دانه مردانه چیست آن گفته که نهر دمی که با دیگران است مردانه است
و با نفس خود نامردانه * هوشیار من * چیست و چالاک * ملکات * جمع ملکه آنچه شگفتی
گردد در طبیعت * تو که آمین رب العالمین * قبول کن یا پروردگار خلائق این تمنا را فقط
* تشریح نامه که بقیضی تشریح یافته هشتم آه *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که پادشاه ابوالفضل فیضی و ابرای اصلاح افغانان
لاهور بطرف لاهور فرستاده بودند * تو عات * اقسام اقسام * تو را به نویسم آه
بمرمدم است * تو که آنچه از دوری آه * مبتدای موخر یعنی آنچه از دوری شایر دل

من می گذرد و چنانویسم که در نوشتن نمی آید * تو چون دیده حقیقت من آه * باز می گوید
 که چون دیده حقیقت من بین نظارگی می شود از ظهور حال عجیب و علم غریب که عبارت از
 مایل به ای شفاست اگر بصیر و شکبائی مایل نگردم چه کنم * تو اگر راضی شود آه * یعنی
 اگر بجائی شمار من و صابر بشوم اولاً بفهمیدگی و نادانی بنوب باشم و ثانیاً چون سبب
 این به ای خدمت و کار پادشاه من است همه اعظم نیز اگر باین دوری خرسند باشد از
 عالم اخلاص و صحبت پادشاه چه بهره و نصیب داشته باشم پس غرض در شد که بحجت اخلاص
 و نیاز که بحضرت پادشاه دارم ازین به ای شفا غرض می مرا حاصل شود * تو ازین سفر عافیت
 انجام اصلاح احوال جمع کثیر * این قول را بتو ای اضافات باید خواند و این سفر را
 سفر اصلاح اعتبار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر که بوسیله
 نیک اندیشی و نیروی عین شفاعت و عظمت و شوکت پادشاه خاطر نشان همان جمع کثیر
 گشته است است و این قول شرط است و تو که آن گروه را از بادیه ضلالت بشاه راه
 هدایت آوردن و مورد تحقیقات خردوانی گردانیدن برای آن پس می گوید که اگر
 ازین دوری آزاده باشم از نیک اندیشی عالمیان بهره مند باشم فقط

تشریح نامه که با ابوالخیر ارقام یافته شایسته نگینها آه *

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زادای فاروقی است شش شش فریدالدین شکر گنج و حمزه علی
 میره و طن اصلی او نیاگشی را بر پور سرکار خیر آباد صوبه آوده بوده است پدرش شیخ
 بهارالدین است ابوالخیر اولاد منسوب به صدی سرفرازی گردد پسرهای که نظام الملک
 آصف چاه از ملوه اراده دکن می کند نام برده به مهرگالی او تن میدهد چون که مرد عاقل و
 صاحب رای و آزرده کار بود در نظم صوبه خاندن یس بجوئی تنیده و نادیب انجواج مره
 و کارهای نمایان و جانشینی های شایان از و ظهور میره و در عرض چنین خیر خواهی بایه منصب
 چار میری و دودنرا و حوا و خطاب با و در و عظمی علم و تقاره عزت و مبادت می یابد و باز

محل ناصر جنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نائب صوبه نجف پیدا می شود و بعد از آن
 مد مظفر جنگ باز بطلان جاندیس سرایه افشاری آمد و زد و در وقت خلافت جنگ از
 اچیل و دودانیه منصب پنج هزاره ای چهار هزاره سوار و هلالی با لکی جالگه داد و ممتاز گشت خطاب
 ادهم جنگ کاظمی کرد و در ۱۰ هزار و یکصد و شصت و شش مجری عالم بقای مشایخ و در
 محاربات بسیار جرأت و در مقالات بی شمار بی باکی به ظهور می آورد و بعد کورأت علی هم
 مناسبتی میداد و در سرگذشت ابوالبرکات بهادر امام جنگ دودویی شمس الدوله ابوالخیر
 خان بهادر بیع جنگ می گذارد و آنسی است که این نامه در جواب نامه ابوالخیر است
 که بشکل بر اطلاع و اظهار جنگ میان طبیعت و فطرت خودش به جهت آنکه طبیعت طالب قطع
 اژده و سنان زمانه بود و فطرت راغب مصالح و بلاخره فیروزندی فطرت بر طبیعت ظهور
 یافت شرح نوشته بود * آفریده * علاقه و این جامه از آن مقابله و جنگ است * قول
 نوشته بود * فاعل نوشته ابوالخیر است * قول که کرده * ای که کرده بود * قول
 این هم ابوالخیر است * تقریر * شگون یک گرفت * قول قبول حصول مرادات شمرده
 آه * یعنی آن علیه فطرت شمار بر طبیعت شگون یک حصول مرادات شماندوم و بسیار
 آرام یافت * قول هرگاه * این قول در متن نسخ مطبوع غلط طبع شده بجای آن هر که باید نوشت
 * سپرد * یکسر اول و فتح ثانی به معنی قطع کند * قول اگر نبرد و وقت آنست آه * یعنی هر که
 ادامه مصالحه دارد و اگر نبرد و وقت او آنست آه * قول و الحمله الحمله تصویر این * و در متن نسخ
 مطبوع عبارت تصویر این غلط شده بجای آن تصور آن باید نوشت * قول که خبر محض آه *
 این بیان پنج مضمون مذکور است اول خبر محض دوم خبر و شر بر ابر سوم شد غالب چهارم
 شر خاص پنجم خبر غالب * قول غالب خواهد آه * لفظ خبر بعد لفظ غالب در متن نسخ مطبوع فرد
 گشته است به باید نوشت ای هر چه میدانی شود غالب خبر خواهد بود * قول و هر ابر عاقل را *
 یعنی عاقل را اگر از شورش و علیه طبیعت که مانع فطرت شر و فساد است با خبر غالب که مرتبه

اعلی دارد و دست صورت بگیرد بر بناچارگی مصالح که ادنی مرتبه و یا درجه ظهور نرسد
 از سرگی غضب و غرور مصالح خاطر آدمی نمی گذرد * قوله و اگر خراش زنگنه تسلیم
 یعنی اگر اراده اختیار نماید و تسلیم و میرود دل شخصی ممکن باشد پس مابین اراده همیشه
 لازم و ناگزیر و عارده اختیار میرود ضاآنست که آن شخص دریافته شاید دیگر مد نظر کند که در
 حقیقت کنده نیک و بد چرا از ادبی ممانعت چنانچه دلیل برین این قول است * لا مؤثر فی
الوجود لا الله * نیت پیدا کند چیزی سوای خدا می * قوله یکی حواله اندا کردن آه ای
 یکی فکر و نظر آنست که آدمی زاد جمیع امور خود را حواله اندا کند و معرفت او را در آن دخیل
 و اندوم نظر دیگر آنست که بنیم از خدا بپوشد و در همه کار خود فقط اسباب را اصل و اند
 نظر حسین * کورانه دور کند و بر ضا همیشه مائل گرداند و دید دوم * کورانه عوارده غم
 افزاید * تکاپوی بر اصل * تکاپوی کامل فقط

۵۹ * تشریح فاصده که بشیخ ابوالخیر نصریریافته الله آه *

• ملکات فاصده • ادات بزرگ و نیک • قوله آبادی وقت • ای در تحصیل آبادی
 وقت خود که بنادات و طاعات و دادگری حاصل می گردد غفلت نرود • قوله اگر از دل
 کوفگی آه • یعنی اگر از رنج خاطر که در سفر بهم می رسد من چیزی بشماره نویسم از من ناخوش
 مشوید • قوله که سوچ و ادات طرازا آه • درین قول کات علت است یعنی بایده کسان نیک و
 خیر اندیشی کند زیرا که آدمیان اگر خیر و نیک اند و آدمی از غرور شناسای این معنی نمی شود فقط
 * تشریح فاصده که ابوالخیر نصریریافته جمیعگی آه *

* قوله کاش بشه خوا * بنی خواهی شایسته بزرگب مقابوب * قوله دل با سبب نهادن
 آه * ای بدایر خود و موجه شدن ضرور اما بدیر خود را بحر حفظ طاهری امور ات
 خود از آن هیچ شرم * قوله نمایش نماید * لفظ نمایش در متن شود مطبوعه غلط طبع
 شده بجای آن نمایش که به معنی دعای با تفرع است ارقام باید نمود فقط

۶۱ * تشریح نامه کدهای ابو الخیر تحریر یافته برادر آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که ابوالخیر و باب اطلاع مأمور نسبی خود که به
از غم ناله است انفص وقوع است نوشته بود * بابا * کلمه ترجم و تنظیم است
و نیز معلی بر روی قوله به پیش و خروش آه ای اظهار اندوه و شادی این همه
از نادانی انسان است زیرا که انسان را که این علم یکی و بدی خود حاصل می شود در حقیقت
هیچ است و اگر چشم معنی بین در یابد بداند که همه امورات قضا و قدر و بمرخص است هیچ
امری لا یق اندوه نیست * قوله جای سباس گذاری خوشحالی آه و در میان لفظ گذاری
و خوشحالی و اوج طعنه در متن نحو مطبوعه فرو گشته باشد به یاد نوشتن ای جای سباس گذاری
و خوشحالی ناشکری و اندوه که از انسان ظاهری شود از ذیت عظیم و اندوه سخت است
* نکته * نام جائی است فقط

۶۲ * تشریح نامه کدهای ابو الخیر تحریر یافته برادر آه *

* قوله که جمیع برگزیده های الهی آه * یعنی زیرا که جمیع انبیاء و اولیاء که درجه قبول و شنیده اند این
مرتبه آنها را از جهت آنکه خواست قبول و غصب نام قبول بوده است * قوله لازم داده آه
فصل و اندوه که دیگرها مخاطب است * قوله مشورت بر نیاید * در این قول حرف به
در متن نحو مطبوعه غلط طبع شده بجای آن باید نوشت * قوله از جایز و نحو ای مفعول و نحو

۶۳ * تشریح نامه کدهای ابو الخیر تحریر یافته برادر آه *

باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که قسم یک همراهش همراه جملات و کلمات
رفته بود * قوله چنین بزرگی * این اشاره بطرف ذات شاهزاده است * قوله
و مانند * در این قول حرف را در متن نحو مطبوعه زاید طبع شده حرف ناله باید نوشت
* قوله و در بار * این جا مراد از دو بار در نام شاهزاده است * قوله بمرض رسانید *
ای بمرض شاهزاده رسانید * قوله مروض دادند * یعنی در گاه و ایال بندگان شاه

مرد و دارم • ساله سر کردن • ساله فیصله کردن • قول هر یک صاحب دایم *
 بادشاه جو و کسی را نمی دانیم * قول بپادشاه داده باشد • ای پادشاه برادره میداده
 • بشیلا • دستار جوان سلاطین و اعیان نیز به معنی طعام • بکه جو مان • نواج مان
 • قول راه نمی باشد آه • یعنی قدرت نمی گفتن در جمله شاهزاده باشد * قول اگر
 خوش آمد • یعنی اگر پسند خاطر شاهزاده آید • قول بعضی سخنان می شود آه * ای ظم و بی
 انتظامی و بیار شاهزاده می شنوم فقط

* قسریج نامه که بقاسم بدست نیریزک نچور بر یافته اند آه *
 قول اگر ناملایی که نامه از آن آه * یعنی اگر اختلاف طبع که زمانه از زبان بسیار دارد و نیز اخ
 حوصلگی و هم به انستن قاصد مقتضی آن حد از افور اجاره پذیرد شود و زنگانی و شوار باشد
 و زیست محال پس ازین جمله قائل تر خوب بظرف صروش بیانی می کند • سبب روح •
 کنایه از مردم خندان و بی تکلف * قول در خصت فرموده اند * درین قول قائل فرموده اند
 ذات پادشاه است * قول توجبات دایمی ایشان * ای توجبات شاهزاده • قول
 که ابدالی و دلالی آه * درین قول حرفت یافت در متن است و بطبع غلط طبع شده بجای
 آن و او عطف باید نوشت و ابدال و ملاطفت بزرگ از بندگان خاص حق تعالی اند بعضی
 گویند هفت تن اند و بعضی چهل تن و مراد از آن هر دو لفظ این جایز رگی و خوبی است که معنی
 لازمی آن هر دو لفظ است فقط

* قسریج نامه که بقاسم خان میر بخش ارقام یافته اند آه *
 این نامه در جواب نامه است که قاسم خان شهنش شکایت پادشاه و از آید ترک چاکری
 خود نوشته بود * قول بی سابقه حد می * ای بی آکه قبل پیدا ایش خود در عالم عدم از ما
 اینک خدمت حق تعالی به ظهور پیوند و ما را بغایت و عطای وجود و غیره ضربه داشته * قول
 بحمت علت ای حق و جل آه * یعنی اگر چه فرستادن نامه و قاصد بیان را انسان مناسب بود

و نامدادار عالم آرا بجهت حکمت خفی که عبارت از احتمال ظهور دوستی حقیقی از بنا کوک
 ظاهری است و بجهت حکمت جلی که عبارت از انتظام احوال خلایق بسبب عدم علم بر
 دوستی و دشمنی است میان همسکان شایع و دست و پا خیزه * قولهای اعتبار
 شان از مدار آنگه رسیده است یعنی بایه اعتبارشان از خاطر داری ظاهری که با فکران بر
معتد مرعی می شود در گذر لحنه است * قول اصلی ندارد * یعنی این درویش شما اصلی و حقیقی
 ندارد زیرا که سبب این درویشی صرف بیداشتن ریختن و رول شما از طرط و بی نعت خویش
 که عقلا و عرفا موم و زنت است پس این درویشی را درویشی نباید خواند بلکه
 خیال حیثانی تغییر توان نمود * قول در مرتبه ظهور خواهد آمد * یعنی در جای بلند و قدرو
 منزلت ظهور خواهد آمد * کار فرمانان لا اعلی * ملائک * پسران * نام شهر است * هذیه
 کششی از طرف خدا * واقعه * خواب * قول راجع آمد * ای گران و غالب آمد
 * نعت مقدسی * نفسی که دیگری برسد * نسبت لازم * نعتی که معرفت بذات شخص قایم
 ماند و تا بدیگری قایم نگردد * قول اظهار رضامندی آید * یعنی اظهار رضامندی از طرف شما
 نوشتند بودند * قول این کار را با انجام رسانند * ای این مهم جنگ که در پیش است
 با انجام رسانند * خوشب * نام قصه است که از مصافات لاهور است * نکوه *
 این لفظ در متن نحو مطبوعه طبع شده جای آن دکمه که نام مقامی است باید
 نوشت * خواجگی * نام برادر قاسم خان است * حفظ الغیب * رعایت چیزی
 در پس و غیبت * العاقبه بالخیر * انجام شما خیر با و فقط

تشریح نامه که بعمد و خواصین بلند مکان صادق خان نصیر یافنده همواره آید *

این نامه است منظوم بر اندرز و تحریص و ترغیب صادق خان محاسب ایالات و اوقاف و قسطنطنیه
 خان مشرک را به همراه شاهزاده طرط و کن جهت التیام و انتظام حال شکسته مردمان آنجا
 رفته به و نگارش پذیرفته * معشور * بر اینچنین * قولانی خواهد که در آن روش آمده * ای می

مقتضی

خوام که بروز قیامت در آن طرز و روش منافقان برانجه شوم * قول سعاد
 یار * این قول در متن نسخ خطو ع خط طبع شده بجای آن یار محمد که نام پسر خان مری
 الیه است باید نوشت * قول چهار ذاتی شما * یعنی حسن انعام و بد بیر شما * قول
 بنایت گرامی است * ای بسیار نازک است * قول این نوران * مراد از آن
 این جاش هزار دکان است * مراتب کونی و الهی * مراتب کسبی و دینی کسبی
 آنست که به مشقت و محنت حاصل شود و دینی آنکه ایزد تعالی عطا فرماید و فعل جود
 را در آن دخل نباشد * حضرت صاحب الزمانی * مراد از این اکبر پادشاه
 * قول اما عالم بشریت باقی است آه * یعنی هر چند شاهزاده خود عاقل و زیرک است
 محتاج شهودت و دیگری نیست اما از آنجا که عالم بشریت که عبارت از سهو و غفلت است
 در ذات شاهزاده موجود و باقی است لهذا انبار صفت وجود مثل شما دانی در غیبت
 شاهزاده ضرورت * قول خود را عیان ندانم * یعنی خود را در خبر خواهی
 شاهزادگان میزدند و ندانم * قول و ابدا آه * ای از آنجا که صرف ترقی و ارج
 دولت پادشاه را مطلوب است و بدون خود و در تعلی و نیاوی تا حیات پادشاه
 بدل اخلاص منزل خود قرار داده ام بنابر آن در فرستادن عرایض شاهزاده نبرد اتمام
 که مبادا در صورت ارسال عرائض بسوی شاهزاده بخاطر کسی رسد که بطاعت آن اندیشی مرا
 خیال این معنی که بعد مرگ پادشاه در عهد دولت شاهزاده هم بر عهد خود برقرار مانم در
 ابلاغ عرائض خدمت شاهزادگان باعث شده است * قول اگر تقدیر مهلت آه * یعنی
 اگر چند روز بعد فوت پادشاه خود زنده مانم خدا خواسته باز در لباس تعلی و نیاوی باشم یعنی
 تو احسم ماند و اگر او عاقلند قبل لفظ اگر در متن نوشته شود ظاهر اساسب بنظمی آید * قول
 خصوصاً که بهین آه * یعنی خصوص و فیکه خود شاهزاده به برادر برگزیده من بدستو کی نموده
 و بارگاه شاهی بر خلعت آن نوشته باشند درین صورت بطریق اولی در عهد شاهزاده ترک

ترک تپن مرا لازم و واجب خواهد شد * قول گرفتم * این جابه معنی فرض کردم است * قول
از جامه * یعنی با خوش شوه * قول الحمد لله که خیر خواهی آه * ای شکر خدا که القات
شاه زاده سبب و علت خیر خواهی من بود که این وقت بجهت زوال القات شاه زاده
آن هم زوال می پذیرفت * قول روانه می کرد آه * یعنی پادشاه نزو شاه زاده
قاصد روانه می کرد * قول شرع حضور داشته یعنی خدمت پادشاه حاضر بودند * جرحه *
زیر باز * قلاس * محاذ و مجریست که دم او را بر کمان اسپان و سهیلی علم بند * قول
چون حکم بود آه * این قول شیخ دست خراب شاه زاده نوشته می خواهد که شایسته را
غریب دهد و رفع عتاب نماید پس می نویسد که چون حکم پادشاه شده بود که وقت
امسال تحت برای شاه زاده تقبیل آن تحت بعرض مقدمش پادشاه رسانیده فرستم
بنابران حسب حکم تقبیل آن عرض کردم و هنگام پیش کردن تحت آنچه مرا خیال فرستادن چند جزا
شده بود متبول خاطر پادشاه متضاد و از آن جزا عرت باز و جرحه و قلاس حواله قاصد نموده
پس تصور من درین چیست فقط

تشریح نامه که بعد از خواندن صادق خان ارقام بافته ایروان توانام *

* قول شاه خاص معنوی آه * یعنی محبت و تعلق خاص الهی بجهت ملائکه شاهی مولانا و هم مرا
سرگرم داشت * قول که گرامی ناره * درین قول کات مناجات است که معنی یکایک
و ناگهان است * قول اگر مرا از باطن آه * یعنی ناره شما اگر چه مرا از تعلق خاص که با خدایان آفرین
بود با من و دنیاوی متوجه ساخت لیکن در اطمینان من حسنی و خلی راه نیافت بلکه حضرت
ظاهری نیزه و داد و ظاهری که غمناک بود هر یک باطن من که شادان و خرم است
گشت * قول یاز را بهتر ازین آه * ای شما را بهتر ازین که ملائکه اخلاق ناصری نموده
اوقات را صرف بر شه ظاهری که عبادت از توانگری است ضایع نمیدانم و ازین
قول ترخیت بطرف ملائکه اخلاق ناصری است و لفظ اوقات در متن نسخ ممتد

فرودگذاشت شده باید نوشت * توال این است جواب اسلام یار * باید دانست که
 صادق خان در خط شخصی سلام شیخ و شبیه و پیشین در جواب آن این اندرز و شست فقط
 * مستخرج دایره * که بهر بیگ دیوان مقلب به آصف خان نحیر یافته صدادت *
 باید دانست که موله خان موصوف قزوین است یکی از پسران آقا ملا قزوینی بوده است
 و داشت ثنائی و بنیزی زبانی شهرت داشت و از بهادری و دلیری هم حالی نبود و بیکه
 بنده وستان نازل گردید طالع باها و سوار دور دولت عرش آشپانی رسانیده شوم
 را انت خاقانی مرتبه بخشی گری و دیوانی سرفرازی می بود در سنة نعمه و هشتاد و یک هنگامی
 که سرکشان و سرداران کجرات سرشورش و فساد بر آورده میرزا کو که داد احمد آباد محاضره
 می کند و با او نامه قبال و جدال می افزونند در آن محاصره از وظایف پستیده به ظهور
 می رسد و در جلوه فی آن خطاب است خان عزت و افتخار می آید و دو دو مقام کجرات و
 سه نعمه و هشتاد و یک شید بزرگ و نگار خود و ایده مرگ می رساند و یک پسر مستحق میرزا
 نورالدین یادگار می گذارد و فقط * و مستحق است که این نامه وقتی تبریر یافته که خان شار الیه
 بطرف کجرات و غیره جهت انتقام و انصراف محات مرجوعه آنجا فرستاده شده و دو از آنجا شکایت
 امیری که همراه او بود اقام ساخته * تو که می یجاب ایشان است آه * یعنی از آنجا که
 درین شکایت می یجاب شما است بنا بر آن ایامی در باب ممانعت چنین فعل زشت
 و اشاره در باره تر غیب نظر اتحاد و وقایع آن شخص نموده بودم * تو که بدان کار خط کنده *
 ای بان شخص کار خط کنده * تو که و شرح آن و آه * ای فصل و بیان آن نصائح می کند
 * مردم دلان * مردمان کم مقتل و نادان * تو که در ین کار تحصیل آه * بنی درین
 اظهار خیرخواهی تحصیل دوستی و دلسازی شما منتهی و نیز نام یک که بای بنده بادامان
 است خاطر مرا برین بهودی شما باعث شده * تو که وضع مستی و جلب مستی آه * یعنی و نیز ازین
 خیرخواهی ناتوان بار احسان برگردان شما و کشیدن منعت خود گرد خطر من می گرد * تو که

* تو که بلکه ادای شکر آه * احق بلکه ازین خیر خواهی ملازمان پادشاه که می کنم ادای شکر نعمت
 ملازمت پادشاه را نوعی و اندکی انتقام می بخشم * تو که همیشه بهار * بعد لفظ بهار لفظ تسلیم در من
 نسخۀ مطبوعه خود گذار است شده باید نوشت * تو که از توجهش پادشاهی آه * ای از خردانی
 توجه پادشاه خود که به نسبت من هست چگونه که در بیان نمی آید یعنی مرا به یقین نزدیک است
 که به مشهوره این مقدمه سعادت که عبارت از تشریفه بر می شاهزاده بطرف کمال جهت
 نمودن مصالحه میان مردمان کمال و گنجرات و جرده است مشرف کردم * تو که جر خیر
عالم آه * این همه صفت صلح کل است یعنی همان صلح کل جر خیر غالب بودنی آمد * تو که
بناظر شش * و درین قول شش ضمیر راجع بطرف شیخ است * تو که چگونه
کرده باش * یعنی وجه احسنی کرده باشم * رابطه رسمی * ارسال خط و کتابت با هم دک
رابطه معنوی آه * یعنی خیر خواهی علیا که موقوف بر یک ذاتی من است همیشه قوی بود
 * تو که بعد از اندیش آه * ای اندکی اندیش * تو که شمار میرزایان است * ای خصلت
نازک خرابان است * تو که بر طرف شود * یعنی همان نازک مزاجی و میرزایت تمام موقوف
شود * تو که محقق آن شکر آه * یعنی طالب عالی مثل آن شکر که در اینجا هست گرداند و شمارا
درین جاذب کند * تو که بسیار مجرا شد * ای خدمت و کار شمار بسیار مقبول شد * بکش
بر وزن ربیع نام ولایتی است از ماوراءالنهر * تو که فرمانی که شاه یک * یعنی حکم پادشاه
جهت نوشتن فرمانی که بنام شاه یک التماس کرده بود به میر شرف حد در یافت فقط

۶۹
 * تشریح نامه که به آصف خان تحریر یافته در قصایک آه *

این نامه بعد فوت یکی از عزیزان آصف خان در تقریرت تحریر یافته * تو که در آن
به مقامات آه * ای در میان ناسودگی بی صبری بطرف مقامات حقیقی و مثلی التماس درین
تو که بر کردار است * یک حرف و ادب قول در متن نسخۀ مطبوعه زیاد طبع شده صرف
بکریا به نوشت و این قول بخراسان یعنی در قصایای مصابت ناگزیر بر سخن صبر و صبره

و غیره گفتن بر یک و بسیار زور گوینده است پس مناسب که در استان در و نوح چنین
 حادث لب را آتش نامی سکوت کنه و بظاہر داری نبرد از نه * قوله که با آنکه خود را آت
 درین قول کاف علت است یعنی سائر تسلی شامی خواستم زیرا که با وجود آنکه خود را بزرگ و در
 رسوم پای بدان و ستم و عادت خود آوردن است قباحست دیگر آنکه خود را بار تکاب فعل
 عث و پیوده هم منسوب کردن است * قوله الله تعالی بسیر کمین و ایجاد رساناوه یعنی
 الله شمارا بطرف دریافت ابقائی و ناپایداری دنیا و بسوی ثبات و تنای حق رسانا فقط
 بشریح نامیده که به یزید بیلش حادیم دند دند و ربح در یافته ایند تعالی آه *

باید دانست که انگار میکه اکثر رعایا و ساکنان بلاد بند و دکن و غیره با از جاده اطاعت
 اکبری انحراف و رزیده بودند و فاش برآوده بسر کرد کی قوج شاه جی جمعت تبه و تو بیخ
 آنها با نظر من روانه شده بود این نامه در باب هدایت و ارشاد سرکشان و باغبان سابق
 الذکر اقام یافته * میدر * ظاهرا * این لغت در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بند که
 بمعنی کاره دریا است باید نوشت * سر باز میزنند * یعنی انحراف و روگردانی می نمایند
 * قوله یکی آکه آه * یعنی حضرت بادشاه فرموده که ما را یکی کار آنکه از اینجا که نظام الملک حاکم دکن
 خود بملت شامت بخت انحراف از فرمان شاه می خورد زنده در گوماگون ملا افتاده است دیگر
 دنیا واران و طاکان را با وجود و شاهده خرابی و تناهی او چه شامت و بد بختی پیش آمده که
 از جاده اطاعت ما روگردانی می کنند و پناه بدرگاه عثو فت اکتشامی آورده اند ایمان بهتر که
 ما دولت اولای برای فهمیدن و نیاداران دیگر بطرف دکن و غیره رویم * قوله دیگر
 سبب یاد میائی آه * ای دیگر آنست که بسبب غفلت و دهنوشی شاهزاده و هراپسان
 او که ازین مجاری اتظام آنجا فرستاده شده اند ما رضامندی و بناوحت ایمان آسناک
 از درگاه مقدس بسج میایون رسیده بود پس با و شاه بر ۲۴ فقره بهر درستی آنها از طرف
 پنجاب این طرف روانی افروخته شد * قوله انجمن را از گوئی تازه س خد آه * ای

ای بادشاه در باب تنبیه و تأدیب امرایان آنظرف صلاح و مشورت نازده بادشاه
و آتومت بنده خدمت بادشاه عرض کردم که التماس نمودن آنها از روی اغراض و بناوت
نموده زیرا که آواز و دولت و اقتبال بادشاهی همه عالم را فرو گرفته است یکی را بواسطه
مقاومت ننماید • آرزو تقارو • حرص و طمع • قول لیکن چون میان آه • ای چون
در میان شکر بادشاهی سینه آنصوب بسبب افزونی حرص و طمع شقاقی پیدا آمد لذا مردم
رعایای آنظرف از دادن نذر محصول و سنت کوتاه گردانیده آمد • قول هر آینه یابش
و نیاز آه • یعنی در صورت رفتن یکی از بندگان شاهی بر آینه الحاح و تأنبه اری مردم
و رعایای آنجا پاید ظهور خواهد گرفت • قول یابلا زست آه • یعنی شاهزاده را یابلا زست
بادشاه فرستد یا و راه راست آورد • قول بدین جانب آه • ای جانب من منقوض بود
• قول آن پیش آمد • یعنی وقت شاهزاده پیش آمد • مهم حسین • مراد از آن
اینجا درستی مردمان و کن و غیره • ویر باز • مدت درازتر کسب مقولوبه باز به معنی مدت
و دیر به معنی دراز • قول هنگام ظهور آست • ای هنگام ظهور زمان برخوایی است • قول
آنج به بدت نوشته بودند آه • ای آنجا شهادت باب اظهار اعلان و عقیدت هرگاه بادشاه
به بدت نوشته بودند همه را به مطالعه در آوردم و حاضر من از آن خیلی خوش عه دست آنکه
معلوم کردم که هنوز زبان سعادت باقیست و چشم حاقبت من شما کشاوه است حال
شایسته آنکه روانگی بسر خود را بر هرانی و انتشار روانگی دیگر امیران موقوف نداشته
با عرض داشت خود بدرگاه روانه سازد • قول آن نسبت را جواب آه • یعنی جواب
عرض داشت شما حاصل کنم • قول بدین صورت آه • ای در صورت رسیدن بسر
شما عرض داشت شما به شاهزاده از بیماری رفته در وقت حیات خود با شما داده بطای
امن و امان و بجای یک در قبضه تصرف شما قول و قرار داده باشد ظهور خواهد آمد بقط
۱۱۰

• تشریح نامه که بقطب الملك حاکم کول کنده اوقام یافته دو ربیشی آه •

باید دانست که این نامه ایست مشتمل بر اظهار صلاح و صلاح قطب الملک که بعد انتقال شایزاده
 در جواب آخرت اند که قطب الملک بدو نگاه دالار سال و هشتاد و دو صورت نگارش
 بنویزاند. قول موید آن افتاده ای قوت دهنده همان یکجستی و دوستی افتاد. قول دوم مرتبه
شناسی آه ای در مرتبه شناسی خلاق و خالق گزارد. قول جایزه در پاسانی آه و درین
 قول لفظ جاتی و در متن شش مظهر از اید طبع شده و گات علت است و درین قول بینی دلیل
 بر عطای افزونی دولت و اقبال پادشاه. قول که در پاسانی زمان کار که از فرزند آن آه
 هست و بعد لفظ کار گات در متن شش مظهر از فروگزاشت شده باید نوشت. شماره
حساب قول معالیه مظهر حسین میرزا آه یعنی پادشاه فرمودند که از اینجا که مظهر حسین میرزا
 و غیره حاکمان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها بعلت اختیار اطاعت و اشیاء بحال
 خود داشتیم این منی دلیلی است گاتی برین منی که ما را احرف اطاعت مردمان مظهر است
 و نظرمال و نمالکت کسی نیست. فیروزی جو داده ای جو داده فیروزی در وادان طرف
 فرستاده ملک از قبضه بران الملک بر آورده شد. قول آموزد نسبت بدگی تو آه
 یعنی پادشاه بمن فرمودند که امروز که نسبت بدگی و استمال و اطاعت تو مشهور شد. دلی طینی
 و حی کراری تو نیز همه کسری داند ترا بطرف دکن باید رفت و دریافت حال هر کس باید
 نمود و با اظهار اقبال و تمجید حسن صلوکی ما در دل و بیاد داران حاکمان دکن را بطرف اطاعت
 و بندگی مایل و راغب باید ساخت و این بیان امر نخستین است. قول چون بهوشی و سر
کردن شکر جمع مکرده یعنی کار گمان قضا و قدر و خفایات و بهوشی و سوداری و پادشاهی
 را یکجا جمع کرده اند جائزه یکی خواهد بود دیگری نخواهد بود. قول بی تاخیر نامه و پیغام
 یعنی بدون اطلاع بدو نگاه پادشاه. قول این مهم را آه ای مهم روانگی شاه زاده و ا
 بطوریکه مناسب روزگار و موافق وقت باشد با پیغام رساند. قول خاطر از آن
 فرام آورده یعنی از غم و الم جاویده شاه زاده خاطر را جمع کند و مایل به مرشدند. قول

* قوله شمرده است آهه ایوا انقض به قطب المک فی نویسه که از اینجا که اخلاص شما کرده
شمرده ام لهذا بسندیده است که گفتار شما موافق کردار شما آید ه قوله درین بنیاد آهه *
اینی در بنیاد نه دست ملک دیگران * تو که شش ساد ه در لفظ دل به سنن شمرده مطبوعه
بای و عدول فرو گزاشته شده باید نوشت * قوله که همه بیکان عاقبت آهه کاف درین
قولی بمعنی بلکه است و بعد لفظ عاقبت لفظ بین در سنن شمرده مطبوعه فرو گزاشته شده باید نوشت فقط
تشریح نامه نه برآ جی علی خان نعر برآ یا فیه جلا قل آهه *

این نامه جهت ایلام و ارتباط و راجی علی خان محمد مرید باقیه * سیکان * جمع منگی بکر کشیده
 * ارانک * جمع اریکه فت * سیکان آرانک قدس * ملائک و انبیا * قو قو حات * جمع
 قو ح بوی خوش * سترگان سلاسل انس * و کان و سلاخان * و ام بخور * مالک و ام
 و انبیا * همیشه آن خلاصه خاندان احاطه کرده شده به بزرگی او برتر میباشد * از * جمع
 زمام * نجاب * جمع نجیب است * آینه * جمع حیان * نجاب * جمع حیان است
 دو پیش کشیده * ذرائع * جمع ذریعه و سبیل * او نادر * جمع وید و سنج * اشتراک
 آبرزش و پیوند * انکه او * که ورت * مطلبه * تاریک * تو که چون انظار
 بخش انس و آفاق آه * این قول بذکر تمهید مقدمات دوستی که بهمان مقدمات از قول
 از اینجا که حسن اخلاص ایشان و غیره ثابت می شود آورده یعنی و تکیه ایزد تعالی می خواهد
 که چیزائیکه وسائل رفاهیت و ایستادگی نام باشد از عدم وجود آرد و آنوقت اولاً
 چیزی چند که هرگز در ظهور اختلاف و موید تواند بود و از آنها عامه خفا عالم مشاهد
 نمود و ظاهر می سازد پس باطنی که ایزد تعالی را رفاهیت جمهوری نام و ایستادگی
 میان خلایق منقوض است لهذا حکمت ازلی اخلاص شمارا که با این خاندان از قدیم در کمال
 استوار می بود باعث ظهور گردید * بر سوخت * نام وکیل راجی علی خان فقط
 * قدر فیم لا * که راجی علی خان قدری * باقیه و غده *
 ۳

باید دانست که این نامه برای تألیف راجی علی خان متضمن اظهار مسرت و محبت بسبب
ظهور اطمینان خان مذکور بر بر یافته . قول ما نزم خدمات شایسته شاه * در این
قول مراد از خدمات ملاقات شاهراوده است * قول از بار تمهیدات برآمده آه *
ای از بار امور اینکه در خود گرفته بودم فارغ شدم . قول چه از رنگه زاده * ازین جا
بیان وجه مسرت است * کشف * پناه . قول اشرف برادران * مراد از ان
این جا یعنی است . دواعی * جمیع داعی خواهش * قول یک دکن آه * یعنی یک
دکن بی تکلیف جانداری و احدی بواسطت شکایتش * قول تاملی رب ما و ماکی *
این قول در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن نام سبائی و ملکی باید نوشت * حرز *
توبه * مخاوف * جمیع مخوف جای خوف فقط

✽ نشریح نامه که بدقلی خان نگارش یافته آید ✽

باید دانست که خان مذکور با عن بعد در خدمت سلاطین چغتایی و اشغ علی الخصوص بعد
بزرگوارش خدمت حسین میرزائی مرتبه فیده داشت و خان مشارالیه بحضور عرش آستانبانی
بخصوصیت منزلت و قرب مخصوص بوده است و پس از خدمت حفاظت قلعه آهنی بنیاد که
متصل دریای شور است و نهایت مستحکم و بعد از ظهور ایهام عمارت اطراف گجرات
در سال بیست و پنجم بعد قتل شاه منصور دیوان ایهام کار و وزارت صرافازی کرده و
در بعد و بیست و سه گجرات از دگر دای شایسته و تدبیرهای بابسته به منته ظهور
در می آید و در سال چهل و دوم سده هزار و پنجاه و پنجم با تالیقی شاهراوده سلطان و انبال
که وخت او بخرمن منگت همین شاهراوده نازان بود و مورد شاه به منصب چهار هزار
و پانصدی صرافازی یافته با قطع صوبه اک آباد رخصتی یابد غرض که هزاره به صوبه داری
های گجرات و لاهور و غیره صرافاز بوده به محلات قیام داشت و صلاح و انتظام نیز تمام در جملت
او بوده است و بسیار مرد فاضل و متمدن و محث کامل و شاعر بی بدلی بوده چنانچه الفی شخص

نقص می کرد و هر گ طبعی بعالم بجای می شد و دو طاعت الرشد یکی میرزا ایلاست الله و دیگر میرزا
 جین هیچ که در عصر عرش آشیانی برانستب معده میرزا بوده می گندارد و باید دانست که این نامه
 مطیع در اظهار وجه است و نم در اطلاع اسباب عدم مرانستب مع اطباء صفائی
 دوستی و محبت بی غش خود غریز نموده * تولد آنجا که نم آه * یعنی اگر بطاعت محبت صادق
 خود شوق و محبت خود نویسم سر او را است زیرا که حسب حقیقت و واقعی نوشته باشیم
 نه از راه دروغ و کذب * تولد اگر کنی رسم و عادت آه * ظاهر این عبارت که در من
 نه مطلوبه مرقوم است خوب نیست چون بجای آن اگر کنی بر رسم و عادت هم ادا شود آن
 را نادانی می داند نوشته شود ظاهر خوب بنظری آید * تولد امری دیگر * مراد از امر دیگر ظاهر
 واهی و غیره * تولدات * آراسگی * تولد دوست کنی هم چون آه * ای
 چون تو دوست کنی را که اصل کرد دل تو گاهی هم نمی گذرد و دوست می دارم و اگر ندارم
 بکنم زیرا که مرا خدای نیست * خواهی * جمع عاشق بوده * تولد و اگر بواسطه خواهی
 بشریت * یعنی اگر بواسطه طلب بشریب که اقصای آن غفلت است شایه حقیقت محبت
 من نرسیده باشد چون علت محبت که یک ذاتی من است ثابت و متحقق است هر آینه فتوی
 ازین غفلت شاد و مبنای محبت من نمی رسد زیرا که مراد مهربانی و عدم مهربانی شانه نظری نیست فقط
 * تشریح نامه که به نوذین نزلت میرزا ابوسف خان ارقام یافته بعد آه

باید دانست که میرزا از سادات گرام صحیح النسب مشهورند و است در جناب عرش
 آشیانی موجب ترقی و بزرگ عزتی و حرمتی بهم می رساند و سال سی ام از جلوس به منصب
 و وزارت و بانصد می موز و ممتاز می گردد و در سر کردگی و بزرگ بزرگ کشیر روانه می شود و مورد
 شهادت مشایخ ابوالفضل می گردد و در انجامه میرزا اب و حمزه و در اندیش او قاضی علی
 خان حاکم کشیر گرفتار شده و بقتل می رسد چنانچه پادشاه بر زبان مبارک گوید و من او این بیت
 ارشاد فرموده (بیت) کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاکم و کلاه به به از ان

پسر او که با شاه دعوی امتداد است کرده بود و بداند البواری شهادت و در محاربات دکن و
 گجرات و در محاصره و کتابش اندک بر نسبت دیگران زیاده تر جاشنی و تر و دیرزای
 موصوفت ظهور می رسد و اکثر ملک شیخ و خاقانان می رود و در حال پور بدردنیل طایر جانش
 با شهادت تحت پر و ازجی نماید از پسران او یکی میرزا صفت شکن که بسیار مرد جری بوده
 است و دیگری مهرزاد افلاطون که با برادر او به کور می ماند و در آخر حکومت بهشت آباد شکند
 یافته فوت نموده اند باید دانست که این ناسر در سنار شکن و دوستی و اسد بانی در یافت
 حقیقت بود و با شش پادشاه از مقام کشمیر تحریر یافته * مجازی * این لفظ جرف برای مجرم
 در متن نسخ مملو به غلط طبع شده جرف رای ممله که معنی روانی است باید نوشت * قول
 در امیر انظام شار صوری آه * ای و رده ایبر و رسی ای و رات و نیا و عقید جنت
 و وسیله قوی باشند * روز بهان دولت * صاحبان اقبال * قول از بد و ظرت
 آه * یعنی همان زمین از ایندای پیدایش خود کل قحط مردان و جوان مردان است
 * دوستان فدوی * دوستان جان نثار * قول که کار کردی کار آمدنی دانش آموزی *
 این هر سه لفظ و ایای مجول باید خواند و در لفظ آموزی اگر عای حرفت زاحمت والی
 ممله نوشته شود اعنی دانش آموزی که به معنی غافل کامل است مناسب می نماید
 * بر بیت * قاعده و دستور * تأمین * تابع و پس رونده * به باشی * سردار
 * قول بریت و الا درگاه آه * یعنی از آنجا که دستور درگاه پادشاه نماندست که پادشاه
 ترقی ملازمان براتب در به به می فرماید و زیادتی منصب و اصافه جایگزین ملازمان متوض
 با اختیار سردار آن ملازمان می شود برای آنکه یک حکم هم دل سده اوان و هم دل ملازمان
 شادان شود پس بسبب همین دستور زیادتی منصب و اصافه جایگزین ملازمان متوض
 که تابع ناست صلاح و اسما و اب شامده است * قول امید که به محض که روانی آه *
 یعنی امید که هر چه قدر که الی شایعتر بسبب زیادتی منصب و اصافه جایگزین ملایم شود

ظہور دہد کتبیک در صورتیکہ مراعات خاطر دوستان دیگر نیز کہ عزیز ترین است در زیادتى
منصب و اضافہ بجاگیر شخصی مگر علاوہ آن لحاظ باشد در آن صورت بطریق اولی ہر دو امر
مذکور جاوہ ظہور دہد * بی سہر دلی * پریشانی و درد * تو کہ بر حسب وعدہ خود * یعنی احوال
بادشہ کہ فوشہ اندب سبب اختصار آن ملام می شود کہ با کمال پریشانی و نشت فوشہ
اندہند آئندہ بہ تعیل فوشہ خواهند فرستاد * تو کہ اگر ایشان را در کشمیر آہ * یعنی اگر
خواجہ خان را در کشمیر نمی دیدم با وجود آنکہ کشمیر در لطافت و نزاہت و محاسب
و غرائب ضرب المثال نظر یکسان است در کشمیر پنج نمی دیدم * تو کہ خاطر دوستان را
یعنی خاطر مراد نکر مصرت و خوش سر انجامی خواجہ * کہ بہ بنایت شوق و اندہ نقطہ

*** نشر بیخ نامہ نگار بہ شجاعت شہارہ میرزا علی بیگ نادر در یادداشتہ نامہ بہ نصیحت آہ ***

باید دانست کہ مولہ میرزا بدخشان است و او بہ نیک ذاتی و ستورہ صفاتی موصوف
است نہ باینکہ بہ ہند فروکش می کرد بہر تو اخلاص و خلوص بی ریاضش در آئینہ ضمیر عرضش
آشپانی جاوہ میدہد شاہ ہمان و نشت او را بختاب اکبر شاہی عزت می بخشند و اکثر در
جدال و مبارکہ بہادری و بردنی او بہ معرض نمود میرسد و در بساق و کی ہمدشا ہزادہ
سلطان مراد بن میدہد و در ان مهم دلیری از خط بیرون و مردانگی از حساب افزون
بظہور می رساند و در سال چہل و سیوم قلعہ را ہوتہ کہ از مصافقات و دولت آباد است
و در اخیر این سال قائم کوہ کہہ دولت آباد پس از بہر میرزای موصوف مفتوح می گردد و
در سال چہل و ششم عرش آشپانی در عوض حسن خدمات اورا بختاب علم و شوارہ بلند
آوازہ می گردانند بہر دو خان خانان بطرف دکن اورا روانہ می سازند و در عہد جنت
مکانی بہ منصب چار ہزاری سہ ہزاری یافتہ ہر گاہ جنت مکانی بہار انجیر انجیر میرسد و
در انبار وزی تاریخ دوم ربیع الاول سہ ہزار و بیست و پنج ہجری بزیادت مقبرہ
مقدسہ معین می رود و گورشاہ خان کوہ اورا ان محوطہ دیدہ و آغوشش می گیرد و

می گوید که این دوست قدیمی ما بود و این حرف بر زبان آوردن همان و بیان حق تسلیم کردن همان با فضل و صلی صحبت داشتنی و شرم هم گفتی فقط باید دانست که این نامه است متضمن نصیحت و التیام و رجاء نامه که نیز زای موصوف و دران اظهار رنج و ناخوشی خود کرده بود * قوله بعد را تسکلی خاطر آه * یعنی اندکی رنجش خاطر شما معلوم شد * قوله بلکه درین هنگام آه * ای بلکه در هنگام عدم رواج نقد اخلاص مخلصان حقیقی بیشتر سمرت دارند زیرا که درین صورت جوهری بهای اخلاص ایشان بریزه سفال که عوارث از متاع و اعتبارات دنیا و دست فروخته نمی شود * قوله ازین گروه آه * یعنی از گروه مخلصان حقیقی * قوله اعتبار را از قسم اتفاقات آه * ای اعتبار و حرمست این دنیا از قسم اتفاقات است نه از قسم استحقاق بلکه مستحق عدم اعتبار است و لفظ است که بعد لفظ استحقاق واقع است متعلق قوله آمد و شد قوافل اخلاص هست یعنی از ان مدت که آمد و شد قوافل اخلاص درین دنیا است آسیبی که این صاحبان اخلاص را رسیده آه * قوله در دام طبیعت آه * ای مخلصان و در دام طبیعت که همان طبیعت طالب جاه فانی است و بسبب غلبه هوا و حرص نه در دنیا و چشم بینا دار و افتاده در اندیشه فروخت متاع اخلاص بعوض اعتبارات و جاه فانی دنیاوی اند * قوله همیشه این متاع نیست آه * یعنی همیشه متاع اخلاص که قیمتی ندارد و به جهت فروخت آن بمقابل اعتبارات ناپایدار دنیوی بجهت رو خوار می باشد * قوله قطع نظر از اخلاص آه * یعنی اگر اعتبار اخلاص بکنم حرف مناسبت فحش و اندکی خدایشانی اگر کسی را ببرد شود و از تقدیر که منصفی سازد زیرا که آزر دگی در اسودات و دنیاوی در حقیقت عجب جوئی و در کار ایزد جهان آفرین است که از عجب پاک و مبرا است * قوله در کوه ناهایت آه * ای در آزر دگی و ناشکری که جای گذر طبیعت است فقط

این نامه ایست منقولی بر عذر و معذرت و در باب ارسال و رسیدن و مسائل بخوابان
خان مذکور که مشهور شکایت در باب عدم ابلاغ یا محاط رسید بود * پس *
* قول عاطفت صاحب خود * مراد از آن عاطفت پادشاه * قول از قدما نشان
گردانیده باشد * ای نشئه پادشاه را از قدما نشان و نادانان گردانیده باشد * خبر
شکایت * من * مرز و خالص چیزی * قول بلکه چون بحسب سر نوشت آه * ای سبب عدم
ارسال و مسائل و مسائل نه وجه مذکوره است بلکه چون از اصحاب عقل و شور و هشتم
و صرف بخواهش خدا در اهل و نیاد اهل شده ام نه بخوش و طیب نفس خود و نیز می بینم که رسم
مراسلات در میان اهل اتفاق که بر زبان شان مدح و ستایش و در دل ایشان بعضی و
عداوت است آتش در و اوج یافته که گویا مراسلات علاست اتفاق گردیده ازین خوف آدمی
که عبادت از اصحاب اخلاص است بفرایند دل و هم گنایت مرعی و اشن می تواند نظر بران
ناچار خود را از مراسلات باز داشته در خبر خواهی غایب کشا خواست می تمام فقط

* تشریح نامه که به خواجده شمس الدین خانی از قاضی رحمانیت آید *

باید دانست که والد خواجده شمس الدین خواجده علاء الدین از امیران شهر خات بوده است و
خواجده شمس الدین در بارگاه عرش آشیانی بخت حسن دیانت و امانت فراوان و کار
شناسی بیکران و ثروت و منزلت پیدای کند و کارنامه های بهادری و جلالت او معصوب
مظفرخان در صوبه بهار و شمال تاریخ اکبری واضح می کند علامی شیخ ابوالفضل در حالی خواجده
می نویسد که انصرام مهمات صعب و ناگوار و اهتمام سخت کاری و دشواری که در آن بر کان را
* متردد و مبارزان را متامل می یافتیم از دوی دیرمی و طیب نفس بر ذمه است بلند خود می
گرفت و به طور شایان و طرز پدید به انجام می رسانید انصراف خواجده چند بدیوانی کامل
سفران شده و در سال سی و نهم چون قلی خان از فوت قاسم خان با تمام عصبه کامل متعین می گردد
خواجده قاسم مقام او دیوان کل گردید و در سال پهل و سوم که در ایات پادشاهی پس از

سکونت چهار ده سال در پنجاب بقصد و در پیش دکن طرقت آگره در جشن می آید
 دیگمات با سلطان خرم و در لاهور می ماند بمردازی بیگمات و انتظام خاندان آن صوبه و
 ریاست آنجا سپرد خواجگی کرد و در سال چهل و پنجم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری در شهر لاهور
 ایام عمرش بسری آید موجد که خواجہ در کار شفاعتی و مردانگی و راست گفتاری و درست
 کرداری عدل و نظیرند است و خود لاولد بود و اقارب و خویشان بسیار داشت فقط بود و آباد
 که این نامه ایست مشعر نصایح و اخلاص و بعد از ظهور غفلت خواجہ در باب تاکید اجرای امورات
 پادشاهی تحریر یافته * تولا آن بزرگ داشت * یعنی آن احترام افشاس مذکور * تولا
 لیکن در پاس آن چهار چیز آه * ای احترام افشاس در پاس چهار چیز با شاق ممکن است
 نخستین احترام افشاس در رضای ایزدی است و آن صرف افشاس در عدالت رانی و
نصفت گستری است و هم جهان در سه چیز دیگر * تولا این نامهندگی * یعنی مناقشه
 و مخالفت با مردمان و غفلت و تنادون و در کار * تولا بخود در جنگ آه * یعنی خلالت نفس
 آثاره خود کرده * تولا از ان خودی ستوده * یعنی از اجرای مهمات حلاقی و اظهار صلح
 محل و برداشت ناگوار طبیعت خود که بالا مذکور شده بسیار بسیار جمع کند * تولا که
دشمنان از گزند حساب آرائی آه * یعنی دشمنان عجب شمار می شمارند که در آن تولا
آنطور ساوگ زدود * ای همان طور مذکور که در آن دشمنان حرف گیری نتوانند * تولا از
فرزدی زمانه آه * ای بخت موافقت زمانه زما را به رو مری و شفیق خود را بنده و کار خود
 حواله آن کنید * تولا او کار بی پایان آه * یعنی من از کار خود فراغت حاصل نگردم ام
 تا کار دیگران چه رسد فقط

۷۹
 نشر جمیع نامه که بدو اهداء الملک راجه مانسنگ نگارش یافته صاحبان آه *

راجہ مذکور پسر راجہ بکونید اسس که بوزار است بفهم و عقل درست و برجرات
 و شجاعت زاید الوصف میان امراء و اهل دکان مملکت عرش آشیانی موز و میزد و دولت

بعثت کمال ارادت و نیاز و بجان فشان از حضور فیض گنجور پندگان عالی گیتی بختاب فرزند می
و گاهی بختاب میرزا بختاب می شود و اکثر در بدال و قتال بذات خود کارهای دیرانه و
امورات بهادرانه بظهور می رسد و همیشه بخدمت عمده و عمده های زبده لوای امتیاز
در میان ملازمان می افزاید و سال می و چهارم که کلام روح پدرش از قفس قالب پر وازی کند
آنوقت بختاب را بجای و به منصب پنجهزاری پایه عزت و اعتبار می یابد و دو سال می و نهم
سه هزار و دو هجری که سلطان خسرو بر پند پنجهزاری و بکومت اطراف ادریس سرخزاری
می یابد راجه بانالیتی او عزت یافته بجاگیر بنگال و باستانی آذربایجان عزت یافت و در آن
بشکام راجه حسن تدبیر و زور و تیغ بی دریغ خود بر جای بسیار از ولایت بهائی و غیره دخل
نموده داخل ناکه پادشاهی می کند و در سال چهل و چهارم سه هزار و هشت هجری
که عرش آشیانی در آن حین قصد دکن می فرماید و شاهزاده سلطان بصوبه اجمیر به تنبیه
و انادستوری می یابد راجه بعد از سرداری بنگال سرخاز شده محبوب شاهزاده مستعین
می گردد و بعد از آن وقت در همی آن صوبه بنادیب و مهرزنش بدذاتان بنگال روانه
می شود قریب شیرپور با مخالفان در آویخته شکست داد و در آن مهر که میر عبد الرزاق
مهوری بخشی صوبه بنگال گرفتار شده بالوق و زنجیر بدست می آید پسر از انتظام آن همکات
دل جمعی حاصل ساخته بحضور عرش آشیانی مشرف شده به منصب هفت هزار می
هفت هزار که در آن زمان بیچ امیر عمده زیاده از منصب هزار می مقرر نمی گردید مگر پس ازین
میرزا شاهرخ و میرزا اعظم خان که که نیز بدین مرتبه عزت یافتند مدتی می شود و بعد از فوت
عرش آشیانی دو سال نهم بجاگیری برگر طبعی جهان فانی را و اداعی می کند راجه در حکومت خود
طرز روش و اعجوبه حشمتی بهم می رسد که بادخاوان او عهد زنجیر فیصل میدارد و همه فوج او
که هر یک را از آن صری و سرداری توان گفت میس مشاهره بوده است مشهور است
که راجه هزار و پانصد زن داشت و از هر یکی دو پسر یا سه پدایشه لیکن همه در

زندگی او و دینت حیات ستمی ستمگره ابرها و سنگ و او هم بسبب کثرت می فوٹی بد از
مرکب و شتابی رحلت طرف عالم بقای کند فقط باید دانست که این نامه در سفارش و دستی
غیر یافته * قول از صفات کمال ایشان آه * ای از صفات همان صاحبان دولت
* قول صبیح صبح گشته * ای ضمیمه محبت میر شریف آملی * قول بر خلاف مردم روزگار *
ای بر خلاف مردم دور و ظاهر بر سبب * قول آدم شناسی آه * ای آدم شناسی که
در حق شما منظوم سن بود بر یقین انجامید * قول به اندازه دریاست * این قول در متن نسخ
مطبوعه غلط طبع شده بجای آن اندازه در باب باید نوشت یعنی اندازه در بابیده افراد
انسانی را * قول میرزائی دیناوی * مراد از این دولت مادی دنیا فقط

* تشریح فاهمه که به ما نرسد * نحویر یافته شرائف آه *

باید دانست که این نامریست مضمن نصاب و اندرز * قول آلوده بیان آه * یعنی آرایان
نی کند * قول بازی خورده * ای فریب خورده * قول چون شناخت این نسبت آه *
ای شناخت شوق و محبت * قول چهار مرتبه * و آن حکمت و عدالت و شجاعت و عفت
است * قول نظر بر حالت خود آه * ای نظر بر حالت عاجزی خود که بر وز قیامت رو خواهد
نمود انداخته و برگرد آوری نام یک باشد و در متن نسخ مطبوعه لفظ باشند قبل لفظ یک غلط طبع
شده آرا بعد لفظ یک باید نوشت * قول سلوک کردن است آه * ای با آدمیان ساوک
کردن است * قول با انجام رسیده باشد * ای از اتمام شما انجام رسیده باشد
* قول از شبیگی خدمت حضوره یعنی از آنجا که او شبیگی خدمت حضوره بادشاه دارد
* قول در خدمت آن خدمت آه * ای اخبار آن خدمت حواله شما فرموده * قول و یقین است
در رعایت آه * ای یقین است که نام او در آن همه بحال خواهند داشت و لفظ از
قبل لفظ کمال و در متن نسخ مطبوعه زاید طبع شده فقط

* تشریح فاهمه که به ما نرسد * که بت پزوه شمس الدین علی الملعوب به حکیم عین المالت الله *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که عین الملک شخص ادا داده و تجرد و ترک
تعلق و نیاید و شیخ نوشته بود * قوله بعد صوری آه * ای بعد صوری را آتش
افروز آه * قوله در انتظام هم نمود * ای در انتظام مقاصد خود * قوله دل ساده
و زبان پر نگار * ای در دل محبت ندارند و بر زبان بسیار اظهار محبت و دوستی
میکنند * قوله و شرح آن را آه * ای شرح شوق و محبت را * قوله یا از نیاید روی *
ای یا انفسدگی دل که بسبب تحمل و خاکساری من بهم رسیده * مدارک * جمع مدارک
بمای در یافت * قوله افعال صانع پر کمال آه * ای افعال ایزد تعالی هر چه عجب
حدوث دارد و حدوث آن دلیل عدم وجوب آنست لیکن در نظر با و یک من عرصه
وجوب آن افعال رفیع تر از دریافت عقل زیرا که موافق عقل وجوب و اقامت
لازم است و اینها خلاف آن حدوث را وجوب لازم شد * قوله آورده اند * ای
شمار آورده اند * قوله نامزدی که خلعت خرد آه * یعنی و قنیه ازین جهان شمار اطلبند و ران
و تمت در خاطر و هیچ دینی و اراده ندارند * قوله در مقصد تجرد آه * یعنی چون به بعد ایت از این
تجرد و عزلت بدل شمارند و اگر وقت خوش و خرم بسوی آن باید شناخت درین
هیچ مضائق نیست لیکن هر اندیشه تجرد که حرف آن و تم و توهم است اگر بخاطر شمار به آن وقت
مناسب است که باید پیر ناقص من آن را از غریب های نفس خود دانسته خود را از تکاپوی
تعلق و نیاید نباید داشت پس در متن سخن مطبوعه قبل لفظ تدبیر بجای یاباد بجای مناسب است
جبارت و میبایست و بجای نباید داشت لفظ داشت ظاهر اعطای طبع شده و کاست که بعد
جبارت مناسب است می باید فرو گداشت شده باید نوشت فقط

* تشریح نامه که به حکیم همام هر قوم کشنده این در رد نامه آه *

* ابو افضل مبارک * ای ابو فضل ابن مبارک * ر قایق * جمع ر قیقه مبارکی * علامه
الورع * دانای خلایق * قوله این جریان دستان خرد آه * ای مرا عظیم همام از پای ندان

و سوم روزگار سروده باعث احوال و کسالت می شود * قول بطرز بحیث آه * بحیث
در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بحیث باید نوشت یعنی بلکه آن حکیم همام که در نغمای
سویده ای خاطر من هم چنان که بحیث و مجربیت و در مرتبه خود بنابر تمام جلوه گری شود جلوه گر است
* قول ساعتم آه * ای هر ساعت اندرون من خون مرا می جوش * قول بشکر مقدر *
ای شکری که طاعت و قدرت آن دارد * قول می گوید * ای شکر صحبت می گوید
* قول انحر یض منحر و تم * حرص و طمع کینه همیشه مخروم است فقط
* تشریح نامه که به حکیم همام تحریر یافته گرامی نامه آه *

باید دانست که این نامه بعد صحبت یافتن حکیم همام نگارش یافته * قول آرمه * ظاهر و شوریده
باطن * ای بظاہر خوش و در باطن ناخوش به جهت شنیدن خبر بیماری شما * قول چه از راه گزیده راه *
ازین جایان وجهه همگاری است * قول در رسم و عادت آه * ای در استفسار کیفیت
مزاج شما که رسم و عادت زبانیان است بواسطه کارهای دنیای تغییر می رفت * سهام *
سرگشته و جبران * قول و چه از جهت آه * یعنی وجه همگاری به جهت آنکه در بین
بیماری شما حال دشمنی و عداوت دوستان شما آشفته و پر تو ظهور داده که لایق گفتن نیست * منور *
غریق * قول آنچه مهربانی فرموده آه * ای آنچه شما در تعریف طلبی این غریق دنیا نوشته اند
در حقیقت آن تعریف خود کرده اند و لفظ دینی بجای دنیا در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده * قول *
دیو می که خود را در فکرم و در نظر شما دید * دیو * شبان * قول این بادیه آه * ای ازین
بادیه خرابیها که عبادت از دنیا است ناقصه آخرت و عاقبت زنده رسیدنم محال مگر بعد
مردن من مگر کس استخوان مرا بجانب آخرت رساند * قول امید که هست مردان آه *
ای امید که به عای یکنوگاران عاقبت من بخیر مترون باشد * قول فتح اسم و برادران او *
باید دانست که این نامه پسران حکیم موصوف اند فقط

* تشریح نامه که به حکیم همام تحریر یافته حاطر آه *

دانستی است که این نارد و تعزیت بر حکیم او قام باقیه * قول و وصیت * درین قول
 حجت زای سحر از لفظ و زور در معنی شو ظهور و در گذشت شده روز محبت باید نوشت * تا بجز *
 کریم و زاری * قول اگر در ملک مقدس نظرت آه * ای اگر بعد سنجوح حادثه بسر شما
 در نظرت شما که مقتضی مبراست نگاه می اندازم خاطر حقیقت پیرای شمارا و در بستان رخسار
 تسلیم سر خوش می بینم پس و در آن صورت دل خود را از غم والم و تعزیت بازی آرام
 زیرا که فوسان مرهم و روز محبت که عبارت از ظهور و صبر و سکین شماست از کارهای نادانان
 است * نشر * زنده شدن و مراد از ان این جا و زنیات که در ان مردگان زنده
 خواهند شد * قول اگر در حربه آباد آه * یعنی اگر در جای فساد طبیعت شما که باعث جوع و
 فرج است نظری کنم آن پوست باریک و زشتی را از تن جدا شود و پوست درشت و مصیبت
 برادر حکیم ابوالفتح می یابم که تمامی مذامیر و نگار و دهان فامده نمی باشد * قول هرگاه سعاد
 چنین باشد * یعنی هرگاه هیچ مذمیری در حادثه نباشد و شما حکیم ابوالفتح فامده مذامیر باشد پس از
 من نادان چه لاین که شروع در تعزیت حادثه جانگزه محمدنای بسر شما که به نسبت حادثه برادر
 شما بسیار عظمی داده و نمایم * قول آه هرگاه و دلخانه معرفت شد بر سباحت * یعنی
 الحمد لله که آن برادر را معرفت تقدیر و خواهش خدا که لازمه آن صبر و شکیبایی است
 و در انجام خوشی سگزه دار و نه غم حاصل است فقط

* نشر * نامده که بقاضی حسن در واقع بر زندهش خبر بر یافته دل دانا آه *

* قول بر دن خدا آه * ای برون خدا بنده را از خود باز ادن آدمی در آخرت بار نمی
 اواز خاکدان دنیا که مرگ عبارت از یکی ازین هر سه است و از آنجا که همی نفس الامری
 هر سه امر به نسبت حیات خوار دنیا مرتبه بلند دارد جای آنست که مرگ هر سه منتهی ان را بصورت
 افرا شود و اگر مصرت افراشت و غم آرا شود * فرسخ * مقدار سه میل و میل چهار هزار
 قدم است و احوار * قول بسر و مت این پیش پا افتاده آه * ای به بیانت حقیقت

مرکب کیش با افتاده و صد فرسخ دور است رسید همیشه به تسلیم و بجز سیر در باشد و
در لفظ و در حرف و در مانی و در متن سخن مطبوعه زاید طبع است * خواص صفت * جمع عام صفت
باشد و با عذاب و این جامه از آن جا دیده * قول اگر از تمهید با دعای صفت طبعی *
یعنی اگر از غلبه طبیعت که موجب جرع و غیره قرار است در تسلیم و در حاکم قنای الهیه باشد
* طبیعت مرحوم * طبیعت نادان که لایق ترحم است * قول و کجا استند او مخاطب تجریر
نماید * ای کجا استند او طاقت مخاطب در متعین اذکار غم و الم تویز نماید * کجاست *
مرتب گشیده و مراد از آن این جا و در سن فقه

* دستور بجه نامه که به حسین خان و ادر قاضی حسن خان ارقام یافته الحمد لله آه *

این نامه در جواب نامه است که حسین خان به برادر خود مشعر شکایت و بنا و داده ترک
تعلق و بنا و نوشته بود * قول خاطر مشعل پسند * ای خاطر مشعل پسند * قول و شکر
این والا عظیم آه * بعد لفظ عظیم لفظ آه که در متن سخن مطبوعه فرو گذاشته به باید
نوشت یعنی شکر این معنی که در بین قحط مردمی طبیعت من صاحب گنجینه شکر است آه
همان طبیعت به دوستی خالص قاضی حسن مستعد و کامروای محبت است * قول حسن
الذات * بجای حسن الذات که در متن سخن مطبوعه طبع شده است الحسن الذات که معنی
نیک تر ذات است باید نوشت * قول آن بزرگ زاده قبیله شخص باطنه آه * یعنی
آن پاک ذات و ستوده صفات که که در ذات و شاق را در و آینه بخش
و در دل نیست با وجود آنکه بدنامی من مشهور است من عاشق شورستان طلب دوستان و
یکو این را دوست و محبت گراست * قول محبت تو دلیل آه * ای از این که مصداق
قول مشهور دل را بدل بهی است محبت از یکجانب و شوار است پس محبت من
دلیل مودت اوست * قول بگذرد * در متن قول بر متن سخن مطبوعه حرف و ال زاید طبع
شده و حرف بگذرد صیغه امر باید نوشت * قول بگذرد ای نبوده و دمی * ای در بخش و ناخوشی از

از تعلقات دنیاوی ظاهر کرده بودی * قوله بر سید قدیر و وار سیده اند آه * یعنی هر چه از
 کمالات دنیاوی رسد آن را از تقدیر و خواست خدا دانسته اند و خود را بنده شایسته دنیا دانسته
 حلال طبع را سواقی طبع انگاشته و به شکایت سپیده اند * قوله و انش و الا و فهم
 درست آه * ای دانش والا و فهم درست شما اگر روز غم و رنجش بکار نیاید بکار آید
 لب و لعل یعنی عمرت همچون چراغ و زبر ابود است حوادث عیب کردن و حلل بر انگیزش
 بر تقدیر ایزدی دانسته باقیه برایزدی و دوستی با آشتی باید نمود * قوله از سید قدیر گز شده *
 یعنی ازین جا از سید قدیر گز شده بر رسم و عادت کنی کرده تسلی شامی کنم * قوله الحمد لله
 که دوستان آه * ای منت خدای راست که دوستان گاهنده دشمن دارد که امیران و
 نوکران روزگار بران دوستان حسدی کند و از ذبحه حسد خودشان دم خوش نمی زنند
 و همیشه در رنج جانگناه حسدی مانند دمای ذبحه و دشمنی نحوه مطبوعه لفظ زر غلط شده * قوله
حکم آموزگار است * یعنی دانای تجربه گاه است * قوله جانوس الدوانی * لفظ دوانی
در متن نحوه مطبوعه ظاهر از اید طبع شده بجای آن عمرت بای حکم بالفظ جانوس باید نوشت * قوله
فرام آورد * درین قول متن نحوه مطبوعه در آخر لفظ آورد در حرت بای نحوه فرو گز شده است
 شده باید نوشت * قوله آنکه جمعی از دنیا داران آه * ای آنکه جمعی از دنیا داران از برک
 حکم ابوالفتح و امیر فتح ابیه شکایت کرده خنده زهر آلود نموده اند و آن برادر این مقدمه را بطرز
 اظهار رنج و ملال نوشته اند ازین جهت در این امر اظهارش دی نمی کنم و الا اگر بنور و تامل
 درین امر خوض نمایند بمانند که آنکه ده بدقت امروز با خود آن می کنند که هیچ دشمن یا آهنا
 کنند زیرا که من عوض این بخوبی خواهم گرفت پس درین وجعت اوقاتی که بگذرد این
 گروه مذمت مرده بگذرد و این جبهه خرمه و آنکه جمعی از دنیا داران است * آهین رباه *
سکلی است که آهین را بخود بجزب کند و عرب آنرا امتحان طیس گویند * قوله آهین رباه
 بجنب مذمت کشود حوت * یعنی کشش محبت مراد گفتگوی در آورد فقط

تشریح نامه که به پسرش یف امینی ارقام یافته الله بس آه *

باید دانست که میرزا کو در اکثر علوم نامزد و اوقت بوده است و از کتب درسیه متداوله
در ایران زمین فراغت حاصل می کند و مشق علم تصوف بر بن کمال بهم می رسد و الحاق و
وزنه قرار بد آن آفرینش داده ادعای پناه اوست می کند و هر شی را اله می گوید و می گویند
و قیله بد او آلا من عرش آشیانی داخل می شود و بقیه صلح کل را شاده و جاده
مواقفت را وسیع دید و طبیعت حاکم وقت مایل بد انجانب یافت که هر کس از کرده
مختلف المذاهب و مباین الشارب بر شارع عام صلح کل سلوک نماید از ولایت آرزو
با سلام آسانه دولت نشانه کامیاب گشته بغایت منصب و جایگزین با نظار
خند دانی می گردد و در سال سی ام سده نهصد و نود و صده بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر
علانی عرش آشیانی که حکومت کامل علم خود صریح می افراشت و پس از انضمام آن
ولایت بمالک محروسه میر به منصب امینی و صدارت آن صوبه صریح عزت و حرمت
می آید و زو و در سال سی و هشتم بنده وزارت جنگ و بهاء و دیگر چهار خدمات انجانش
خلیفگی و امینی و صدارت و تضایر پایه اعتبار رتی می نماید و پسر بهای جایگزین بر گشته مومنان
که شمس کلینو واقع است مغفرت می گردد و گویند در آخر بر تیره هزاره رسیده بود که یکایک
کار گزاران کارخانه قد و قفرا ملش با اختیار موکل اجل حواله نمودند و در نصیر مومنان مردمان
و فن کرده فقط باید دانست که و قیله خبر کمرشت خلوت کزینی بر ملا کو و سبع مشیخ
و صید نابران این نامه متضمن ترخیص و تخریس میر بطرف انجام امور خلافت تخریر
نموده * قول بر زمین نماید دانی آمده آه * ای بهیگی است من مهر و منت بر آنست که اول
شمار ترخیص تمام بطرف تملقات دنیاوی منوجه شد بهر آراء و خلافت را از بیب و زینت
جمال خود گردانند و به از آن روزی چند خلوت و عبادت شتابند * قول نامروز که
طیلسان بخرد آه * یعنی تا این زمان که شما جایگزین و بی تعاقب بودید اگر چه کمرتی در عبادات جمعیتی و

بعضی خاطر ناراحت حاصل بود اما همان کثرت و جمعیت بسبب هم برادران خلایق ازان خلایق را
 در شود آرزو و آزار ده بود اکنون که در لباس غلبه خود را در آورده جلوتی و ظهوری را
 فرموده اید مناسب که نزول ملاحظه کنید که کثرت خلوت است و در نظر
 بناورده مجموعی خلوت را عرفان به جهت آرایش و درستی امورات دنیا دانسته
 سرانجام کارهای خلایق بدستور انظام معنی که شما عادت آن غریبی و ابراهیم است و این
 سرانجام منجم و این است که شما قدرت خود را که مقتضی رحم و خلوت است بیگار داشته
 و در خود منتهیات روزگار بر سر پرده و خرج و آمدنی خود در یافته بدش و در کار معاینه
 گفته و در متن سخن مطبوعه قبل لفظ که است لفظ خلوتی بجای خلایق خلایق شده فقط

تشریح نامه ۸۶ به میر شریف اسماعیلی رقام یا فقه خاطر آه *

* قول خاطر هیچ نزد و یا آه * یعنی خاطر من از طرفت و بناداه خیز در و دستم میر شریف
 بای بند است و در متن سخن مطبوعه یک لفظ یک کثرت که اگر ایک باید نود * علم صورت ده
 دنیا * قول به خود در خلوت مقدم آه * ای اندک شای شکار در خلوت مقدم پس بعد از
 خلای سلیمه انجام امور و بناوی از نظر حال آن پوشیده و ابراد * قول سرگرم خواننده
 یعنی به پرداختن معاملات و نیادی و غیره سرگرم خواهند بود * بت * چادر و این جا مراد
 از آن حجاب و مانع * قول میر حسینی را حسن خدمت آه * ای میر حسینی و اگر صاحب
 و کار برد از سلیمه شمار شماست حسن خدمت او بسبب مدح و شای شما او را در غرور
 بنار و مانع انجام امورات دنیاوی او شود * قول اول بایه املیت و بر خود داری
 از صحبت برگزیده آه * یعنی اول املیت شما و فایده از صحبت شما که برگزیده خاطر من هست
 آنست که موارد از خود دستم را اجوام باشد که در باز است با داشته بکار آید فقط

تشریح نامه ۸۷ به میر شریف اسماعیلی رقام یا فقه عیارت آه *

باید دانست که این نامه هم در ماده اینکه اکثر توجه بجانب سرانجام امور دنیا بای نمود و کمتر

بطرث عرث و طرث به اغلب باید بود تحریر یافته * قول ظاهر آراسه * درین قول
لفظ آراسه بین نحو مطبوعه غلط طبع شده بجای آن آراسگی باید نوشت * قول از
آسمان فطرت که حاکیان آه * یعنی هر چند صربت از آسمان فطرت کارکنان
قبضه و قد آن چنان کار خلایق ساخته و پرداخته اند که آن کار عیب گنده هر کار ظاهر
برستان و تجربه کار این دنیا و ایران آمد لیکن امروزه مراد و مستی میرشرف است که
خطر است زیرا که امروزه مراد باشد که گدافتاده بنا فطرت و اخلاقات * قول باند از
هزارم حصه آه * ای مقدمه که یک حصه از هزار حصه یکی و چونی خود را در ملائیت باخوان
زمان و در دیگر کار دیگر خواهند داشت * قول چون طیلان صورت آوایی بر دوش
آه * ای چون از مدت دور از طیلان سرانجام امور و نیاید دوش شما انداخته آمده است
لیند انما سبب آنکه از علم خود به تجربه و عمل مایل شده بگوشتش تمام خود را از بهترین کرده
کارکنان کرده اند چنانچه در نامه حارثین بهراند * قول خروج * این قول در متن نحو مطبوعه غلط
طبع شده بجای آن خرج باید نوشت * قول سبب مراد نموده آه * ای دخل و خرج خود را
خوب دریافته * قول هم سبب و هم سبب باشم * یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که
برای عمل خود سبب اطلاع شما و هم سبب کرده شده باشم و هم با اطلاع بی عملی شما را اعتبار
کنده باشم * قول خوشش باید بود * ای خوشی من باید بود * قول به سخنان شنبت که
بی مشورت یک ذاتی آه * درین قول به متن نحو مطبوعه حرف برزاید و لفظ شنبت و لفظ
بی غلط طبع شده بجای شنبت شنب که بعضی اصلاح کردن است و بجای بی باید نوشت یعنی
همیشه قوت قضی را سخنان اصلاح که با مشورت یک ذاتی شما حاصل است در شورش
و سبب ساختن باشد * کورشش * و زورشش و تعلیم فقط

یعنی از مردمان عالی فطرت و خاقت * نشیب آباد ظاهر * و یا * قوله همه مراتب * این جا
مراد از آن مردود عالم * قوله اول ظاهر هر یک باطن آه * درین قول به معنی نسو مطبوعه
لفظ از این طبع شده و ظاهر معنی و باطن به معنی معنی است * سواج کوبیده * حوادث
و ناسوی * قوله سرور بر ک * کمر شده * ای همان لطاف و نیاز کمر شده * قوله نیاز مندی
طایبان آه * باید دانست که این فقه ده دفع و در سفارش امید واری که میر حریف بر ای او
سفارش شش شش نوشته بود و تحریر یافته یعنی از آنجا که نیاز مندی و اظهار احتیاج بر و شش
کمال خاکساری و خجسته در حق طایبان و امید و ایمان معیوب و ناسو ده بوده پس شمار
که امر و ملازم پادشاه سید و بنده ای بود و حرص فراوان بطریق اولی از اظهار چنین
نیاز مندی محتجب بودن و مهر خاموشی بر زبان مردم عیب جز نهادن مناسب است فقط

۹۱
* تشریح نامه که به میر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی اه *

این نامه در باب ترخیص میر لطف تعلی و نیاوی متضمن نصائح و مواعظ و بر مائت * کارهای
دینی * مثل نماز و روزه و و دو وظایف است * قوله طرز مرا آه * یعنی طرز
مرا که هم خلوط نویسی و آن خلقی من است شما آن را صرف در حق من خلافت طبیعت خود بزر
در عمل می آید * قوله این باطل در حقیقت آه * درین قول به معنی نسو مطبوعه لفظ حقیقت
عاطط طبع شده بجای آن لفظ حقیقتیان باید نوشت یعنی هرگاه من در زمره دوستان حقیقتیان
ضمیمه شما یکی در دل می گذرم مرا هم بار سال نامه دکت بخت می بخشد * قوله یا قاید اقبال
رهتونی آه * یعنی یاد قید که اقبال رهتونی شامی فرماید آن وقت بداهه لقمه من حقیقت
رسیده با من از اخلاص و حقیقت سخن می کند * بالراسس * ای بسر و چشم فقط

۹۲
* تشریح نامه که به میر شریف سرمدی نگارش یافته بر آه *

* قوله است عانده آه * یعنی برادر دینی است عانوده که تصبیق چند که در محکام جدائی ناصح او
باشد * ساده لوحان * احمقان * قوله از وی مراتب سخن شناسی آه * ای چون کنی من

با کسی است که ماهر و واقف و قدر دان مرادش نمی شناسی شده و طالبه دین و دنیا نبوده
 طالب اعرض شده و در باز آورد و زنگار نمی خوب و سده را خرد می کند و نمی نامیده و نامش را
 در وقت و دوری نماید . قول کردار خود را آه . می قبل و کردار خود را بسبب کمال
 تبع و زشتی آن چون گویم که قابل گفتن نیست . مدامه . سستی کردن . قول کردار اول
 شورش . یعنی اول فساد و خرابی . قول در نصیحت آن . ای در تحقیق صحت و حلاص
 آن سستی و خلعت کرده . قدای روی عینی . طعناهای ناقصه . قدای ناگوار و وحان
 . مثل صحت به و سستی ناقص که موثر در مزاج آدمی شود . قول گمته چند در لقمه حلال . ای بگمته چند
 در میان لقمه حلال . قول قوی که بوسیله آن قوت . در بین قول لفظ قوت اول و ا
 بر تشدید و او که معنی زور است و نانی را بدین شد به که بعضی قه است باید خواند . قول
 ازین طایفه حال سایر مخفف آه . ای از دریافت حال به که در حال سیر اهل حرفه و کسب
 دریافت توان نمود و قطع نظر ازین خلاصه معاینه که گفته آمده بیند . چشم خود مشاهده کنید که
 نقشین معاینه مسبابی عوض کردن جان بنال است و بر همین قیاس دیگر حال مردمان غرض
 اولد است . قول خود را آه . قبل لفظ خود را و عاقلانه و بر متن نشو مطبوعه فرو گز است
 شده باید نوشت . قول از گلستان بخارستان . گلستان کنایه از حلال و خارستان کنایه
 از حرام . قول از فرار . در بین قول حرف و ای جمله به متن نشو مطبوعه زاید طبع شده صرف
 افراد باید نوشت . قول که کوران خود خواه . این جمله مبتدا است و خبر این لفظ بسیار
 است . خاص تر شده . آب و آتش و خاک و باد که ضد یکدیگر اند . متر
 پوشیده . قول به مناسبات معنوی و مرابطات قوی آه . ای به حسب مصالح معنوی و
 اسباب قوی یکی و از هر یک آن گروه می گرداند و او را حاکم و غالب آن گروه می سازد و در حرت
 دال در لفظ ساز به متن نشو مطبوعه فرو گز است شده . وحدت قهری . وحدتی که بتیروز و
 وجود گیرد . قول بادش معنی آه . ای هم چنان که او را بادشاه دنیا کرده بادشاه حقیقت و

حقیقت و آخرت نیز اورای گردانید با نظره که او را در دنیا متقی و پرهیزگار و مایل بطرف
 روح امور دینی می سازد * قول ماوراء دانی * درین قول به من شمع مطبوعه لفظ دانی
 عطف شده بجای آن ذال محرف ذال مجر و دانی فوقانی باید نوشت و این لفظ را بجای وحدت
 باید خواند * تسمیه * استوار و محکم * قولی نگاهداشت آه * ای حق نگاهداشت همان ملک
 ناگزیر * شوکت کبری * شوکت هر دو جهان * قول در گرد و عالت آه * ای موقوف
 بر عالت و جیره اند * سدر منی * یحیی و طهارتیکه باعث حفظ شهید جان باشد * معمول *
 درست و طایر * قول بس ترا که در انجمن تعین آه * این اشاره بطرف میراث
 الیه است * حکمت پروردان باغ نظر * و اما بیان کامل * قول وصول حقیقی یا دینی
 منافع دینی * ای وصول منافع دنیوی حقیقا یا دینا * حریت ذات * درستی نفس
 و حجت بدن * ملکات فاضله * هدایت و شجاعت و حکمت و عفت * عالت رابع *
 این علت مرکب از چهار چیز است * قول از اسباب احکام * ای از این
 تعین گشته شکر و حمد و برادر کارهای خلایق بر آید * قول بس از آنکه آه * ای پس
 از آن که شکر و حمد و توادا کرده شود و شخصی ستم و هوس بیار لائق نیابت تو کنی و قویع
 قیور و قصور سیر انجام تعلی و کام تو امانت دست افتد اگر آرزوی تجرد کنی مبارکت باد
 * والی کل * مرا از آن بادشاه * قول در طریق تعین آه * ای چنانکه در تجرد نیست
 درست و جوده عبادت است هم چنان در طریق دنیا داری سوای درستی نیست که
 آن هم در تجرد و هم در تعلی مشارکت دارد و بدون آن هر دو ناقص و منافع اند خلاصه
 راه تجرد که عبادت از برادر کار حلالین و غفلت دنیاویت است نیز عبادت است
 * قول بس از تصحیح نیست آه * ای پس از درستی نیست و در تعلی که آن عبادت
 از احکام جهانیان است و خود را از بهر کار این بادشاه دانستن و گردانیدن بر غفلتی
 که از اتفاقات درین تعلی واقع شود عین عبادت است بسیار با هو بخش و فکر باید بود

و هرگز دست و عیب دنیا و دنیا داران نباید کرد زیرا که عادات و اخلاق زشت و
 ناپسندیده آن نزد بزرگان ناپسوده است نه این دنیا ناپسوده است و حرف داد
 قبل لفظ ناپسوده و لفظ آن بعد لفظ پسندیده در معنی نحو مطبوعه زیاد طبع شده * بهین *
 بهتر * ستوه * نوع نوع * توله به نیاز مندی و شکستگی مصاحب بود * بنی همواره
 عاجزی و شکستگی نفس خود را اختیار ننوده * توله در دفع ازاله * درین قول
 به معنی نحو مطبوعه و او عاقله بعد لفظ دفع فرو گذاشت مشده باید نوشت * ملکات و دیة
مشکانه * اول جانب افراط حکمت که آن را مسنده گویند و معنی آن فکر بسیار و مگر بزی
 است دیگر جانب تفريط حکمت که آن را ایل گویند و معنی آن نگاه نکردن فکر بقصد است
 سیوم طرفت افراط شجاعت و آن را تور گویند و معنی آن اقدام بر مهاکم که فهم و دانش
 آن را ایکونه ندارد چنانچه طرفت تفريط شجاعت که آن را عذر گویند و آن عذر و خوف اند
 چیز نیست که عذر از آن نیک نباشد پنجم جانب افراط عفت و آن را مسنده گویند و معنی آن رغبت
 نفس بشهوات زیاد از حد را استحسان ششم جانب تفريط عفت و آن را مسلون نفس
 گویند و معنی آن نفس از حرکت و ملامت لذات ضروری که شرع و عقل آن را ایک و
 جایز شمرده باشد مسنی و زود از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم جانب افراط عدالت
 و آن را ظلم گویند و معنی آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشان مستم جانب تفريط
 عدالت و آن را ظلم گویند و معنی آن قایم کردن ظالم است بر ظلم و انشاید او را انچه مشتی
او باشد بطریق عدالت * اصاعت * ضائع کردن * موم * ملاست کرده شده * نقدان
فرستند * کوشش کنندگان بلند طبع و کنه ذهن * کستند آن غیر * حاجیان مسنده اد
گوشه نشین * توله آرزو دان * درین قول به معنی نحو مطبوعه لفظ آرزو باید طبع شده یک
 باید نمود * باجت * سینه کردن * توله و دی را ملاست * درین چهار ت
معنی نحو مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ و زیاد طبع شده * توله قدر دانی و حیثیاسی آه *

و حسن
صاحب

قبل لفظ قد دانی و او عاطفه در متن نسخ مطبوعه فرو گذاشت شده بنی و قد دانی و حی شمای
مردمان عادت و معمول خود کردند . مطبوعه . خوش طبعی و منزل . قول هر بنف اول مرتبه
درین قول لفظ اول بجای اقل در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده اقل باید نوشت . قول بلخ و ش *
و درین قول لفظ بلخ بجای بلخ در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده . قول کفایت آن شود .
بنی دوم کتیده و با که کتیده آن گناه خوش آمد شود . قول از دل های آگاه است خواه .
بنی از دل های درویشان و عارفان و عابدان و عابد خواه . قول یادداشتی نویس . بنی
فهرست مقدمات در و باری آن نویس . خاطر قوی . خاطر امیر و نوکر * و این شب *
آخر شب * قول از توصیفی گیر آه . بنی ترانای جز و حقیر شهرند . قول کیفیت محور
آه . بنی کیفیت ونش و در محور . قول از جای مرد . بنی بی صبر و بی قرار نشو . قول
هرگز چون عار آه . بنی هرگز مانند عوام الناس نسبت حوادث بطرف آسمان و زمانه
و طالع مکن هر چه دان از افعال و اقوال زشت و قبیح خود دان فقط

۹۳
* تشریح نامه که به پیش و پس از صواب ارقام یافته الله آه *

دید . دانش . قول به گفته باشم آه * بنی از رخ و الم خود هیچ گفته باشم زیرا که
در صورتیکه بنام فرادانی مردان عالمی اشغال شمار عاظم بسیار گران بود و درین وقت
فقدان مردان قیاس کنید که غم عالم بدانی شما و به مرتبه خواهد شد * قول اگر آهنگ سفر
ملک نسیم بودی آه * بنی اگر قصد آهنگ ملک بنیاد آخرت مرا بودی کار مرا
بسیار دشوار می

۹۴
* تشریح نامه که به جهان لورد آگاهی طلب شایع حسن موصای ارقام یافته شد حسن آه *
* موصی . نام شهر است که هر که در آن شهر مقام کند قوت خود زیاده یابد * قول در خاطر
جادار و ای در خاطر من جادار و * قول هرگاه طبیعت از پایه و ریاضت آه * بنی هرگاه
طبیعت من از عقل و دهنم بدانی شود همان صحبت صورتی شمای گردد . قول و آنکه اسیر خاص

سفر آه . یعنی آنکه شگایب رحمت سفر و صل و وطن خود بفرم ملاقات خویشان و عزیزان خودی فرماید اگر چه درین امر بحسب اقتضای بشریت نیز در ایام و در شمار عقل خودی مقبول در باب طلب رحمت بدست من نمی افتد . * آبای معنوی * پدران حقیقی که عبارت از استادان است . آبای عنتری . پدران مجازی که آبا و اجدادند . * قول بگمای خود را * ای یکی و یکجا در طلب استادان هر که فرض وقت است زحمت کشیدی که حالا جست و جوی ملاقات پدران مجازی که از قسم فاضل ایست می نمای فقط

۹۵
* تشریح نامه * که بخدا شایسته شیخ ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث ارفام باو شده شیخ آه *
* مصدی . کارکن * قول بآن آه * یعنی بآن نوشته ننهد . * قول قبل از زمان مقدم آه *
ای قبل از جدائی مقدم . * قول غیبت نشدی . درین قول بدین سخن مطبوعه لفظ در قبل لفظ غیبت فرو گشته باشد . باید نوشت * مبلغ * جای رسیدن . * قول اگر بمبلغ علم خود . یعنی اگر بحسب مرتبه و مقدار علم خود . * پیشانی * پیدا شوند . * قول اگر از اخبار قبض خاطر آه . یعنی اگر از اخبار قبض و رنجیدگی خاطر خود که همان قبض و رنجیدگی بحسب تحصیل کمالاته علوم رومی نماید و آن قبض در اکثر آدمیان پیدا شوند . از فوت سعادت است صاحبان کمال و مسرت رسام هر اینه بهتر از آن است که باللاع انساب خاطر نادان خود که همان انساب و اکثر اوقات پیدا شده از امور است مالا بق چند است که نزد عقل آن امور است لایق خوشی نیست عاقلان را مایل گردانم فقط

۹۶
* تشریح نامه * که به خضر خان لودیه یافته ایزد قوا نا آه *

باید دانست که خان موصوف از نسل فرما و وایان ملک آن است صاحب طبقات اکبری می گوید که این اکس انبث آن کاشتر بوده زمانیکه خدمت جنت آشیانی قاضی گردیده تعظیم و تکریم لوازم خاطر داری او به ظهور می رسد و بشر امت نسب و حسب آراسته و پیراسته است ازین مبرشرف مصاهره خاندان تمودیه منحصر شده که بدین یکم همشیره جنت

جنت آشیانی بقعه نکاح اودرمی آورند و خان مشایخ الیه برکات چنین نسبت بزرگواران
امیرالامرائی ترقی می نماید چون عروسی آشیانی و برابندی جارس بدفع قهر و فساد استیلائی
از پنجاب علم نهضت نظریه و دینی برمی افرازند خان موصوف را برای اتمام امور پنجاب
می گذارند و مدافع سلطان سکندر که مدعی مملکت هندوستان بوده است سپه دغان و الاثن
می فرمایند و دران زمان سلطان سکندر که قادیانی جنت فسادیه و اغیبت شگری و انسته لشکری
با خود جمع کرده و از کوهستان برآمده در پنجاب سرشورش برآورد خان و الاگوهر حاجی محمد خان
شیانی را به حفاظت لاهور برگماشته خود بدفع او متوجه می گردد و بعد از آن حسب آرزویش بهار و دود
آن در جاگیر او مقرر می شود و بیست و هفتم رمضان سنه نهصد و شصت و چهار بان طرف می رود
و پس از دو سال در اینجا لباس حیات کستار اندن جدا می کند * تو که لیکن چون شناسائی
تخریب آه * درین قول بهین ضمه مطبوعه شناسائی غلط طبع شده بجای آن شناسائی باید نوشت یعنی
چون شناسائی و دریافته خود تجربه خدای مجتهد و لحنی و مردم شناسائی و علم قیاد
و رززش کرده ام بلیه این اندکی آزمودگی من برای اعتبار لایق است * بربسته * جمع
برست قانون و دستور العمل * تو که یو که باین گزین بروش * یعنی بود که باین اطلاع و
آگاهی خیریت عاقبت و بهودی آخرت من چهار افروز د

نشر بلخ در سنه که به خضر خان تعزیر یافته آه *

ناید دانست که این نامه در جواب نامه است که خضر خان از مقام جنگ گاه که بطرف دکن بود متضمن اظهار
درهای و برای شکر خود اولاً و بعد از آن اطلاع ظهور ایمنی از طرف دشمنان و اخبار ضعف مزاج خود
فرستاده بود * تو که از رنگه زهرهای خوش * یعنی بسبب شنیدن خبر درهای و برهمنی شکر شما که محبت
ای از غمی شکر و بدستگیری شمار و نموده * تو که دوستی مزاج * درین قول لفظ دوستی بهین سزا
مطابق غلط طبع شده بجای آن درستی باید نوشت * تو که درین ساعت * ای درین جنگ و محاربه
* تو که از نوشته های بد رنگه متدلس آه * یعنی از اینجا که حضور پناه شد و در ماده حسن سیدنی

از جنس عالی نادانی * قول کز راجحه ام * یعنی علمی و وجدان خدایم * قول اهتمام بر و *
در نزد و چون نانی در سبب نسخ موقوفه فاطم طبع شده صرف و باید نوشت *
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب * بیست * الهی تو گردنی بفصل تمام * همیش کن پسندیده خاص و هم *
بفضل الله تعالی دوم محرم الحرام سنه ۱۲۴۸ هجری مقدس از مآلیت سخن مرآة الضمیر شرح و دو فقره علای
فراغت دست و او قطعه تاریخ در اهتمام مآلیت نسخ مذکوره از جواب بحث علی * قطع مولوی اعلم * سرزد شرح
علای که اعیان سیمائی از و ظاهر درین دوم شده * جویدم کرمه و ازیش جواب سال او گفتم * بنام ایزد چه جاد و
شرح علای را اعلم شده و جمله و کرمه تاریخ شانزدهم شهر شوال سنه ۱۲۴۹ هجری مطابق بیست و ششم فروردی
سنه ۱۸۳۳ عیسوی نسخ مسطور در مطبع مولوی بدر علی واقع نموده کلمه تقالسب طبع و آراء و باید دانست
که هر نسخ مرآة الضمیر که بی مبرود است خط محمد اعلم باشد مال و زودیت کسی بخیرد اسی آن جرأت نماید فیکلف

صفحه	سطر	خط	صحیح	صغیر	سطر	خط	صحیح
۵	۵	برج	برج	۱۴	۳	تشت	تشت
۶	۶	نفع کرده	منافع	۱۲	۳	توزیع	توزیع
۷	۷	طایفه	طایفه	۱۳	۴	غره	غره
۸	۸	ویدانی	ویدانی	۱۳	۱۳	مبوافر	مبوافر
۹	۹	ویران	ویران	۱۳	۱۳	مبوا لیا	مبوا لیا
۱۰	۱۰	کوکب	کوکب	۱۳	۱۳	مبوا لیا	مبوا لیا
۱۱	۱۱	آفتق	آفتق	۱۹	۱۹	کوسین	کوسین
۱۲	۱۲	حصص	حصص	۲۱	۲۱	پوشیده	پوشیده
۱۳	۱۳	یا اعد	یا اعد	۱۷	۱۷	لقسم	لقسم
۱۴	۱۴	تلاطم	تلاطم	۱۸	۱۸	نسب	نسب
۱۵	۱۵	ار و عالی	ار و عالی	۱۹	۱۹	اباب	اباب

صفحه	سطر	فاصله	مصحح	صفحه	سطر	فاصله	مصحح
۱۹	۱۲	باب	ارباب	۳۹	۲۰	خرید گانده	خرید کند گانده
۲۰	۱۵	والا	قول والا	۵۰	۸	فناج	فناج
۲۳	۲۰	آیند	آیند	۵۶	۳	مثنی	مثنی
۲۴	۱۷	بهر	بهر	۵۸	۳	کرادر	کرادر
۲۵	۵	ودر قید	وآزاد قید	۶۰	۱۰	بیت	بیت
ایضا	۱۳	تجارت	تجارب	۶۰	۱۱	می فرمایند	می فرمایند
۲۷	۱۷	کلب	کلب	۶۰	۱۳	نامه	نامه
۲۸	۶	مد قاع	بد داغ	۶۵	۱	حرف	حرف
۳۸	۱۸	جربی	جربی	۶۷	۹	شوم	شوم
۳۹	۱	بدرگاه	بدرگاه	۶۷	۱۵	دوراد	دوراد
ایضا	۱	فرستاده	فرستاده بود	۷۷	۱۵	دور	دور
۳۰	۱۰	نامه بخانمان تشویج	نامہ گنج خانمان تحریر یافته	۸۳	۱۵	نهنده	نهنده
۳۰	۱۹	مثنی	مثنی	۸۴	۶	باز	با
۳۱	۲	اقامی	اقامی	۸۵	۵	مقد	مقدس
۳۸	۱۹	یشه	شن	۱۰۲	۱	جراوت	جرات
۳۹	۱۷	خود را	خود را	۱۱۳		عالم آرایحه	عالم آرا اجمعت
۴۵	۱۶	چین	چین	۱۱۳	۷	است پس	است است پس
ایضا	۱۴	رو	رو	۱۱۳	۱۱	معدی	معدی
۴۶	۶	به صد اق	به صد اق	۱۱۵	۷	معدرت	باب رافع
۴۸	۳	ماید	ماید	۱۱۵	۲۱	بظرف ملائکه	بظرف تحمیل نواید کثیر ملائکه

نفس	سطر	خط	صحیح	منقح	سطر	خط	صحیح	منقح
۱۱۶	۶	ما یوش نا	ما یوش اورانا	۱۳۱	۷	هر چند عیب	هر چند ظاهر عیب	
۱۱۶	۷	می نایه	می دایه	۱۳۳	۱۸	وفی	وفی	فی
۱۲۳	۱۷	عیت	حجب	۱۳۴	۱۴	دوسمن	دوسمن	درمن
۱۲۴	۱۰	روز بهان	روز بهان	۱۳۵	۵	د چون	د چون	چون
۱۲۴	۲۱	بقدر و آتی	بقدر و آتی	۱۳۶	۲۱	جمعی و	جمعی و	و جمعی
۱۲۸	۲	بیکت	بیکت	۱۳۸	۱۳	مم سائب و مم سائب	مم سائب و مم سائب	
						مم سائب و مم سائب	مم سائب و مم سائب	



